

از سلیم خان رنجیده عادل خان را در آمدن سرغماق نوشتند و قرار داد چنین باشد که هنوز از
شب باقی باشد که عادل خان خود را با کره رساند تا مردم بی حجاب و مانع از سلیم خان جدا شده
پیش او نوازند آمد اتفاق عادل خان و خواص خان چون بفتح پور سکری رسیدند و در اینجا بملاقات
شیخ سلیم خان که از شبانچ کبار وقت بود رفتند چون شب برآه خواص خان را به جهت
نمازی که در آن شب مقرر است توقیف افتاد و پاشا شکار بنواهی کرده رسیدند
و سلیم خان از طرز آمدن ایشان آگاه شد مضطرب و از بقلب خان و دیگر امرا
گفت که اگر از من در باب عادل خان اضطراب گرفته شده بود و خواص خان
و علی خان جرایم جزی نه نوسند که من از اندیشه خود بازمی آمدم قطب خان
اضطراب سلیم خان را دیده گفت که بکایت و هنوز کار از علی بیرون نرفته است
و کسین این فتنه را من منع می کنم سلیم خان قطب خان و دیگر امرا را که فی الجمله اتفاق
بعادل خان داشتند رحمت نمود که پیش عادل خان بروند و قصد او این بود که حکام
از خود دور کرده بجانب کوه خبار جهت بدست آوردن خزانه قرار نماید و دیگر باره
سامان و استعداد لشکر نموده کار بجنگ و محاربه پردازد شاه محمد فرعی
و علی خان حجاب او را این غنیمت بنهی کرده گفت که اگر ترا بر دیگر مردم اعتماد
نیست ده دوازده هزار کس که از ایام شاهزادگی تو که خاصه تواند خود محل اعتماد باشند
و با وجود این قدرت و مکنات عجبست که گویه برد دولت خدا داد نموده بلی
جنگ فرار نمایند و امر این چند مخالفت باطنی داشته باشند خود نیز و غنیمت فرستاد
از جرم و جنایات بیروت لایق است که نفس خود بر تمام لشکر بیت نموده در میان کارزار ایستاده باشد
مگر کینه که بکس در نظر شما بجانب غنیمت نخواهند رفت سلیم خان قوی دل گشته قرار بر استقامت داد و قطب خان

و دیگر امر را که حضرت نموده بود باز طلبیده گفت که من بدست خود چرا شمار اینم سپارم شاید که در حق
 باری سگانه بعد از آن سستجی گشته برآمده است و مردی که بجاد خان هم سخن بودند سلیم خان را در سر که
 دیده از فتن باز مانده در میان داخل شدند و در ظاهر پلیده اگره جنگ واقع شد تا آنکه اسمانی سلیم
 خان را نوازش نمود و هرصیت بر عادی خان و خواص خان و شکر او انداخت و خواص خان و علی
 خان نیازی در سبوات رفتند و عادل خان جریده و تنها بجانب بته رفت چنانچه
 از حال و بکس خبردار نشده و بعد از آن سلیم خان شکر و عقب خواص خان و علی خان نیازی
 تعین نموده و در فریز و زبور سبوات جنگ کردند و شکست سلیم خان افتاد و بعد از آن خواص
 خان و علی خان نیازی تاب نیاورده بجانب کوه کایون رفتند سلیم خان قطب خان یاب و جمعی را
 بر سر آنها تعین کرد و او و دامن کوه کایون قرار گرفته و ایام ولایت دامن کوه را ناخت و
 و تاراج نمود و خرابی ساخت و سلیم خان درین وقت خود بجانب بخار غریمت نمود و در شانز
 راه جلال خان جلو و برادرش خدا داد را بجهت اتفاقی که بجاد خان داشتند بقتل رسانید چون
 بخیار رسید خزان را برآورده کوه ایبار فرستاد و خود مراجعت نموده در اگره قرار نمود چون قطب
 خان و طلبید علی عادل خان و اصدات فتنه داخل بودند و از بیم دهری که در باطن داشت از دامن کوه
 کایون فرار نموده بدلاهورش اعظم مایون نیازی رفت سلیم خان با اعظم مایون حکم فرستاد قطب
 خان نمود اعظم مایون قطب خان را فرستاد و سلیم خان او را محبوس ساخته و با چندی
 دیگر شل شهباز خان نوغانی که شوهر خواهر سلیم خان بود و بر مرزید کوه و چند سر که
 مجموع چهار ده کس بودند بقصد داشته بقلعه کوه ایبار فرستاد و شجاع خان حاکم آن
 و اعظم مایون را طلب داشت و شجاع خان آمده دید و اعظم
 مایون عذر نوشت و شجاع خان رخصت

بایسته باز بجا بود رست بعد از آن سلیم خان بکشت آوردن حرام بجایست طوع و تمسک و حجاب
 حرکت کرد و سید خان را در اعظم مایون که پیوسته پیش او می بود از راه وار نموده ملاه
 رست سلیم خان هم از راه رکبت که آمده با حضار شکریا امر کرده متوجه علی شهبان
 اینج بشلخ خان رسید جمعی از مختصان خود اینکار کرده پیش سلیم خان رسیده
 بایست سلیم خان وزی چند در دلی بوده لیکر ترتیب نموده غرمت لاهور کرد اعظم
 مطایفه مخالف با بقای خواص خان لیکر بنجایست بقای شتا قد و نواحی قصبه انال
 بهم رسیدند کوبیدند چون سلیم خان لیکر نیازی نبوده و داد آمد خود با چند از نزدیکان
 به بین شکری نیازی قد برشته آمده و چون نطنز و لیکر نیازی اقامت گزیده
 گفت که در ناموس نمکینجه که شکریا می را دیده در برابر نهاد و دایم و مود که اوج
 صفت است کرده غرمت خواب نمایند در شبی که صبح از زور خوابش
 اعظم مایون را در شش با خواص خان کنکاشش در میان آورده در باب نصیب
 سخن که دند خواص خان را داده آن بود که حکومت بعد از خان که پسر کلان شهر خان
 واریا بدو نیاز یان باو بقیه باشند شرح ملک میراث یکم و کسی گفته و خواص خان
 از داده ایشان از زده خاطر بود وقتی که مصهار ترتیب یافت طمین مقابل نمونده
 و خواص خان بی خواب طرح داده نیت نموده و نیاز یان حسب المصدا رح کرده
 در مجادله تقصیر کردند چون حرام کلی را نتیجه خراشت و نیت نیت شکست لیکر نیازی
 افتاد و سلیم خان را بکشت کسی که دولت کند باوری بکلم آید که باو می گفت
 سید خان را در اعظم مایون داده کس از همراهان خود چون مسلح بود کسی او را نمی
 شناخت نهانه مبارکباد میخواست خود را سلیم خان ساسنده کار او تمام سازد که ملای

اور است با جمعه نر و حواله کرد و او را میان طوطی و سیلان و صبح حاجه سلیم خان صاحب
 بدو قدمه القصد بنای یکدیگر بجای آورد و نکوت که قریب ده است و سلیم خان صاحب
 نموده تا مدت ها در دست و خواجه و پس شیر وانی را با بسکری بسیار بر بنایان
 تعین کرده مراحت نمود و باکره روت و از آنجا بگو ایام درین وقت بشجاع خان
 ریالای مستکو و ایامش سلیم خان میریت خان نام شخصی که بشجاع خان قوی دست
 او بریده بود بر سر کمرین کرده دست میبخت و بیکبار بر جسمی بشجاع خان چست
 بشجاع خان می نماند خود روت از عمل را به غوای سلیم خان گل کرده از کوا ایام
 مایوه و سلیم خان مانند تعاقب کرد بشجاع خان چون در سالوار در آمدن
 سوار را با بیت نمر سوار در این که است مراحت نمود و این قضایا در دست
 و خمین شعیار دست داده و خواجه و پس که بر اعظم مایون تعین بود در لواء
 و نکوت با آنها خباک کرده شکست یافت اعظم مایون تعاقب نمود و تا بهر
 آمد چون این خبر سلیم خان رسید سکر عظیم ترتیب داده بدو نیازیان و ستاو و اعظم
 مایون کشته باز به نکوت و چون شکست سلیم خان قریب بار در نوا
 و نکوت قریب موضع سنبله محاذ دست داد و شکست برود با غیبت و عیال
 و ما و اعظم مایون کشته است اسیران آنچه سلیم خان ستا و نیازیان
 نیازیان بده در کوهستانی که متصل کشمیر است در آمدند و سلیم خان با لشکر
 جنگ کین شد نیازیان باز حرکت نموده به نیاب آمد و مدت دو سال با گوران
 مجادله داشت در همین ایام شخصی در تنگی راه در وقتی که سلیم خان شجاع و چاکری
 غالب آمده او را تعقیب رسانید و شمشیر اش تاخت که خود با قاتل خان کشید

بود چون کاران غلب و شکوب شدند و قوت در ایشان مانند اعظم هاجی بنی برادر
 حکام کشیدند از ملاحظه خاطر سلیم خان سده نیا زبان که رفته خاک صعب کردند و
 اعظم هاجی بن سوختن شهر بار خان قبل رسید و حاکم کشید سرهای ایشان
 نزد سلیم خان دست داده سلیم خان بعد از جمعیت خاطر مرحمت کرد در وقت
 میرزا کامران از حبشستانی وار نموده نیا به سلیم خان آورد سلیم خان در روی
 محبت پیش این سلوک لای نمود میرزا کامران از پیش او وار نموده بکوه سوا
 و از آنجا بولایت گمرمت از قضیه در وقایع حبشستانی مقصیل مذکور است
 سلیم خان بلی رفته چند روز از آنجا وار گروت در آنجا خبر رسید حبشستانی بکنار
 نیا تابید که بینه که در آن ساعت سلیم خان لور بکلوی خود و هفاده چون میکوبت
 ساعت سوار شده روان شد و در روز اول سه گروه راه منزل کرد چون
 بوجه نیا آت همراه داشت در آن هنگام که او آن آداب در مواضع نواحی بودند و
 روان شدن مسرعت داشت فرمود پیاپی راه را بکافی و آن را بکشتند و هر کس
 هزار دینار بپایه کشید گروت بسرعت تمام متوجه لاهور شد حبشستانی خود بپیر
 مراجعت کرده بودند چنانچه بموقع خود ذکر شده شد سلیم خان نیز از لاهور مراجعت
 و در کوالیار قرار گرفت اتفاقاً روزی در نواحی سری شکامیکرد و جمعی از معاندان
 بعضی سر را بریده در مقام عذر التیاده بحسب اتفاق سلیم خان را به دیگر مراجعت نمود
 و آنجا محبت بکار و معطل ماندند چون حقیقت حال سلیم خان رسید به او والدین و محمود
 و مادر که هر وقت بودند بسیار رسانید و سلیم خان در کوالیار قرار گرفته مرگ
 امری در بقوت غلبه می بود که رفته معاندان می کشید تا در اول شش

دانه د نعل بر مقعد او برآمد و از شدتش شرح خون گرفت و در که نشسته است سال بگو
کرد و از نیلابت تا بنگاله در میان سرهای شیرخان کلیاری می آید آبادان ساختند و
سر سلاطین طعام حبست قهر اتم کردند و در بین سال سلطان محمود کجراتی و نظام الملک
بحری نیرومندی پیدا و تاریخ این واقعه و آل خسروان باقیه است ارضا با غریبه و هم
شیخ علایی است که در زمان سلیم خان دست داده و افعه شیخ علایی و تفصیل این
آنکه پدر شیخ علایی شیخ حسن نام داشت و بخلاف شیخ سلیم در قصبه سیه رجا ده شیخی
از طایفه ابان منو و چون او رحل بزم بقا کشید شیخ علایی که از سدا و لا و او بود و وصفا
و کمال انصاف داشت قایم مقام پدر گشت و با شاد طایفه ابان مشغول شد اتفاقاً
شیخ عبدالنذیری افغان که از مریدان تاجدار شیخ سلیم خستنی بود از راه که معاودت
منوده روستا می رسید و به که بعقد ایشان سید محمد جوینوری هم می نمود و دست
منوده در بیاض حل قامت انداخت چون شیخ علایی روضه او خوشش آمد و
سجده او گشت و طریقه آبادان را ترک داده خلایق را پرورش میدهد و دعوت
می نمود و بر رسم اهل طایفه در بیرون شهر همبایگی شیخ عبدالنذیری خستنی را منوده
با جمعی کثیر از اصحاب و اصحاب خود گردیده بودند بطریق توکل و تحریک بر سر می برد
سرور در وقت نماز تعمیران مجتبی غنی مسکیت که مرکز در مجلس حاضر بود و
بی کار خود می رفت و ترک اهل و عیال خود کرده داخل دایره میزد و یکسخت با از
معاصی مناسبتی نداشت به هم می رسید محمد میگردید و اگر گشت و یا زاعت یا شجاعت
میگردیده یک در راه خدای تعالی مکتوب منو و بسیار همچنان شده که پدر از
برادر از رادر و زن از شوهر مفارقت گرفته و راه قهر و غنا می کشیدند و زود متوجه

که با وی آمد خرد و کلان علی السویه شریک بود و اگر چیزی بهم میرسنید و در
 بقاء و میکند رانند و اظهار نمی نمودند و با سبب انفس اوقات معروف میشتند و
 و سپه و سایر اسلحه و وقت با خود همراه داشت در شهر و بازار و ما مشروح می
 اول رجب در مانع نموده اگر انبش میرفت قهر و جبر آنرا نماند شروع میزدند
 و از حکام شهر که موافق او می بود در آمد او میگوشتند که مگر بود قدرت متعاقب
 نداشت چون شیخ عبدالله دید که با عوام و خوام در افتاده است او را دلایم هر مجاز
 کرد شیخ علای همان وضع و حالت که داشت با ششصد بعصد خانه و از مردم خود
 آن سرگشت چون بخوام بود که در حد و وجود هیبت واقع است خدام خان مشهور با
 او برآمد و داخل مغضدان او شد بالاخره از رحبت امر معروف و منکر از و بخند
 در زمانی که سلیم خان اگر بگوشت شیخ علای بواسطه بعضی خبرها که با او
 او شده برکت در بیان آمد و بموجب طلب سلیم خان در مجلس حاضر شده بر بنیاد
 ملک معتقد شد و سلام شروع بر سلیم خان گفت و او علیک السلام که گفته میمغنی بر مقتضای
 او دشوار آمد و ملاعبه آن سلطان بوی شهبانو محمد بم ملک خود با شیخ در مقام
 انکار بوده استوی بغیر او داده بود سلیم خان بر سید مع الدین ملا علان
 و ملا ابو القح و دیگر علمای آن وقت احضار نموده تشخیص این قصیده را ایشان
 و در مجلس بحث شیخ علای هر کدام ایشان نفوت طبع عاقل شده و گاه کاهی که
 تعریف بیان میگویند در سلیم خان اثر کرده با وی میگوید بنیادی شیخ ازین دعوی
 نیازی تا من را بر مقام قلم و خود مختب کرد آن زبان بی حکم من امر معروف
 میگوید فی حال باذن من می گوید و به شیخ علای میمغنی است چون که در آن

بر ملک استوی مولانا بعد از حکم بر ابرار ج او منو و ...
سروانی که از قبل سلیم خان حکومت بنا داشت تمام اسکر خود با و کرد و در
اعلام و اجتماع داد و داده مخدوم الملک بنی با قبیح و جوه طاهرش سلیم خان
از ازان بر طلبید در سجده سلیم خان با علما را حاضر ساخته شبیه تشخیص این قضیه
مخدوم الملک سلیم خان گفت که این مرد دعوی مدعی است که مدعی دشت تمام
روی من خا اهد شد تمام شکر تو باین کردید و احببانه خوشان از همه گیر ترا
منصب او داده اند و احسان خلل ملک است سلیم خان شش منجند الملک
مکرده بار شیخ علائی بهار شش شیخ بدو طبیب شدند که شیر خان معتقد او بود و
پیش پای او می نهاد و دست او را بوجوب استوی او عمل نماید سلیم خان بجانب سجده
توجه نموده و بفرموده مکنو نشوئ شغل شد چون شیخ علائی بهار رفت شیخ بدو موافق قوه
مخدوم الملک شش تو بقا صمد سلیم خان داد و درین اثنا شیخ علائی امر نخل
که در آن وقت شایع بود عارض شد و در صلی حراحتی افتاد که مقدار یک کشتید
میرفت و پنج سحر نیز علاوه کرده چون سلیم خان آوردند قوت کفایت داشت
سلیم خان در گوش او گفت که تو تنها بگو شش من بگو که من مدعی نیستم و من
با شش شیخ علائی شش منجند او کرد سلیم خان با یوس شش من و تا او را نماند
نماند در نماز با بر سیوم جان بقایض از حلق سپرد این قضیه در مشن وین
شما به بدو ذکر انداخته و پنج او شد ذکر احوال سلطان محمد حسدلی جوین سلیم خان
در کشتش بهر شش میرزا خان کرده و دوازده سالگی بود با تقاضای مراد در قلع
پایین نمود و منور شد و در نماز کشته شد و در نماز کشته شد و در نماز کشته شد

که بر چند او همیشه خان بود و محمود داده سلیم خان را و زن او بود و میرزا حاج احمد را
 که در قتل رسانیده با قاضی و زرا و مابر بر یکو مست ایالت شکن شده مرگ تعاقب
 مسجون شده که سلیم خان نشانی که بر تبر سوت افتد با شکوه خود مسجون بی بی بی بارهای
 که اگر تو در خان سپرد خود را دوست میداری اجابت ده تا میبازد خان را و ترا را
 بر داریم که خار را دوست که برادر خود را دوست میداری است از حیات خود
 بشوی که او را از حیات خان مبارز خان خطر است شکوه او میکفت بر دم مبارز خان
 عمر بخش میکند راندن بجهت پا را و قاتل مضر است اید او را بر ترک بادشاهی نیست و
 مرخید سلیم خان او را درین باب ملاست کرد فایده داشت تا عاقبت بعد از تو
 اسلیم خان فور سیوم مبارز خان در محل مرید خان در اید قصدش او کرده مرید
 خواهر لایسی کرد و شماع سپید خود میکرد و میکفت که این سرک را بکند او را اگر قتل
 بر دم و نام بادشاهی که گیر کرد و مبارز خان شکستل رحم نیاورد و از منضمه است
 بر روی ملک سر از زمین بی نیرزد که خونی میکند در زمین به چشمش شویده
 طعل سحابه ضعیف را با قتل جی گشت و نام خود خطبه خوانده سلطان محمد علی خطا
 یافت و عوام انیس و اعدای و اندلی میخواندند چون افسانها و تواریخ
 از زنجشقی بدین اثیار سلطان محمد علی شینه بود تعلیه او حیا کرده و در
 بلوس خند بکامی در خزانه را بکشد داده بخل انعامات داده مردم را متعال است
 و مرگه با شکلی می انداخت از طلا می بود و کمر از پانصد تکه قیمت او نبود و بهر
 که آن کتبه با شش اقداد با پانصد تکه نقد صبا حب خانه میدادند و این کتبه بی بی
 و درین ایام وزارت در خانه او شیش خان عالم شیز خان که را در و خوش

مشهور بود و لشکر او خانان و مسلمانان بهیت یا قهستان نوغانیان تعلق داشتند
 بقال ساکن قصبه بویاری از مصافات مسوایت دران ایام از ششکلی تار با و امیر
 قدم بالا برهناده پیش عدلی عتبات تمام بید کرد و از مقرمان درگاه او کشته بود
 یک ماه درست از جلوس سلطان محمد عادل نگذشته بود که در اطراف ولایت
 ملوک طوایف شدند و از استماع خبر فرسایان خان قتل فریاد زان مردم نظام
 امور معلول دست یابجا از خواب بیدار شد چنانچه سرکای محل خود مذکور خواهد شد
 روزی در دیوانخانه کوالیا محمد عادل بار داده و امرای مادر بخت او حاضر بودند
 سلطان محمد عادل حکم کرد که ولایت سنوج که در جاکیر شاه محمد سرملی متعمر بود
 داده بسرست خان سربنی بدیند و انشای کعت که سکند خان سپهسالار محمد
 که جوان نو خاسته بهادر بود و در دیوان بربشتی کعت که حالا کار بجای رسیده
 جاکیر مارا کشته باین طایفه بنیان سک ووش خوانند و او و سنجن در معرکه مذنبه
 شاه محمد پیرش در آن وقت بهادر بود و سپهر خود را از مامور بهادر و درشتها
 میکرد سکند باب بر کعت که شیر شاه یکمرتبه را در قفس آهن انداخته و جان تو داشت
 تا بنش اسلام خان شاه شیعه کوک یا بخت خلاصی تو از آن مملکت شده بود و
 طایفه سور که قصد استیصال تو دارند و تو را معنی را نمی فهمی را خواهند گذاشت این نو
 از راج از ایشان باید کشیده و اشک گفت شنود سرست خان که بسیار قوی و کل
 بمقامت بود بطریق یب و جابوسی دست بکفت سکند نهاد و کعت
 ای زندانیم در شستی را بی صیبت و قصه داشت که سکند را باین بهاد و شکیر
 سکند قصد و امانت دست بخیر کرد و جهان خشم کاسی بنامه سرست خان

و در میان جمیع اسلحه دست قبیله یوشن استاده و چند کرا میر بس اجست
 میخی از خمی کرده در بنی کشت عدل در این شورش عام ربغات درون هم
 در بنیت سکینه نایب افکرده عدلی از درون بنجر در آب بصلیه خلاصی با
 واکر امرای علی در دیوانخانه شمشیری خود را انداخته و یکم کردند و سکینه مانده
 و دیوانخان هر جا که میر می زد و می کشت می انداخت تا یکدیگر ازین معامله میانه
 بود درین اثنا ابراهیم خان سوار که شوهر خواهر سلطان عدل بود شمشیری کشته
 سکینه دویده جمعی دیگر نیز حمله آوردند و سکینه را پاره پاره کرده بقصاص رسانیدند
 و دولت خان نوخانی بجانب محمد بنیاه دویده و بکایت شمشیر کار او تمام ساخت
 و همان ور که این معرکه منتهی شده بود تاج خان کرانی را در سیلیمان و عا دلانی را در دیوان
 عادل عدول نموده افتاد و ایا را بدست می آمد چون در راه شاه محمد علی و میخورد و یکدیگر
 احوال برستید تاج خان با و میگوید که من ازین معرکه با پی خود کشیدم بیا تو با من
 موافقت منای که کار دیگر کون شده است شاه محمد بنی و راستی بول نکرده محبت
 سلطان دست یابد و اینچنین رسید بود تاج خان از میانجا و ار نموده و سلطان
 موجب را از بی او تعیین نموده خود نیز عازم کشت در نوایم جبر که که چهل کروسی کرده
 سی کروسی قنوج است قنوج سلطان محمد تاج خان رسید تاج خان خواب کرد
 نریت یا قنوج خیابان روت و در راه بعضی عماران حاصه سلطان محمد عادل را بدست
 آورده از نقد و نسب اینچنین یاقه بود متصرف شده عا و سیلیمان و الیاس که را در آن
 بقوه و حکومت بعضی پکنات کنار کماست و خواست بود که تا نمد داشته می شده
 در مقام تاجان شد و محمد عادل از کوا ایا را بخوار رفته بر سر کرانیان سوار کشید و در

کمار دریا مقابل نمودند درین وقت همون قبال روزی سلطان محمد علی کعبه که از کرب
ملقه میل بمن همراه سازند تا آب که شش بهر کرانیان و موم و دمار ایشان را بم محمد
همچنان کردیم و بر سر کرانیان قدم برایشان غالب آمد و درین محل ابراهیم خان و لده خان
سور که خواهر سلطان علی در حباله او بود و او را تمام شیرخان میشد چون نش خبر داد
که سلطان محمد در مقام مقید ساختن نشت او را خیار کر نخته بجانب پرخود غازی خان که حکومت
بیانه و نندستان داشت و آن شد علی عیسی خان که نیازی را از بی ابراهیم خان معین
نمود و قریب بجایی که رسید خنک کردند و عیسی خان نیازی را منتهی نمود
غالب کشت بعد از آن بدار الملک آمده خط خواند و از آنجا باکره آمده اکثر ولایت
را متصرف شد چون دید که ابراهیم خان میان ولایت را تصرف در آورده
دست از کرانیان باز داشت بر ابراهیم خان و آن شد و چون باب چون رسید
کس نزد علی دست داد که اگر ای حسن علوانی و بهار خان هر دانی که با عظم هائیون محاط
بود و جذبی دیگر را امرای کبار بیانید من بارعنه میشای آنها محبت توانم آمد علی را
جماعت دست داد و ابراهیم خان همه را با خود متفق ساخته بمحافظت علی وارد او و بعد
ازین مضمی که گاه گشته در خود استعداد متعاضد مید به جانب خیار معاود معوضه
و ابراهیم خان خود را ولای سلطنت را داخت درین ایام احمد خان سور که او نیز از بی اعمام
شیرخان بود و خواهر دوم علی در حباله داشت و از تعینات امرای بجانب بود
و اعانت تا مارخان کانشی حبیب خان و غیب خان که از امرای کبار سلیم خان بود و
سلطان یکسند بمحاطب ساخته علم فتنه داد و داخت و بر ابراهیم رفت و
موضع ده که ده کروی اگر است و نفس مقابل دست داد چون سکر سکره نه

سوار غیر سید ابراهیم صاحب نشاند که کس بود گویند ابراهیم قریب دو مایل مسافر برده
و علم و تقارده داده بود و سکنه از در صبح در آمده التماس نمود که بنجاب را با و بگذرانند
ابراهیم بر کثر چشم و لشکر خود اعما و مینوده و بلا غنیمت و مطلقا سکنه التفات نمود
و صعه های خنک را راست و عاقبت کایم میخاکم من میستیلد الی آخره سکنه را
و ابراهیم مخلوب شد و ابراهیم که نتیجه بنبل و سکنه را کامیاب شده اگر دود بی اثر
گشت درین اثنا خبر رسید که حضرت جیشانی از کابل نسبت بمان در آمده لا هور
مکرمه است میکنند با سکرهای راست متوجه لا هور شد که ابراهیم که بنبل رفته بود با سکر تازه
بر انجام کرده بجانب کایم در حرکت آمد اتفاقا درین وقت عدلی همیون تعالی را که در
او موجود با سکر بسیار و با بضایل کوهی بیکر و تو بنجا بجانب کایم کرده و دود بی اثر
همیون با کایم سید دفع ابراهیم را هم دست مقابل او شافت و خاک عظیم تعالی
اقا و همیون غالب آمد و ابراهیم که نتیجه بیانه بیش در خود روت و همیون تعاقب کرده
را محاصره نمود و مدتی ماه ایام محاصره امتداد یافت چون محمد خان سور حاکم نجاب علم لمحت
را بوخت با لشکری آن بلا و متوجه تیغ جوینور و کابل می کرده شده بود عدلی همیون اطله
و همیون ترک محاصره داده روان شد و چون موضع مندر که شش کروی می کرده است
ابراهیم از عقب سید خنک انداخت و شکست با پیش در خود روت و از انجا
به تبه در آمد و با هم خنک به تبه خنک کرده که قار شد و راجه او را بتعظیم تمام تحشت
خود و بروشن لوکان بازم خدمتکاری عتیم رسانید و ابراهیم نجابی بود اما که عتیم
قوم میانی که در حدود راسین سکون داشتند بواسطه ترغی که ایشان با زیبا
در حاکم مالوه بود ابراهیم را طلبیده خواستند و انجا بگرفتند و ایشان را در مقام

مانند چون بر این بنیان میبایست در کار و تی رانی و الی و لایت کرده نیز مدد بر ایم
از جای خود حرکت نمود باز نهادن در آنی و مرستاده او را ازین دلبسته
باز داشت چون آنی بجای خود مراجعت نمود بر اینم نیز بودن از آنجا مصلحت
ندیده از آنجا بجانب او دیده که اقصای بخاله است رفته می بود تا در ششمین
و تقوای که سلطان سلیمان کرانی او دیده متصرف او بقول و عمل آمده سلیمان را در
بر دست سلیمان بعد از کشتن القاضی با غلوه استیلا تمام پیش عدلی و علی و
محمد خان کوریه در موضع جبر که که باز کرده کوی بی است بهم رسیده حکایت صعب
اقا و محمد خان کشته شد عدلی بفتح ویرانی مخصوص کشت عدلی بعد از آن بجانب
روت و بمو را بمقابلت که حضرت خلیفه الهی با کرده و دهل و مرستاده اسکره خان
و قیا خان گمانه امرا می که در کرده بودند اگر که اندک است متوجه دمسلی شدند و همچو
متوجه دهل شده با ردی یکایک خجاک کرده غالب کشت در بانی بیت
اولیای دولت و نوار و ن کشته شد خیا نچه محل خویش مذکور است و عدلی در نواحی
بود که بهر محمد خان کوریه که خضر خان نام داشت خطبه سکینه نام خود کرده و خود را
سلطان بنامید بود و نام تمام خون بد بر سر عدلی آمد و عدلی خجاک کرده قبل رسید
و دولت افغانه سپری شد و کوکبه عظمت و ایت خضر خلیفه الهی مملکت و دولت
و و کرفت مدت حکومت او مبارزان سلطان محمد عادل و قیاسه سال بود
و که محل از جلال حالات عظیم تو حات نبه کان حضرت منی لسمای قیاسه
خالدات قطب سپهر شهر یار سعادت فرین شهنشاه عدالت آمین مظهر قدس
صاحب تاج آسمانی جامع سیر عظمت جلال بانی قهر و دولت

نخست مسند تحقیق و مجازی ذکر ابو الفتح جلال الدین شمس آبادی صاحب مدینه و مدینه و مدینه
 ظل العدل و احسانه اگر چه خدمت افاضت و افاضت پناه و حقایق و معارف اکامه
 المحض السلطانیه سوتن الدوله الخاقانیه علامی شیخ ابو الفضل شرح بدیع و وقایع خلیفه الهی را
 از زمان ولادت تا امروز که سنه سی و هشتم الهی موافق سنه اثنی و الف هجریست در کتاب
 اعلی خطاب اگر نامه از جزوی و کلی نگاشته خامه لطایف نگار ساخته اما چون بنده درگاه نظام
 الدین احمد مصدی ایراد جمیع طبقات سلاطین که در ممالک هندوستان علم فرمان ریز
 برافراشته اند شده از تحریر محمل و قایم حضرت خلیفه الهی ناکیر است لاجرم قلم
 از آن بحر پیران آورده باطن منعش را سیراب میسازد و اگر چه سزاوار است
 که ذکر آن حضرت از روی تقدیم و بیاجبه جمع کتب باشد جای این کتاب اما
 چون ترتیب زیاننا منظور داشته بشم طبقه سلاطین حضرت دهمی که مرکز
 هندوستانست باحوال سعادت منوال آنحضرت مینماید منعی نماند که در قایم
 حضرت جنت اشیا سخن باینجا رسیده بود که شاهزاده عالمقدار خلیفه الهی را
 از دهمی باینکه سلطنت برهم خان بکوه سواکب جهت دفع و رفع سکندر
 افغان تعین فرموده بودند چون آنحضرت بنواحی پرنه کلانور از توابع لاهور
 رسیدند از عقب خبر و شت اثر شفقار شدن حضرت جنت اشیا رسیدن حضرت را
 از شنیدن خبر مبیب و واقعه غریب انواع خزن و الم روی نمود و برهم خان
 سپهسالار با اتفاق امر او اعیان لشکران حضرت را و و نیم روز سعد از همراه جلای
 مطابق جمعه دوم ماه ربیع الاول سنه ثلث و ستین و شصت هجری بطالع جزاد ظاهر کلاوز
 بر تخت سلطنت اجلاس داده بعالم و عالمیان نوید و احسان در داد و لودم

تهتیت جلوس بجای آورده با طرف هندوستان و امان فرستاد و بیت برآمد چو
 خورشید بالای تخت : فلک در غلامی کمر بست سخت : همانا که بود اقبال بلند
 همه عالم از نور او بهره مند : بر رکان همه تهتیت ساختند : بان سر بزرگ سرافراختند
 نثاری که باشد سزاوار تخت : نشانند بر شاه فیروز تخت : ^{در این تاریخ}
 محقق نمائند که سبل الهی عبارت از سال شمسی حقیقی است و ابتداء آن روز نوروز مقرر شده
 ابتدا این سال فرخنده فل روز دوشنبه است و هفتم ربیع الآخر سنه ثلث و شصتین
 و تسع مایه بود از جمله سوانخی که در اوایل جلوس واقع شد که کمرشی نمودن شاه
 ابوالمعالی است و تفصیل آن اینست که شاه ابوالمعالی نام جوان سیدزاده سادات
 ترند که بصفت حسن و جمال و فهم و ادراک استه بود دجنت اشسانی با و نوجوهی خاص داشتند
 از کمال عجب و غر و خیالات فاسد در سر او افتاد و انار بی سعادت از او ظاهر شدن گرفت
 خان خانان اندام شاه ابوالمعالی را مناسب دانسته او را بنحو است که بقتل رساند
 حضرت خلیفه الهی را که شفقت تمام جمعی است و اول جلوس بقتل سیدزاده پس از کینه اضی
 مقید ساخته حواله بهلوان کل کز کو تو ال کرده بلا هو فرستادند و شاه ابوالمعالی از جنس کمرش
 بدرفت و بهلوان از خجالت این تعبیر خود را گشت چون رستبصال سکندر افغان در میان
 بود بندگان حضرت خلیفه الهی گرفتند او متوجه نشدند و جمعی از سپاهیان کار کرده را بیشتر
 بر سر کردند روانه ساختند افواج قاهره در نزدیکی کوستان سوکات افغان رسیده بعد
 محاربه بفتح دیروزی منسوب بنوارشها خروانه شرف اختتام یافتند چو سکندر بیگی کوه
 خجک چاه برده بود مدت سه ماه رایت ظفر نشان در آن نواحی بر سر دسجی در استیصال و بنمودن
 راجه رام چند راجه مکرکوت که از راجهای نامدار کوستان سوکات بود باستان بوسی رسید و آن

حضرت بواسطه کثرت باران از انجا هفت نموده مدت پنجاه در نواحی جاندار گذراندند
 و در همان هفته که حضرت جنت شیشا برای جابجایی انتقال فرمودند از برای نامدار که ملازم رکاب بودند
 نزدی یک خان که بنظر اعتبار از سایر امرای ممتاز بود و در ملی فرمود تا خطبه بنامی حضرت خلیفه الهی خوانند
 و مهمات دهی و میوات و دیگر برکات را که در آن وقت در حوزه تصرف آمده بود با اتفاق خواجیه سلطان
 علی وزیر دستش که میر عرض و میزل بود از پیش خود گرفته مرزا ابوالقاسم پسر دیندار کاکارن را بنهر سیاه
 کارخانه‌ای حضرت جنت شیشا و بستان کار آمدنی روانه دگواه گردانیدند در آن وقت که حضرت جنت
 شیشا توجیه بدستان شده حکومت کابل و غزنین را بنعم خان که از اعظم امرای بود تفویض فرموده
 و اقبالش شاهزاده مرزا محمد حکیم ساخته جمیع محذرات تنق عصمت را انجا گذاشته بود و بدین
 قندار تمامی مصافات بکبرخان خانان بر مرغان مقرر بود و حکومت ولایت بدستان
 التفات حضرت جنت شیشا بمرزا اسلم خان بن خان مرزا ابن سلطان محمد و مرزا ابن سلطان
 ابوسعید کورگان منتعین بود چون خبر دفعه جنت شیشا بمرزا اسلم رسید مرزا اسلم خان غلام
 طمع شده با اتفاق پسرش مرزا ابراهیم توجیه کابل شده و نعم خان تحسین کشته عرض برداشت
 شتمن کربفیات ابن واقعه بدرگاه جهان پناه فرستاد و حضرت خلیفه الهی قبل از رسیدن
 عرض داشت نعم خان محمد قلی خان برلاس و شمس الدین محمد خان انکه و حضرت خان هزاره و خواج
 جلال الدین محمود و جمعی دیگر از امرای معتبر را بکشت آوردن حضرات سرای پرده عفت بکابل تعین نمود
 بودند بعد از رسیدن خبر محاصره کابل فرمان قضا جرایم صادر شد که امرای مذکوره در زندان محبوس
 نموده استخلاص کابل نمایند چون امر از اب نیلاب گذشتند و مرزا اسلم و پیر که کارکنان
 پیش نمبر بود و قاضی خان بخشنی را که از افاضل و کارداران امرای معتبر بود و در میان انداخته نعم
 خان بنجام نمود که اگر نام مراد خطبه افاضل سازند مراجعت بنجام نعم خان بنبر بکشت اطاعت

مخاصره قبول نمود که یکبار اسم مرزا سیلمان نیز در ذیل القاب کرامی حضرت خلیفه^{الهی}
خوانده شود قصوری ندارد چون این خبر بسمع مرزا سیلمان رسید همان ساعت کوچ کرده
متوجه بخشان گردید و هم در اوایل حبوس اشرف علی قلی خان که بخطاب خان زمانی شرف
ایشان یافته بر کار سبیل مدافعه شادی خان افغان که از امرای کبار سلطان محمود
عدلی بود متوجه شد چون بقصد دفع او بناراب رهبت رسید بعضی از مردم خود را
با دو سه هزار سوار پیش فرستاد تا از آب گذشته از مخالفان خبردار باشند این
جماعه ببلاتامل و احتیاط از آب عبور کردند و شادی خان فرصت غنیمت دانسته
یکبار بر سر ایشان رسیده جنگ کرده و اکثر مردم خان زمان در جنگ کشته شدند
و جمعی در دریا غرق شدند چون خبر بخان زمان رسید با امرای که همراه او بودند مثل
مهد قاسم خان و بابا سعید قلنجیان و محمد آئین دیوانه میخواست که از آب عبور نمود
جزای کردار مخالفان دهد درین اثنا از تردی بیک خان و امرای دیگر
که در دهملی بودند مکاتبات رسید که سمو و کیل محمد خان عدلی بشهر
انبوه و فیل بسیار استعداد قتل نزدیک بدهملی رسیده است باینکه زود
خود را بر ساینده خان زمان و سایر دولت خواهان نیک اندیش ملائق و قفسان توجه
بجانب دهملی معطوف داشتند و هنوز خان زمان بدهملی نرسیده بود
که شکست تردی بیک خان واقع شد و چون احوال همود در ضمن وقایع^{سلطان}
محمد عدلیه مذکور کشته تکرار ننماید القصه چون همود
بجوالیه رسید سکندر خان روز یکم
که کالم انجا بود بغیر دست^{را} اکره را

را که اشراف بودی بیک خان جویت و بعد که خان اوزربک و لعل سلطان به
 و علی قلی اندرابی و میرک خان کولابی و حیدر محمد آخوندی و میرزا قلی بیک
 محمد در مجلسی نزد تردی بیک خان جمع آمدند و مولانا پیر محمد روانی هم
 رئیس بریم خان نزد تردی بیک خان آمد و بود نیز حاج کریم صوفیه همراه گشت چون
 به دلی رسید ای کباب از شهر بیرون آمدن در میدان مصفاست و دند و تلافی در حق
 واقع شد اسکنند خان عبداللہ خان اوزربک و لعل سلطان بدین حال در آنجا
 جادداشتند بحال متواتر لشکر آمد از زیروزیر ساخنه میموباجمعی که همراه او ماند بودند
 میدان سشیل انداخته بغول اوزد تردی بیک خان تاب حمله او نیاورد و دست
 میبرد که دادیم و این صورت ابر و خضوع تردی بیک خان حمل کرده بتواضع نزد
 و آنجا که لشکر میموباجمعی را برهم زده بودند چون غنیمت بشمارید بدست آورده بودند
 بارگشتند شنیدند که تردی بیک خان داغ مذلت برنا صیغه خرد و نهاده و انمود
 است ایشان نیراه کریم خان مسلوک شدند و هم در دلی استیلا یافت و تردی بیک
 و امرای مکر و بی برکاه جهان بیاه نهادند و خان مان در بلده سهرماشان
 رسید بکان حضرت در قصبه جانبد مشغول و مع مساد اسکند بودند که خبر
 بمبا مع علی سیده خواجه خضر خان را که از نسل سلاطین مغول شریف و دواج
 بیکم عمر حضرت خلیفہ اللہ شریف امتیاز داشت در مقابل سکند که اشته علم توجه بجا
 و دلی او داشتند چون بحوالی بلده سهرند اتفاق نزول افتاد امرای شکست خورده
 ملازمست بودند خان خانان که نظم و ترتیب مصالح ملکی را بر این صورت غایب و منوط بود
 صلاح و الطاعت تردی بیک خان دیده مثلاً الله را بمنزل خود طلبید

بیت کسی که دیدی در جانب پشت به بخش کرد و در مصانش نشست و خواست
و نیز شکی اگر ایشان به تبیت نفاق متهم و در سلاک که حکیمان منظم بودند و حجتی نداشتند
خویش توی بکایان که موعید ساخت حسین ایت جلال بعد و دسری که
انتصاب بی علی قلی خان اسکندر خان عبد الله خان اوزکاب علی قلی خان
اندزلی و لعل سلطان بخشی و حیدر محمد استبرکی و میرزا قلی جوبلی و محمد خان طایف
و مجنون خان پاشا از نوکران خانان حسین قلی بکای محمد صادق و پوینچی
بیک محرم و میر محمد قاسم نیشابوری سید محمود باره اوزن بهادر حکم شده
تا بر ستم نظامی از پیش روان شدند و خود از عقب کسح فرموده روان شدند
متوجه شدند و همی که در دلی کوس غوری نواخت و خود را راجه بکر با حیات خطا کرد
و با شکر عظیم و کینه آریا نصیل یکی ترتیب داده و معا بدشتا مت حسین نجاره را
بیش از خود و ستاده بود و جمعی از افواج قاهره پیش دستی نموده و تونجاره و را که معتبر
بانی بیت رسیده بود بصربشیر کر قند بیت جوسک در بشیر شیران کنده
کنند بر خود ابله اداست کوتاه در صبح روز جمعه ماه محرم سنه اربع و تسین
تسعا یه از قزاقان لشکر خبر آمدن او معلوم شد امرای و الاقتدار تبویه صغوف
روی حمت بدیع خالغان آوردند حسین قلی بکای محمد صادق و پوینچی و شاه قلی
محرم و میر محمد قاسم نیشابوری لعل سلطان بخشی و دیگر جوانان نامدار که با ایشان
صغوف خواور ایشان تیر ساختند و همی خود را با قلیا بی که داشت را بواج
قاهره زد و بصدت متواتری بجه غلغله تزلزلی در برانغاره مایه با بار سنجی
تیر انداز و بصرب تنخ و سنان صاعه نشان صورت استعامت در اولج قاهره

روی نمود و سیمو خود را بجانب مول که بقوت مردانگی خان زمان شکم بود کشید تمام
 جهان را بجانب اندک سکه طعنه زد و تیر باران کردند اتفاقا تیری چشم سیمو را زد پس
 مردان که شت جمعی که زرد او کوشش میکردند چون او را باین حال دیدند دست از زدودن
 داشت متعجب گشتند و لاوارن نرم خواه تعجب آن کرده مخدول پر دانه اکثری ابراج
 ملاک آیدند و میانی که سیمو بر سوار بود چون میدان او گشت شیده و همیو در جوکندی بالایی
 زخمی افتاده بود و میل سرد چکل زده میکشت اتفاقا شاه قلی بایک سرمه بآن میل رسید
 میدان خود را سوار کرده میدان دید که شخصی زخمی در جوکندی افتاده میدان شاه
 همان حقیقت را گفت ظاهر شد که سیمو است شاه قلی خان از ستمت او را مغنم شد
 آن میل را بدیل دیگر که از معرکه آورده بود از نظر اثر و کفر ایند خان خانان سرمه خان
 خود سیمو را بجهنم فرستاد و سکه خان او را بکسب حکم از عقب کرخیگان تا دلی قریب
 آنجا خان را بقبل رسانید روز دیگر لوی نصرت اتما از بانی بیت نهضت معزوده تا بدلی
 هیچ جا توقف ننموده و جمیع امانی و اکابر و عموم اسافل و عالی آن شهر استقبال نشدند
 هر اسم تیار و شاربجا آوردند و یک ماه در آنجا اتفاقا توقف افتاد و در آن شب
 علیه سید که تمامی اولاد و اتباع همیو با حسن این دقایق در میوات قه یکماه نشدند
 جهان مطلع مولانا بر محمد شیرانی میوات شب جمیع آن مردم را بدست آورده غلام
 نفیس خن سرکار خاصه ضبط نموده بشرف خاک بوسه را و از آمدن ذکر قیام سال دوم
 ابتدای آن سال روز شنبه بمقام جادی الاول سنه اربع و ستین و تسهیل بود چون خبر
 که خضر خان خواجه نریمت از سکنه خان جو زده طلبور در آمده است حضرت سید الهی حبه
 تدارک این کار علم نهضت بجانب لاهور را فرستادند چون کابلند رسیدند اسکند

خود را بطرف کوشان سوا لاکشید و رابای علی بن قیس و دیلمی و سید و ایلخان را
آمد و چون تحقیق سوخت که اسکندر وادی و این کره جمعی از امرای مادر بن قیس را
خود نیز بدولت بن قیس منوجه گردیدند امر چوین بطریق انبار نزد کایا بردوی
رسید اسکندر تعلو ملکوت تحضرت و لشکر با و شاهنشااهی بی حصار فرستاد که آن
مرکز وارد میان کره بلوایم تسلیم کردی مشغول گشت متازان آن خبر تو به حضرت
مکانی و الهه حضرت خلیفه الهی دیگر محذرات سر رده عصمت از کابل کاتب بند وین
رسید بحث انشراح خاطر حضرت گردید محمدتلی بر لاس و سلسله بن محمد خان اکره سیاه
امرای مادر که حجت مع مساوی میزاسلیمان کج با بد و منع غم کابل کره بودند نیز در
خدمت حضرت بلقیس خان کاتب بند وستان معاودت نموده بودند چون حضرت
عصمت فریب یکمیزان بار دور رسیدند حضرت خلیفه الهی خانان اوزعسکر که اشته
باستقبال نشان قد حضرت ابالات خود و سر و تهنج گردانیدند القصه بعد از آن
مخاض سکه افغان از راه غر و اکنسایشل آن انماس بود که یکی از قهاندان کاه را در
قلعه دستند ملتومات او را بعضی ساند طبعه الهی اکره خان را با بن خدمت رسانیدند
اکره خان بیرون قلعه رفت اسکه رزبان کنسایشل آن گفت که چون حرکت با سحر
کرده ام روی آن ارم که بلوچه حضرت توانم آمد اگر چینه کاه حبس کم بطرف کابل
روم مشروط با کجگاه سراجگاه سراج طاعه بیرون نکشم و بر خود را نجه دست قهر
باعث بنده نوازی خواهد شد اکره خان آمده با تقاضی ببر محمد خان ملتومات او را
بخان خان خاطر نشان کرده نبوی بعضی حضرت ساندند که در معرض قبول اتمام
اسکندر بر خود را عمل رحمان نام همراه غازی خان سوره جنت مل مست با شکبشاهی کرد

بسن سورت داشت کاه کاه پیش آن جوان با جمعی استوار و دلاور
 بیعت تسلیم میکرد و در پیش خیمه ایستاده و در آنجا نشسته و چون کسی
 حرکات خفایا بعمل میفرمودید در میان تمام خانانان شهر و دیار وایت که
 شام را بدرگاه دست اندازید و در آنجا بختی تنه خواهد شد و این کفر
 امر که جاکیر شاهان و یک خان که خانان بود و شرف و دیار وایت که اگر خانان
 دست اندازان و ناخیر نماید بر برابر و قیامت نامه در کنار او گذارند چون خانان
 بر بیعت اقرار و اطاعت نماید بختی غفلت از کوشش آورده و تمام طوایف
 بادشاه شد و برح علی نام نوکر خود را که اعتمادی بود برگاه دست اندازید صلاح کار
 برح علی اول منبر بر محمد خان دست نهیم خان مان که زبند بعضی سخنان او
 غضب می محمد خان کرد و میمود و در جواب او را سرحد و سائید از برح علی
 کشید و متعنه مان گفت اکنون این شخص منظر هم خود گشت خان مان این
 دل به جارت شام یکبار داده او را بطلبید گفت که غیر زین که خند و زار هم
 جابه مانده است بعد از آنکه حضرت از تقصیرات من بگذرند در خواست
 تو نیز خواهم کرد و شام یکبار او را نموده و در آن ایام که شام یکبار او را
 بود خان مان آرام جان لوی در کالج خود را آورده بود و اتفاقاً شام یکبار
 بان و استیجی هر سید بن خان مان بان قوف یافت آن را با بخشید و شام
 یکبار بن راجندگاه نگاه داشت بعد از آنکه بن یکبار بر سر موبد یکبار بواسطه
 که با یکدیگر داشتند بخنده بود و در آن زمان که انبش خان مان آمده و او را می
 اصحابی بجای سرور پور جاکیر عبدالرحمن سید معضای ساجده که همان نشان

بود بمنزل و رفت و در اثنا صحبت سلسله محبت شایم یک که بارام جان داشت در حرکت
 آمده از عبد الرحمن یک استعدای آن نمود که آرام جان را با و و این بخشید عبد الرحمن یک را غیرت
 نکنداشت که منوط خود را با و سپارد و شایم یک از بس که تحکم و طبیعت او جا کرده بود و بفرموده
 الرحمن یک بستند و آرام جان را کشیده گرفتند چون این خبر بمویذ یک برادر عبد الرحمن
 جمعیت نموده بر سر شایم یک آمد مردم شایم یک بدافع پیش آمده جنگ کردند اتفاقاً بی
 شایم یک سید که آن در گذشت و عبد الرحمن یک مخلص یافته و بدرگاه عالم پناه
 نهاد چون این خبر خان زمان رسید جامه ماتم پوشیده از عتبه عبد الرحمن یک یخار کرد و چون
 بنهار دیر بای گفت رسید شنید که عبد الرحمن یک پیش ازین یک روز از آب گذشته گریه
 کرمان مراجعت کرد و درین سال صاحب یک پسر خواجه کلان یک که از امر او کبار و در
 مکانی و حبت انبیا بود و بشرارت ذاتی انصاف داشت و در نفاق و بهانه نشینی
 اختیار بود و بفرموده پیرم خان خان خانان بقتل رسید دیگر از قایم این سال که روزی
 حضرت بر نیل کنه نام سوار بودند و آن نیل بر نیل دیگر و آیندند در اثنا راه مخفی نشسته
 بای نیل کنه در آن فرو رفت و حضرت از کردن نیل جدا شده بای مبارک شان بر سر
 که در کردن نیل می بندند بند شد و یکس دیگر که بران نیل و بق ایشان بود بر زمین افتاد
 و ایشان آن بر همان را بدست خود گرفته و بخت ماندند تا جمعی رسیده بای مبارک را از رسیان
 جدا کردند و آن نیل هم بقوت خود خلاص یافت بعد از آن بر همان نیل سوار شده متوجه
 اگر گشتند و در هفدهم محرم سنه ست و تسعین و تسعیمه موافق سال سیوم الهی بلده اگر
 بغزو تمام قدم نعت لزوم رشک عالم گشت از جمله و قایم این سال صعود و سقوط مولانا
 پیر محمد شیروانی است و آن چنانست که پیر محمد خان که ویس مطلق خان خانان بود تمام

مهات ملکی بدو رجوع شد و کار او بجای رسید که بجای ازگان دولت و ایمان خیرت
 کردید و از ائمه و اشراف که بدر خانه او میرفتند کمتر کسی بازمی یافت همدین ایام
 مزاج او از جاده اعتدال منحرف گشته چند روز از خانه بیرون نیامد چون خان خانان
 بر رسم عبادت بمنزله رفت یکی از غلامان در بان او پیش آمده گفت که بعد از آن که دعا
 و شفا رسد بدرون تشریف فرماید خان خانان ازین سخن در هم شد چون خبر به
 پیر محمد خان رسید از خانه بدر دویده و مقام اعتبار ایستاد و خان خانان فرمود که
 هلا در بان شما مارانگذاشت او گفت معذور دارید که او شمارانشاخت خان خانان
 نان گفت که شما مارچه قدر شناختید که او شناسم که همراه دینیکار پیر محمد سر فراغت که بنقاش خود را
 بدرون سربند خان خانان ساعتی نشسته بیرون آمد و بدید پیر محمد خان شد بعد از دو سه
 روز خواجہ امین الدین محمود که در آخر خواجہ جهان شده بود و میر عبدالحسینی خواجہ محمد حسین
 با بعضی از ملازمان خود نزد پیر محمد خان فرستاده پیغام داد که تو در دیک سال طلبه
 بودی و بعنوان فقیری و نامرادی در قند مار آمدی چون در تو اخلاص احساس
 می نمودیم و چون حوصله تو کنجایش وسعت جاه ندارد و تو هم آنست که از تو فساد است
 سر زنده بابر صلیت از تو روزی چند اسباب غرور و جاه انشراح نمایم تا زمانی که باز مزاج تو بحال آید
 مناسب ارباب آنست که علم و نفاره و سایر اسباب غرور و جاه را بسیاری بپیر محمد خان عمت
 اسباب خانی را سپرده بچنان که ملا پیر محمد بود شد بسادت
 که آمد بر کسز گاه چو سر داکه نباشد کم کنند
 و بعد از چند روز بحکم خان خانان
 مولانا را بتسلیم بیان بردند و از آنجا بکه فرستادند

او بکرات بر تاج نجامی بود و بعد از عاودت بهیم خان مراجعت نموده بدرگاه عالم نیاورد
 و بعد از آنکه منصب کاتب خان خانان را بر سپهر محمد خان استقلال یافت حاجی محمد سیتا
 که در هم از نوکران خان بود و ارادت به مدین اوقات منصب وزارت مالک استهواب
 خان خانان شیخ که اسی بر شیخ جمال کنوی فی دوی بقریش بنای که خان خانان ایشخ که انبی بابا
 عزت در کجرات بهم رسید بود تقویض یافت احرام شیخ که اسی گای رسید
 اکابر هندستان و خراسان تقدیم نمود و مدین ایام مدوّه الاکابر به عبد اللطیف بنی
 حضرت خلیفه الهی اختصاص یافت خباز و در بعضی اوقات بعضی از غزلهای سنان الغیب
 میخواندند و ذکر است که او ایار بن قتل و رحمت و حکام مشهور است و میثقه طن راجهای کباب
 بوده و بعد از سلیم خان پسر ایل غلام او حکم سلطان محمد علی می بود چون در آن حالت
 اگر نه برین ملاف مصر کردید حسب سلطان معصوم علی کور و قومان منجر آن حصار
 یا قه خیده و محاصره داشتند چون کار را بل متذکر شد قلع را بر دند ذکر و قانع سال
 ایام ایام است ای سال و رجوع دوم مجادی لآخر سنه سیست و تیرین تسعایه بود در
 سال خان خانان به منجر چون بود که سالها نیکو سلاطین شریف بود است در این ایام
 در تصرف افغانان بود یعنی نمودند و او با شکرت کران بان لایت درآمده جنگها کرد و با
 بادشاهی مصدق و مات غطی شد و انولایت را تصرف در آورد و درین سال حبیب علی خان
 را بر سر قهپور و ستان و در ایام استیلا شیر خان افغان بان قتل در تصرف نظام و ما
 در بن ایام حاجی خان از قلعه به بیست و سه مرتبه از خوش نشان را نادیده شد که در آن نواحی برزدار
 و جمیش شهر بود و درخت او بر و ایام رکیبات جوانی را نیز تصرف شد که کنت تمام بهم
 حبیب خان و جمعی از فغانان درگاه در بابی قلعه رفته مدتی بمقامه داشتند چون بنی بر بن ایام

نواحی آن قلمرو ناخته تالاج نموده امرا بجا که می رفتند از آمدن شیخ محمد عیسی و ملا
 کجرات باکره و چون احوال شیخ محمد عیسی در تذکره شیخ محمد در کتاب تذکره کجرات
 می یابد تقدیرش است بین تبعایه شیخ امیریان و جمعیت تمام باکره آمد بهرام خیر و امیر
 و چون در میان او شیخ کدی که درت بود و شیخ کدی در مزاج خان خانان تصرف تمام
 آن قدر رعایت که از خان خانان متوقع شیخ بود و بطور رسید ازین جهت شیخ از رفاه خاطر
 که مسکن او بود و در آخر عمر با اویم منشیست ایم سمیو و حضرت طلیعه الهی یک کرده و طلیعه
 شیخ معروف و استند مدیرین ایم که دارا خللا و کرده شرف خلافت بود و بهادر خان را در خان خانان
 تسخیر کایت لایت ملوه که در ایام سابق طای سلاطین طبع بود و درین دلا باز بهادرین
 شجاع خان را در این مایه استواری شایسته بود و او را تا تنبیهی رسید بود که بهرم خردکی
 مهتاب سیرم خان خانان و می نمود و بهر موده خان خانان احبت که ذکره قیام
 بحسبم الهی تدای این سال روز شنبه دریم حامدی الاخر سیرم خیر و تبعایه
 بود چون بکافه سلطنت برای صلواتی بریم خان قرار کرد و شاد و شاد و شاد
 در آن محام بودند که طرح دیگر بر روی کار آورده خود را صاحب دلت است بار شوند
 اوقات صحنه نمانی که سبب التفاتی حضرت طلیعه الهی تواند شد بعرض می یابند
 بتخصیص دهم خان که بواسطه نسب سرزندی تمام که از همه مخصوصان منزلت او بیش بود با
 و اند خود همیشه راه که می بود و چون معای عقیده کمال خلاص خان خانان رضی الله
 روش بود اگر اعیان سخن در باب او بعرض میرسد بهر قبول می یافت و صلوات
 کند جوهر بن باشد دوست و اما که تبارخ بشیم حامدی ثانی سیرم خیر و تبعایه حضرت
 طلیعه الهی نعم شکار از آب و عبور نمودند و خان خانان حشمت هم می در اگر و ما چون

عالی بجا لی قصه بکنده سید هم که با خود اندیشید که بهترین مصلحت که حضرت
 جانب دینی غریب نموده برهم و با بقای شهاب الدین احمد خان که در این ایام در دینی بود
 بدینجه سبب کوشید شود و نظم هم جو باید مشکلی پیش خردمند بکران کل فقه در کما
 او بند که عقل در کما عقل خود یار که تا در حل او کرد و در کار بنابرین بعضی است
 رسانید که حضرت میم کانی را در این ایام وضعی وارد شد و آن حضرت بسیار با
 این معنی باعث مکرانی ناظر آمدن کشت غریب و مودند شهاب الدین احمد خان
 در استعجال محبت نموده شرف ملازمت در یافت نام که با بقای شهاب الدین احمد خان
 وقت با یوسف خانی که سبب تغییر مزاج حضرت شد با بعضی سائیده جان نمونده که با هر حال
 باشد حضرت او را سلطه است با رخا اید او و در معنی است با و دشمنی دوست است
 ناظر اشرف انجان خانان مکر ساخت که بعضی رسانیدند که چون خانان مکر ساخت
 آمدن دینی را از سعی بایان است با این بعضی هم خواهد ساخت و در ماطاقت و معاد
 او نیست شفقت در حق اینست که رخصت که برادر کردیم ما با کن شریقه قدیم
 خصوص بدعا غیب مشغول بشیم چون حضرت طبعه الهی با هم که بواسطه حسن خدمت قدم
 ملازمت او العت نام بود بر معاشرت او راضی نشده و مودند که ما در خواست تقصیر شما
 خان خانان خیم کرد و در نجاران خیم کرد که بی استصوابت ما بر قدر مساوت
 آمده ایم نزد یکان ما تموم شده اند اولی نیست که ایشان را از جانب خود تسلی کند
 بخاطر جمع در لوازم خدمت کاری قیام توانسته نمود و شهاب الدین احمد خان از غایب خرم
 و بر مبنی شروع در استحکام طوطی سایر لوازم احتیاط نمود و همات می از پیش خود کرد
 با بقای نام که آوازه تغییر مزاج نبه کان حضرت از خان خانان را انداخت بود

نیجام حضرت نجف خانان سیه خواجہ امین الدین محمد و حاجی محمد سیستانی فرمودند
که در ہما ت او بدیشان بود بدرگاہ عالم نبیاد دستاودہ عرضداشت نمود کہ اہل
و دولت خواہی اس بندہ نسبت بہ کمال درگاہ نہ بچست کہ خلاف منعی طبع قدس از
من صدور تواند یافت و نسبت بکلمہ کہ بلوغم خدمتکاری تیاہم دارند غیر از رعایت تربیت
لائی است چون باب خانان حکایت موثر و کلمات کارگر بسمع رسیدہ بود سخنان
دستاودہ نامد بر جا بایستیدہ و ہر حاجت بہ رخصت یافتند و چون کوادہ تغیر فرمودند
حضرت خانان انشا یا و معتمد مردم خان خانان جدا شدہ و بدرگاہ عالم نبیاد
بیت انقلاب مایعجب ار کہ جرح تبارین سانسہ مرانچہ اردو دیا و پیش از عمہ
قیام خان کنگ شرف بساط بوسی و آرامہ و شہاب الدین احمد خان صاحب
ماہم کہ مرکز آستان فلکشان می آمد و آخر حالت و منصب جاگیر میدادند چون
خان خانان امیر مسیل تجر و وزیر است اما کن شریہ در حریم خاطر می گشت تمام امر
خویش را کہ از وجہ داشتہ بودند بر ما فی الضمیر خود اگاہ ساختہ بخت ہاں رجع
رخصت نمود و بھب در خان کہ از ما لو طلبیدہ بودند ہمراہ این مردم دستاودہ
خود بفرستیدہ یار حسین اگر کہ رو بہ جانب ناکور نہاد و چون بیاضہ محمد الدین
کہ انجا محبوس بود خلاص دادہ بدرگاہ دستاودہ چون بیرون رفتن خان خانان از دارالخلافہ
اگرہ بنا کور شہید باب الدین احمد خان ماہم کہ در محاکات ابن عربین سانسہ کہ خان
خانان با عجبہ نسیم نجاب اگر کہ بیرون آمدہ است بطلعہ الہی میر عبد اللطیف از و خان خانان
دستاودہ نیجام دادند کہ چون نیت خلوص عقیدت تو پر ما طاسر بود ہما ت ما
در قصہ نیست ما نو کہ است خود بلوغم انبساط خاطر می بردا شتم در ہولامنخواہم کہ خود

سرانجام ملک پر دارم مناسب است که آن صادق الاخلاص و بی همی است
 که مخطبه که وقت طرح نظر او بوده و در دوازده ریگات بندهستان آن قدر که خواهد که در وجه
 او مقرر کرد و ما کاش که آن محصول آن یک نیت را با و میرسانید با شنبه چنان عید^{لطیف}
 بجان خان تمام آن کلمات را رسانید بسمع تسبیح شنید از منویات متوجه که گشت مژرا
 رخصت منو و غیر از ولی بیکه فو القه و میران حسین علی بیک و اسماعیل قلی بیک که
 حویش آن بودند و شاه قلی محمد حسین خان خیراوده و داماد و محمد قاسم خان ارم
 اعیان دیگر که همراه او بودند چون بنا کور رسید علم و نقاره و سایر بابا امانت از خود
 جدا ساخته حسین قلی بیک برگاه محلی مرستاد حسین قلی بیک برکه حجر مرستاد
 ملازمه بایست در آن مردم شاه ابوالمک کسواره خواست که حضرت اوریا بدین خاطر
 اشرف کران نموده او را مقید ساخته شهاب الدین احمد خان سیرینه و آمدن حسین
 و آوردن اسباب را سپید و آمد و محمد بن ایام بر محمد خان شیرالی که خان خانان
 اخراج نموده بکه مرستاده بود و او در کجرات انظار میکشید از شنیدن خبر و کی مقام
 خان خانان تجلیل سرحیه تا متر خود را بدرگاه محلی رسانید و مرهم بادشاه را ملازمه
 بخطاب نامه الملکی امتیاز داده و علم و نقاره و لطف نموده با جمعی متعاقب خان خانان
 او را بمیان کجانبه که روان سازد و بعد از آنکه بر محمد متعاقب خان خانان و آن شهر را
 متوجه ملی شدند و مان طلب در مانع سم خان که در کابل بود و بشهر و صد و بیست و چهل
 جود و بیست و از روی طلب استیلا در راه کجرات بود و بندهت به برهم خان را غایت
 از ملاحظه او توقف افتاد و از نا کو کوچ کرده که برین بکایر رسید ای کلپان علی
 رای شک که از زمیند آن آن نواحی بودند و بعد م علامت بشن آن نواحی و از هم نهادی

سایندیدیدار که چند روز خان خانان منزل از کوهستان راه بر سوره خبر تعین می
بر محمد خان شایسته استماع نموده نهایت مایوس از زده خاطر گردید درین وقت
جمعی از مردم تنگینه و صفتیه با غویش این خان خانان از راه برده و از محبت
داوند و خان خانان از انجار و بجانب شایسته و چون ببله برخند که جاگیر شیر محمد پناه
بود که نوکر تیم خان خانان رعایت کرده او بود و سیاه خان خانان از روی اعتماد که
باو داشت خلف صدق خود را میرزا خان در سنین سالگی بود و امروز بخطاب خان خانانی
بسیار لاری سزاوار است با عیان و اموال اینجا که نشانی خبر روان شد شیر محمد تمامی ابا
و اموال متصرف شده انواع امانت متعلقان خان ساینده و خان خانان در رکنه
و بیال بود که این خبر رسید به مطهر علی ربی دیوان چون که در آخر خان مطهر
بود و مادرش محمد اوزکاب با سا و استالست دوست مادر شیر محمد خواهر
را کرده معینه ساخته بدرگاه سلاطین پناه و دست مادر خان خانان حیران و متعجب گشته
و چون خبر روان شد خان خانان بجانب شایسته مع علیه رسیدن الدین انکه زابا
بوی محمد خان حسن خان و ابی شهاب الدین احمد خان بسیار ابرار البصوب
بجانب تعین نمودند چون افواج قاهره بقصد که راه از انجا به برکنه کونا و زرسیده راه
خان خانان کردند خان خانان غیر از خباک خیره ندید بفروردین ترتیب معوض داده
روی مقابله با افواج قاهره آورد و از طرفین معسر که قبال کرم گشت و در آخر خان خانان
بزمیت یافته بطرف کوهستان سواکس رفت و ولی بیایند و اقدار بایر خود را عمل
بکای که امروز در زمره امرا اطفال دارد و احمد بکای یعقوب بکای مدانی
و سایر برادران کردستان را به غنایم عجیب عیساکر منصوره افتاد و این شرح

بحکم الهی سبوح و ستیع تسعایه بود بعد از آنکه شمس الدین محمد ائمه متوجه نجاب گردید
 حضرت غیله الهی خواجه عبد المجید مروی را که در ساک و زر منظم بود و خطاب اصحاب
 ایماز بخشید بجاوست علی که داشت خود بدولت و اقبال دوم ذی قعدة سبوح
 و ستیع تسعایه متوجه نجاب گردیدند و حسین قلی بیگ بر ولی بایک و القدر زیارت
 باصفهان سپرده بودند که آدمیان نگاه داشت که نندی باورساند چون بقصده رسید
 رسیدند منعم خان که حسب الحکم از کابل روان شده بود با مقیم خان خواهرزاده در دست
 بیگ خان امرای دیگر در آن منزل بشرف خاکبوس و اوار آمدند منعم خان منصب کالیت
 خان خانانی متارکشت و امرای دیگر و اخوان خود و بر احم الطاف سرور ارکشتند و
 منزل خبر قح که بدست شمس الدین محمد خان واقع شده بود در سیئه جمعه را که در آن
 اسیر کرده بودند مقید و مغول در نطفه آورده برندان سپهر نه و از آن جا به ولی بیگ
 که زخمهای کاری داشت و زرنده آن در گذشت سرور امد کرده در دلی دست نام
 و ارباب کما بقایب خان خانان بطرف کوه سواک حرکت نموده چون نواحی بلوا
 که از جمله کوه سواک و محل بودن راجه کوهینه چند است و خان خانان با شخصیت
 رسید جمعی از دلاوران نامی پیش دستی نموده بکوستان آمدند و محاربه نمود
 اکثر ایشان را بر خاک ملت انداختند و سلطان حسین طایر در آن معرکه بدرجه شهید
 رسید چون سرور امد بریده شمس خان خانان بر دنده از کمال و قطب گرفته گفت این
 هم روزی کی من گرای آن نمی گسند که بغریب من این طور مردم کشیده شوند و بی گناه
 از روی سعت و تحسین جان نام غلام خود را بد رکاه دستا و معز من داشت که
 من این کرده ام می گفتم که آن حانت ما من شود کما نداشت و تا سعت دارم اگر غایت و اطمینان

حضرت شامل حال بنده گشت بریده اغماض بذلات کمینه اند احد در مقام عفو از
امید بگاه سلاطین نیا آورده شرف خدمت سرور از اید چون خلاصه عرض مسما
علیه سید حقوق خدات تعلیم در ساحل صمیمی روح پر جولان کردن که وقت حکم
اشرف صندریه است که مولانا عجب الله سلطان باری که خطاب محمد و ملک
سرور از بود با بعضی از مقرران درگاه زرخان خانان ترس خاطر او را بوعید دستان
میگفتند که دایره بدرگاه عالم نیا آورده چون دیک بر دور سید حکم و
فرمان عالی تمام امر او خویند با بقبال قیه خانان ابا قهرم تمام بار دور
و خان خانان وی مسکنت بر زمین نیا نهاده استغفار تقصیرات خود نمود و حضرت
الهی بر اسم خسرانه نوازش فرموده نخلعت خاص اختصاص دادند و بعد از
رخصت حرمین نصین از زانی داشتند اردوی طهرتین با بدلی روان ساختند
خودشکار گران متوجه حصار میرورده گردیدند و خان خانان با توابع کجرات
گرفته و ان شده چون سبله تین کجرات سید درخیزد و در اینجا مقام نمود که
وقات را بیهوده بگذرانند و وزی بکولابی که در طاعتین واقع است بهر سبب
استهوار دارد و رفته رفته شش سیر میگرد چون و داده منزل خود متوجه
مبارک خان افغان خانی که بدو کشتن در یکی از جنگها به ست مغولان هم رسید
ان مقام خیال کرده ملاقات خان آمده در وقت مصاحبه خان انچه ملا
ساخت و شهادت محمد بریم تا برنج شهادت آن پاک نهاد شد و جمعی از او پیش
اردوی خان خانان آماج کردند و محمد امین یوانه و بابا بنور و جید از خوا
نرایان میرزا عابد الرحیم و لدر محمد خان خانان سا که سمن عیش مبارک

رسید بود و امر وزیر بختاب خان غامانی را در است از آن مهله را برده با محمد باقر
 و از انجا میرزا عبدالمجید بیگم بود است و بی امید بر کاه جهان و او رفته و او بخت حضرت
 علیه الهی رسید جم خزان را در گذشت روز روز منظر نظر شفقت اثر بواسطه خدا
 پسندیده که از او ظهور میرسد شد و کار او در ترقی بود و بختاب خان غامانی سبب
 این خصوصیات محل خود مذکور است و با بچه بعد از من بیم خان کاتب کجرات حضرت
 علیه الهی بغرم شکار کرد و در حیاتم ریح الاول سینه و سینه تسلیه بی نزول اطلال
 و خیزد و از انجا ملوایم بساط و امنایط بر دواخته دوم ریح اثنانی عنان غنیمت در انجا
 اگر معطوف و مودند و در کشتی نشسته و در دوم ریح اثنانی در انجا رسید و اگر
 سال ششم الهی ابتدای این سال روز یکشنبه بودیم جادی الاخر سینه و سینه
 بود و درین سال که خدی محمد باقی خان سپهریم امکه که کعبه قرب آن محله در اوراق سالی
 بجز بویست واقع شد و حضرت سیدهای او در منزل او رفته بریم با دستانه تر و مود
 جبه و ملوایم عیش و طرب بر دواخته در ستادین ادم خان سالی که در منج
 ولایت مالود مالود در زمان شیرخان شجاع خان که از خاصه خیلان او بود و علی و
 و بعد از وفات او بر پیشش باز بهادر تر کرد و بود در نیولام با مع علیه رسید
 باز بهادر و مالک مالود همواره ملوایم مای اشتغال می نماید و خبری از ملک ندارد و از آنجا
 دست محل ظلم و جور برقرار نیست کمان در گذشت که اکثر رعایا و پیشترین بایا از دست
 ظلم او بجان رسیده غیر سلطان معضی آن کردید که ولایت مالود نیز در تصرف او
 دولت قاهره در آمده و بهیض امن و امان کرد و صاحبیم ادم خان بر محمد خان و صاید
 محمد خان و قیامان کنگ و عبد الله خان و زکاب و شاه محمد قندهاری دیگر امر استخرا و اولاد

نیکل یافته وی اقدار با بولایت آورده کوچ کوچ روان شدند چون به کروی سارکین
که وسعت سلطان بلاد اتمت میداد باز بهادر که در آن شهر می بود از خوا
مغایب باریکش ویرود و کروی سارکین برآمده و ساخته نشست و این باز بهادر
در عرض سرود و اسامی غمناک بی نظیر وقت خود بود و اکثر اوقات او صحبت با
و یار بازی سارکین میگردشت چون شکر میوزی اثریده کروی سارکین رسید
او هم خان محمد صادق عباده خان قیا خان کاکوشاه محمد خان حبیبی دیگر از امرای
بطریق اولی دست داد که دورت که باز بهادر بر کردش خود کرده بود و
کرده نوعی سازند که اواز تلو میزدن آید اوج میوزی نشان توپ بی با
قلعه درآمد باز بهادر ترتیب اوج نموده بکشت مات امرای خان که از وازید
بودند راه و امشب گرفتند باز بهادر را علاج شده که تخته بد بر روت و روپ
نام حرم دوستدار که بنام او شعر مکیت با دیگر حرمها و خوانده بست و دو
نرمیت خواجه برای باز بهادر حسب التماس او روپته را بنجم شمشیر محروح سار
نجم کاری نقیاده غرض او این بود که بدست بکانه نقیاده چون ادم خان شیرین
الطلب داشت از غیرت سر خورده خود را هلاک ساخت ادم خان از روده شده
حقیقت قبح را نوشت قضیه روپ متی را که عالمی خوانا او بودند درج نموده بد
عرضه داشت نمود و باقی حرمها و یاران و لولیان باز بهادر را پیش خود نگاه داشت
میلان همراه صادق خان بد بگاه دست داد و حضرت را از کاهد شش حرمها و دیگر
عنایم بر خاطر کران آمده مصلحت امتضای آن نمود که بصورت مالو نهضت نمود
ایده نابارن تبارخ نیست یکم شعبان سنه ثمان و ستمایه از دار الحلاوه اگر بط

مالوه هضت دایع شد چون طرفت ملوکا کردن از تسلیم مالوه که متبانیست و از
 مشهور است رسیدند حکم جهان مطلق تنجیر آن قلعو بعد ریوست کو توان آن قلعو از
 حجر بدرگاه شتا و کلیه قلعو را بشکاشش آورد و اسان قیاد از دست حقین و بطریق
 تمام شیب انده و سبج بحد و بسیار کنیو رسیدند اودم خان که نقبهت ملوکا کردن
 آن بود در سه کردی سیار کنیو بشرف ملازمست را و از آمدن بر اسم پادشاهانه بر او
 کردید و از آنجا سوار شده در شهر منزل اودم خان ابرو اول احمد سس اعلی با علی ملین
 اودم خان پنج از غنایم بدست آورده بود از نظر که رانیده حضرت چند روز و شب
 انباط پوخته عثمان عمیت کانب در آن خللا و اگر معطوف شدند و در همین
 بشروانی و دیگر امر که در همان ولایت مالوه متفرق بودند ملازم رسیدند و خلعت
 باز حال جاگیرهای خود مرض شدند و آنحضرت چون بحد و قصه زور رسیدن شیری که
 مهابت آن زمره نر بر آن آید ی از جمل منو دار شده همار و بان سبع نفس آورد
 او را بکلیه بستن بر زمین انداخت و بجای آن شیر را بکلیه شکر نصیب
 شته محمد منشی شیری که از سادات ششای حسن خط و اش امتناز بود و در دست
 حبشیانی خطاب میشد داشت خطاب اشرف غانی اختصار دادند و تبارج
 رمضان المبارک هضت منشت دارا خللا و اگر محل رزول برادری عزت کردید
 ماه انفعان بسبب محمد خان بکالی که از امرای سلیم شاه بود و قبل رسید پوخته خان
 و سله جبار برنده حکومت ممکن حبه جمعیت اینو به رو تنجیر چون پور نهاد چون خان
 معزده داشت بدرگاه دستا و امرای که جاگیر در آن حد و بودند ملک خان زمان
 شته در اسمیم خان اوزک و مخنون جان فاشان شانه خان طایر و کال خان کرم

دیگر از ملازمان درگاه بجان مان بویستند افغانان این است که شتر خراب اند
خان مان او مردی داده شکر افغان را برهم زده نریت داده حقیقتش را
ممنوعه بدرگاه دست داد و چون از بعضی حرکات خان مان مردم عالم را طعن
و کشتی میشد بطریق سیر شکار و اخراج سالانیت عالیه بویستند
در حرکت آمد چون بجای کلیه اتفاق نزل است و عبدالله خان اوزبک که کالی
او متعرب بود استعد نمود که منزل او تبعدم مسرت لزوم نبه کان حضرت شرف
اتماس و در معرض قبول افتاده منزل او را شناسد و دوس ساخت عبدالله خان
مقام خدمت ایاده پیشکشها کند رانیده بقبول بر او ارکشت چون بلده که محل نزل
کردید خان مان برادرش سها در خان از جوینور که جاکیر ایشان بود با ملجاء خود
را رسانیده شرف بپوش دریاوتند پیشکشهای لایق کردند و چون آنها
حسن اخلاص بنده کی از ایشان ظاهر شد بایست و طاعت خاص او را زی بخشید
ایشان را بجا کیر ناخج و رخصت کرده مراجعت نمودند و معدوم ذی حجب نشد
در آنکه نزول اعلان واقع شد و شمس الدین محمد آنکه که خطاب خان غلظی داشتند
مکومت بنجاب و معوض بود درین ایام در دار الخلاه آمده بشرف خاک بوسی
و مهات مالک بجهت او متعرب گشت بمجلس ایام ادم خان موجب رمان جهان
از مالوه بدرار الخلاه آمده بشرف ملازمت اختیار یافت و بنا بر حاکم
سمنع و تین تسعایه بغرم زیارت مقدوره خواجه معین الدین چشتی قدس سره
روان شدند چون بقصد سانبه رسیدند ارجه بهار مل که از راهانی بداران بواج
بود با سر خود و کمند اسکنال اادت و صدی اخلاص بشرف ملازمت رسیدند

مراحم و الطاف خسروانه امتیاز یافته و دختر او که محسره
 عصمت بود باز در واج ان حضرت امتیاز یافته و سلک
 رزد واج محترمه منتظم گردید و اعلام طفره سرانجام باجمیر
 رسیده ساکنان آن بقعه شریفه را بصلای صدقه
 و وظیفه وادار بهره ور گردانیدند و مرزا شرف الدین
 حسین که در سرکار اجمیه جاکیر داشت بملازمت رسید
 بمراحم شایسته ای مباحث گشت و ان حضرت مرزا شرف
 الدین حسین را با چندی از امراء آن صوبه بتسخر قسعه
 بهره که در دست کرد و حق اجیر است و در تقریب جمیل
 جهل بود تعیین فرموده خود بعبادت بطریق ابغار در
 شبان روزی یکصد و ست کرده را طایفه فرموده
 باکره شریف آوردند و در این سال در این سال
 این سال روز سه شنبه هفتم ربیع سنه تسع
 و ستین و تسمایه بود در ابتداء این سال مرزا شرف
 الدین حسین قسعه بهره را با اتفاق شاه بدایع خان
 و پسرش عبدالمطلب خان و محمد حسین شیخ و بعضی امراء
 محاصره نموده و از طرفین کوششها واقع شد آخر مصالحه
 بران واقع شد که اهل قسعه تمام و اسباب و جهات
 گذاشته با سپ و قچی بدر روند و قتی که عا کر منصوره

از سر راه ایشان برخاست چنان با مردم خود بدر رفت و دیو داس را
 چپوت از روی چهل تمام اسبها را که در قسعه بود انش زده با جمعی
 از راجپوتان بدر آمده از پیش افواج قاهره گذشت مرزا شرف
 الدین حسین و امراء از عقب دیو داس در آمده با و رسیدند و او بنزد
 بدیشان تاخت و کس بسیار از سپاهیان بدرجه شهادت رسیدند
 و قریب دو ست کس از راجپوتان باقی در معرکه افتادند و دیو
 داس نیز از اسب خطا شده بر زمین آمد جمعی بسراو رسیده با
 پاره اش را کردند و قسعه میرته در تصرف دولت خوانان درآمد
 و همدین آیام پیر محمد خان که بعد از آمدن او هم خان حکومت
 خوانان درآمد و همدین آیام پیر محمد خان که بعد از آمدن او هم
 خان حکومت مالوه داشت لشکر مالوه را جمع ساخته
 غیر مت تسخر ولایت آسیر برهانپور نموده بجا کمر را که رز معظم
 قلع آن ولایت آسیر که خاندیس استهار دارد در آمد چون
 رز آب مزده گذشت اکثر قصبات و قریات آن حدود
 را بقتل و غارت برباد داده بشهر برهانپور رسید و آن
 شهر را نیز بعبه گرفته حکم بقتل عام فرمود و از علماء و
 سادات بسیار کس را بجنور خود فرمود تا کردن زدند
 حاکم اسر و برهانپور و بازیها در که از مالوه کریمه در نوای
 میشت با تفاق یکدیگر و کل زمین در آن انجا بر سر

پیر محمد خان هجوم آوردند پیر محمد خان تاب نیاورده بجانب
 سند و برگشت چون بکنار آب ندیده رسیده و او سایر امراء
 همچنان خود را در آب زدند اتفاقاً قطار شتری نزدیک
 پیر محمد خان رسیده بر اسبش خورد و از اسب جدا شده
 در آب افتاده بمکانات اعمال خود رسیده
 خون ناحق مکن چو یابی دست : کر مکنات آن نشاید
 رست : بقیه امرا که بالوه رسیدند نگاه داشتند آن
 ولایت از خیر اقتدار خود بیرون دیده و بدرگاه
 عالم پناه آوردند باز بهادر از عقب رسیده مالوه را
 متصرف شد و بقیه امرا که بی حکم مالوه را گذاشته آمده
 بودند چند گاه محبوس ماندند و خلاص شدند بعد از آن عبید
 خان اوزبک راجهت تدارک این خلل نامزد فرموده بن
 الدین احمد خان نسر خودیرا با خوانین دیگر بمکانه تعیین
 فرمودند و در آخر سنه شص و ستین و شصایه عبید الله
 خان با سایر امرا حوالی مالوه رسیدند باز بهادر طاقت
 متقا دست نیاورده راه نریمت بش گرفت بعضی جوانان
 کار کرده از عقب او در آمده جمعی کثیر از مردم او را بقتل
 رسانیدند باز بهادر چند گاه در حمایت رانا او دیکنه
 که از کبار راجهها ماروارست گذرانید و مدتی در کجرات

بسر برده در اخر روی نیاز بدرگاه عالم پناه آورده از حوا
دش آبام پناه بست و عبداللہ خان در شہر مند و
و قرار گرفت و امراء دیگر نیز بجایگزین آمد و رفتند و معین
خان بعد ترتیب و تنظیم مہمات ولایت روی بدرگاه
عرش اشنباہ آورد چون رابطہ اتحاد و داد و در میان
حضرت جنت اشنبانی کہ مسند سلطنت داریکہ آیالت
بو خود و شاہ ظہماس صفوی استحکام تمام داشت بعد از
رحلت جنت اشنبانی کہ مسند سلطنت داریکہ آیالت
بو خود با جود حضرت خلیفہ الہی زیب و زینت گرفت
شاہ ظہماس خواست کہ رابطہ قدیم را مجدداً استحکام
دہد بنابران سید بیک بن محصوم بیک را کہ غمو
زادہ بود و او را بزبان عا طفت غمو و غلن خطاب

خطاب می فرمود بعنوان رسالت با تحف و

ہدایای بسیار بدرگاہ کیتی پناہ فرستادہ چون

سید بیک بظاہر در الخلد رفت اگرہ رسید بعضی خوانین عظام را

بہ استقبال او

استقبال او در ستاده با احترام نمودند و در دو ساعت کاکتسهای اعلام کردند
 شد و دو ماه در دروازه محال او اگر وقت نموده چون اندامها را بر سر او از زود ^{حضرت}
 فرمودند و تخت و پادشاه را رسانیدند از جمله میل خاصه حضرت فری از دریا رانده با و به
 اسب او دم کرد و او نیز یک بشکری به بر سینه فلپان ده او را بغل آورده و میل این
 نخی ساخته حضرت از نو کد را بیدند و در همان زودی رخصت نمودند ذکر قانع سال
 ششم الهی ابتدای این سال روز چهارشنبه شد و در نیم رجب سی و شش سال و قضیه که
 در شبهای این سال بوقوع آمد این بود که او هم خان کوکلتاش سپهرم امکه در تقرب بن خود
 از روی غم و جوانی و غلبه ماه باغواهی شهاب الدین احمد خان منعم خان و چند دیگر قصد خان
 اعظم که وکیل السلطه بودند و در شیروان او را بغل رسانید و از بس که غرور و تجو
 و اعتماد بر عنایت حضرت داشت بر در حرم استیاده ماند حضرت از درون
 هم شمرید و بسبب این آمدند و فی الحال دست و پا به از نام بادل که که قصر سلیم شاه
 بود انداختند و از آزاری رسید بر جاست نشست باز حضرت او را طلبیدند
 و یکراست نشستند این قضیه صباح روز شنبه دوازدهم رمضان سنه که دست داد
 جمعی که درین ساد کوشید بودند از نوم سیاست مر کس خود را بکوشیدند
 از آنجا منعم خان و محمد قاسم خان میربحر آب چون که نشسته بل او بران خاستند
 و شهاب الدین احمد خان نیشاپوری نیز شتواری گشت و حضرت بادشاه در باب
 او در عاظم نام امکه و پسران خان اعظم خان مبارز موده بخارم تو و قهر و عظم
 برداشتند نام امکه از عظم و اندوه بسیار گشته بعد از خیل روز رخت اقا
 منزل بهر کشید شرف خان میرمنشی را حکم شد که نام منعم خان و شهاب الدین احمد خان

ما ستم خان استمال داده بدست حاضر ساخت و چون دایم بقایا و شکر
وز غاطر منعم خان کشیده و با آنکه خطاب خان غانی و منصب کالیت و امانت
بود و شکر دست یاقوت بقایا و ستم خان را کرده و بکابل رسانده و چون برگشته
از میان و اب که بجای میر محمد منشی مقرر بود رسید ستم علی نام شکر از نوکران
میر محمد که شکر آن پسر بود را اضطراب احوال و بی سرانجامی از یک کنا رد و
شما که شکر میزد که از درگاه این دو جوان که تخت میروند چون با جمعی و با بن
که همراه داشت با ایشان شکر تاخته بر دو خواهی نخوای ستیکه ساخته بر کاف
استاد حضرت ارکنا ایشان را غرض سر موده باز بدستور سابق در مقام
مدخل داد و اگر احوال طبعه لکرا و تسخیر و لای ایشان از کنا را پسند که به بنیاد
تا و امن کوستان و کلاک و تاج کشید نام این صیحه وقت در تصرف گران
بوده است اگر چه طوایف دیگر مانند کهری جانومه و پوکیا و جیت و مار
شکرانه نیز متوطن این صیحه اند اما مطیع و متعا و گران می باشند و از اوایل سلطنت حضرت
مردوس مکانی بایر باد شاه ما الان همه وقت طوایف خود را در دو نحو می رود
معاف نه شده در ساک جان بسیار این منظم بوده اند و تقسیم سازانک سلطان
که در قدم اعلان جان بسیار از همه پیش بود با وقتی که شیر خان افغان در میان
نشیند ستان تسلط عظیم بر ساینده و خویش که ایشان را در بقعه طاعت خود
کشیده و بجهان آورده از پیشرفت بعد از مشورت بسیار سازانک سلطان را بدست
مردود و باقی نیست او که نه پسرو کمال خان را دست لکرا و ایما محبوبس سازند و بعد از
سلطان سازانک پیش از او درش آدم سر و این طایفه شد و نیز طریقه احلام این

برنجی داشت با افغانان در مقام خلافت بود چون شیرخان کشته شد و پسر او سلیم
 در میان وادی هندستان کشته گشت او نیز بدستور پسر اکثر اوقات گجران را
 بتالاج و غارتش که خود داده در تحریب اندام آن طایفه نبوده بود بی در مقام
 سیاست بنیان کوالیرین فسن در اوقات تمام بنیان از زمانه در آورده خانه
 بر آید روی تفکک نشد و آتش نند ایچان کردند آن همه بنیان در سوای بریده
 ایشان از هم جدا گشت الا کمال خان که در گوشه خانه بصیانت طعم محفوظ ماند چون
 این قضیه سمع سلیم خان سیکان خان را از بنده خلاص داده سوگند داد که من بعد
 در مقام خلافت شد و در مقام تربیت او شده او را با تقاضا حکم نجابت بشمار
 گکر تعیین نمود بعد از آنکه عرصه بکاف حضرت علی رنیت کروت کمال خان
 ابا و اجداد خود در بقعه طاعت در کردن انداخته در مقام خدمتکاری این ششمول
 بادشاهانه گردید و پر کینه و قبح بود و غیره از سر کار ما کمال بود و در وجه حاکم او
 و آریاقت انجامی بود ثانی که سلیم خان پسر شیرخان بنیجران نواحی
 علی قلی خان زمان آید کمال خان که حبس کلمه کوباک علی قلی خان بعین باقیه بود
 در آن لشکر حیدر جلالت نمود که حکم جهان مطاع صادر شد مطلبی که کمال خان
 التماس نماید در معرض قبول خواهد افتاد کمال خان حب الوطن امری داشت الهام
 ولایت پر نمود و مانع علی بنفاد پوست که از ولایت گجران انچه در تصرف
 بود احوال در قبض و تصرف آدم خان گجران است این کمال خان نصف دیگر ما بستم
 مقلد داشت تا بنده و امین تمام امرای پنجاب و میر محمد خان قطب الدین خان صاحب
 که اگر آدم خان بن باب مضاعفه نماید تمام آن ولایت را در دست

او برآورده بجان خان سپرده تهری عدم احتیاجت در دامن و کارش نهند
مرای که او را در مضمون فرمان اعلام دادند و پیشش لشکری برآوردان
بجبهه باین راضی نشدند و اوج فامره درو لایت لکران درآمده در تخران و لایت
کوششها نمودند و مردم پیشش بمذبحه مقابلش آمده خاک عظیم کردند و
آخر گشت بکران افتاده و دم دشیکر گشت و لشکری پیشش بجانب کشمیر در رفت
و بعد از چندگاه او نیز دستگیر گردید و نام لایت لکران تصرف او بیای دولت
است و امرای کورم نام این لایت است و تصرف بجان خان که است و مردم و پیشش
را حواله او نموده بر قسوجه جاکیر خود گشت بجان خان لشکری اکثرا مردم را در پیش
خود نگاه میداشت تا زمانی که او نیز بابل در گشت و به منعم خان بکابل رفتی که منعم خان
را بکابل متوجه درگاه گشت حیدر محمد خان اخته بیکی را بکاموست کابل نصب کرده بود
چون بدبعا ششی او مردم بجان منعم خان رسید و او را مغرول ساختند و بر خود
ابوالفتح بکایت که فضایل بکایت که همراه بود نیز بکابل دستاورد و در مهمات
منعم خان نایب بعد از چندگاه و والده میرزا محمد یکم ماه جو بکایت یکم از اوضاع بکایت
منعم خان بجان آمده او را از کابل را آورده فضایل بکایت ابوالفتح بکایت را بقبل
مهمات کابل را با تعلق شاه ولی انکه از پیش خود گرفت و چون اس خبر میامع علیه
رسید منعم خان را بکاموست کابل اتا ایتقی میرزا محمد یکم اختیار بخشید و محمد علی
برلاس حسین خان را بدشما سلطان احمد خان و تیمور اوزن بکایت و دیگر مردم را بکاموست
بیتن نمودند و والده میرزا تمام لشکری را یکجا کرده و میرزا را که در آن اوان سنان بد
رسید بود همراه گرفته و منعم خاک بکابل را با او که سا بقا محوی شاهی موسوم بود

آمده انتظار وصول منعم خان میباشند منعم خان ازین طرف بحمل رقه حاکم کرد
 در حمله اول شکست و تمام لشکر و چشم را با داده با نیت تمام رود برگاه و او
 والده میرزا بعد از فتح کامل قندهار ولی مضطرب که او نسبت به یکم قصد دارد
 قل سايند و حید فاسم که بر او کالت موسوم ساخته درین سال واقعه
 شرف الدین حسین بن خواجه حسین بن خواجه محمد دین خواجه عبدالله است که بخواجه
 اشتها دارد و او بنظر صراف الدین عبدالعزیز است میرزا شرف الدین کلامت
 رسیده بر تبه امیر لایق ترقی کرد و فایکویا که او مقررتش انجا نیز ردوات مردانه از
 بطور رسید بر او ولایت آمد و مورد مرسم خردانه گشت و بحسب تقدیر
 خید و میرزا شرف الدین بنی سبقت ظاهری غوای را بجهت موسوم شده بجانب ناکور
 خضر حسین قلی بیگ و لدولی بیگ و واقع در آب بریم خان که بواسطه حد ما
 در زمره امر النظام یافته است عایشه بود بخطاب غانی بر او ساخته با کیر میرزا
 شرف الدین حسین ابوغنیایر مودند و امرای عطف شمل محمد صادق خان و محمد
 توفیق منظر مغول و میرک سب در اکو کاسین قلی بیگ تعیین مودند و حکم جهانمطالع
 بعد از بیست که امرای ناکور عاقبت میرزا شرف الدین حسین مودند او را بدست او
 و اگر اگر در انصواب خود مادم شده باشد استمالت داده برگاه بیورند و لا
 در محاکات عمال او کوشیده بوزم اعدام و املاف او قیام نمایند و چون اخبار
 حسین قلی بیگ رسید امر میرزا شرف الدین سید خان یوانه که محل اعتماد او بود در
 کتبات بجانب ناکور درت و او را ج قاهره اجمیر مخصوص ساختند و بعد از دو روز
 از خانان جلوسه طهره را برود و امر عاقبت میرزا شرف الدین بجانب ناکور شدند

اتفاقا وقتی که بجایور رسید شاه ابوالمعالی که از کما عظیم معاودت نموده بدرگاه
امیر شرف الدین داخل شده در احداث فتنه بفرستاده که بر سر کوچ و او را
حسین قلی بیاب که در حاجی پور کد اش بود در دست بردی نموده و از آنجا کما
رقه میرزا حکیم راهبند ستمان بیاورد و شرف الدین حسین بن طربانچه مقدر را
نمرکای سلاطین و مساوید بنهضند و بدو چون بهم نشین کنند بدکار جهان خردمند
شبهت است امید از خیرشان بکه در وادی شهر بود و ایشان بیا ابوالمعالی جمعی
و کراان شرف الدین همراه گرفته چون بجای حاجی پور رسید معلوم کرد که احمد بیاب
اسکنه بیاب از قزاقان حسین قلی بیاب جهت دفع او آمده اند از آنجا انحراف
بجانب نرول دستگاه خود را ببله نرول رسانیده میرزا شرف الدین را
گرفته رزی که در موطه خانه آنجا جمع آمده بود و جمعی که همراه داشت تقسیم نمود حسین قلی خان
بعد از رسیدن آن خبر را بدو خود اسماعیل قلی بیاب بهلمری محمد صادقی خان بنجاب
ابوالمعالی دستاورد و چون ایشان بیاب بجای پور رسید معلوم کرد که احمد بیاب
خود را بجانب نرول کشیده احمد بیاب اسکنه بیاب همراه گرفته و بتجارت
چون بدوازده گرونی نرول رسیده خاراده نام برد و ابوالمعالی را که شاه نرول
میگفتند راه و رخنه کرده گشتند و در بند کردند و ابوالمعالی را نرول گرفته و
بنجاب آورد احمد بیاب اسکنه بیاب از افواج جدا شده بطریق انبارستان رفتند
و جمعی از نوکران ایشان که سابقا نوکر میرزا شرف الدین بودند بهم همراه شدند و
خوردند که وقتی که با ابوالمعالی متعابله رود احمد بیاب اسکنه بیاب را که
پیوندند و او را متعلق نام نری از ایشان جدا شده و تحمیل نمرجه تا تر خود را با ابوالمعالی

رسانیده فرموده اتفاق انجماست بر رسانیدن ابوالمعالی محمد به ششصد سال سفر خود را
 و چنانکه گنار راه بود کشته قتی که احمد بیک سپید بیک محازی اورسید
 اکیمن گاه رابده حمایه ایشان آورد و نوکران ایشان که بهم اتفاق کرده بود
 شمشیر کشیده رو به صاحبان خود آوردند و دیگر نوکران ایشان از مشاهده
 این حال که نجات احمد بیک و اسکنه بیک را تنها گذاشته اند این دو مردانه بعد از کوه
 کشتن بسیار بد رجه شهادت میدهند حضرت در قصه مسوره ملو از هم شکار شکاریان
 داشتند که این خبر بمبا مع علیه سینه بدخ خان تا تار خان و رومی خان و غیره
 بتعاقب ابوالمعالی تعیین نمودند و رایات عالی از مسوره هفتصد رسیده در این
 دلی را نشان رسید و در این ساعت از غریب اتفاقات ای که در آن وقت که شرف
 از درگاه کریمه بجانب ناول رفت که کوکولاد نام سلطان از علما مان به بخود این
 داشت که گاه بکایه در کمین بوده هر وجه که تواند آسیمی محض رسانند این بی سعاد
 بقصد نیکی همیشه در ادو علی مسکیت و انظار و صفت کیش اتفاقا حضرت انشکار
 معاودت نموده از بار بار دلی میکند شت و قتی که زد بیک بر سر هم ای که رسانید
 آن با کار چون نری که پر شش کرده نشانه آن حضرت دارانجا که عنایت به قتل
 بود رحم کاری رسیده بوست مال که شش صد علی نام کی از دولتمندان در عت
 برکت یوزکار را بر بصر بخت پنجم در ستاد و آن حضرت بر آکشته میخا سوا
 مبد خلافت میدهند و چند روز بعد از این حراجت بر داخته بنای ششم ماه
 جمادی الثانی در سکا نشین بجانب دارالخلافه کرده نهضت فرموده بنای
 باز دهم شهر طادی الاخر سنه صدی و سبعین و شصت و موافق سال ششم الهی و

اگره دول جلال منع شد ذکر وقایع سال نهم الهی تبای این سال بر پیشین
 بیت نهم رجب نه جدی و نسیح و ستایه بود چون ابوالمعالی احمد بیک را
 و معلوم کرد که او را چاه مره شجاعت او می آید سه سیم شده راهها را بست
 روی کریم بجانب کابل نهاده و چون بحدود کابل رسید نه داشتی مصلحت
 نسبت به خلوس عقیدت که بحضرت الهی داشت نوشته چاه جوکاب بیکم
 مرستاده ماین بیت مصداق است بیت ماین در نبی صفت و چاه آمده ام
 از به حادثه اینجا به بنیاه آمده ام نه ماه جوکاب بیکم بمشغول عرض داشت و در
 یا قدر جواب او این مصرع نوشت مصرع کرم نما و سه و اگاه خانه خاست
 و با خرام تمام طلبیده خود را در عقد ازدواج او در آورده ابوالمعالی مرجع گشته
 تمام مهات در خایمیز احکیم را از پیش خود گرفته و جمعی که از سلوک نه جوکاب بیکم
 قبل ازین که قوه بودند مثل شوگون سپه و اچرخان و شادمان و غیره در مزاج ابوالمعالی
 در آمده خاطر نشان او نمودند که تا بیکم در حیات است مهات تو روح
 یادت ابوالمعالی این مصلحت اموات دیده اس عورت بجایه را ببحر پیدا
 گشت و میرزا حکیم که خور و سال بود در دست خود کرده تمام مهات از پیش خود
 گرفته و حید فاسم که بر اکه وکیل میرزا بوده بهت آورده قبل رسانیده و در
 مخیم فاسم را بقصد ساخت نزدی محمد خان باقی خان قاشان و حسن خان باقی
 از غلزان بیکم بجا نشد و بر سر ابوالمعالی روان شدند که انتقام بیکم از پیش
 عبدی مرست او را از آن قضیه خردار ساخت ابوالمعالی با جمعی که با او متعلق بودند
 و کمل مستعدان گشت چاه نه کور مضرب راست مدرون قلعه در آمده نه ابوالمعالی

بدو معشیه بسیار از نظر من تعلیل آمدند است و ابوالمعالی باقی بعضی مردم
 نیز احکیم زور آورده ایشان را از طبع بیرون کرد و چنانچه بر کباب ایشان متفرق شده
 و بطرفی خفا زد و محققا سم که در بند بود غلام شده در خندان نزد میرزا سلیمان
 رفته کسبیت و اقوام معلوم ساخته او را بر قفسی که قفسی کابل تحسین می نمود میرزا حکیم نیز
 نزد میرزا سلیمان رسانده است و ای حضور او کرد و او چون کسبیت و اقوام اطلاع یافت
 شکریه خشان را جمع کرده باقی محرم محترم خود محرم بیگم رو کابل آورد و ابوالمعالی
 نیز کسب کابل را یکجا کرده میرزا حکیم را همراه گرفته کباب را بخوراند و رفت و از طرفین
 ترتیب یافته نشان او و خفته شده جمعی از کابلان که بجانب دست راست ابوالمعالی
 بودند از خندان سگشت حو زده روگردان شدند ابوالمعالی میرزا حکیم را در قفس کابل
 میرزا سلیمان که نشسته بود بمقدمه انجماعت دست نوکران میرزا حکیم دست بستند و دست
 میرزا را از آب که زانند نزد میرزا سلیمان و بدو باقی شکریه کابل از نشاء و انجیل
 برکنده شده که سر خود را بگوشت کشیده ابوالمعالی چون باز بجای خود آمد از میرزا حکیم
 تشکر و اثری پدید مضطر شده راه کریمش کردت بدو خندان سر و عقبه نهادند
 در موضع جابر یک کایان بوسیله گرفته بخت میرزا سلیمان آوردند و میرزا
 بنحو شحالی تمام میرزا حکیم را همراه گرفته کابل در آمد و ابوالمعالی را بعد از دو سه
 روز دست و گردن بستند و میرزا حکیم دست و میرزا و مودما او را از علی
 بعضا من ساینده و این اقوام در شب معدوم رمضان سه جبهه شعیبه واقع شد
 میرزا سلیمان صبح خود را از خندان طلبیده در ازدواج میرزا حکیم و او را کثرت
 ولایت مردم خود جا کرده مسد علی را که اعتمادی او بود و کالت میرزا

میتوان نمود و خود بجانب نیشابور مراجعت نمود و در مدتی که در آنجا بود
که از قدامت پیرم خان به منصب وزارت دیوان علی سردار گشته خطاب
خانی ممتاز گردید که تسخیر نیشابور که در تصرف قلیو نام غلام علی بود و او
منوچه اظهار داد و نیت کرد و خضر شیخ محمد غوث لطیف خان را و شیخ
که رقبه صلح است و متصرف شد و قلع را چون آنجا که نمودند ذکر تسخیر
کرد و کشتن رانی در کاونی چون لایب کرد که کنکایا صفهان قریب بود و او
و اعینه تسخیر آن ملک را قاده دار الحکومت آن لایت قلع جوزا که است
و این لایت سیح که مقام و مرکز قریه آبادان به آن متعلق است و دالی آن ملک
در آن ایام عورتی بود رانی در کاونی نام و این عورت از حسن جمال بهره تمام
داشت چون عبد المجید صفهان بحقیقت آن لایت اطلاع یافت تسخیر آن
در نظر محبت و تردد او اسان نمود و بانج هزار سوار و پیاده بشمار روی محبت تسخیر
آن لایت نهاد و رانی نیز که جمع نموده با مقصد سیل بیت هزار سوار
پیاده بمداومت از طریق کشیدن کار شد بحسب تعزیر تیری ابی
و نکست بر سوار و افتاده رانی بوی که مبادارنده بدین شیم افتد قلیان خود
و نمود که او را بنج هزار سوار و سیل ساحت و بعد از صفهان منوچه جو را که
بهرانی که در آن قلع بود بحکایتش آمده او نیز گشت نشد و آن قلع مقصود
و خراین دقایق بسیار از آن قلع بدست صفهان افتاد و بعد از آنکه او را بمنجین کار
بشدت و انقده خرابه مقبره در آمد بر قلع و اعتبار او بملک الا ملک
و در که برنده حکومت هرگز و تبارنج و وار و هم ذی قلع حرام سکه

بسین و شهابی سال ای که بکشت جان بفرمیت سکا میل را کرده
 بحر کاسه و ساحل دریای جنبل مضرب خیا طوطی کلام گردید و بواسطه کثرت
 باران طغیان امواج ده دوازده روز در آن مقام توقف افتاد و وقت عبور
 جنبل خاصه که گفته نام داشت در آن دریای غرق شد چون حوالی قصبه نور محل نول گردید
 در آن محل که مسکن ما و امی سیلان و بر توالتغات بنسکار آن جانوران انداخته
 چند روز بماندم این امر قیام و مودود در ترتیب تدبیر این شکار که صغیرین اقسام
 صید است اختراعات غریب کار و مودود میل بسیار در قید اصطبا و آوردند
 چون آنخذ و در آن میل خالی ساختند عیان غنیمت بجانب مالوده معطوف داشتند
 و مودود اعلام نصرت انجام گردید و بواسطه کثرت باران و سه و رانجا و
 متاده از آنجا جانب سازناک بپر هفت و مودود بواسطه شدت باران
 و کثرت آب و کل لکیر محبت تمام راه طی می نمود و چون سلبه سازناک بپر رسید
 و کوه سینه نشانی که حاکم آنجا بود با استقبال شاقه انوار شکستهای که از کوه
 و کوه بواهی غنیمت و حرکت می نمود و چون بواهی غنیمت رسید و از کوه کوه
 برفت ایات آئینه بجهت آنکه بعضی امور که خلاف را حضرت شاه از و سر
 بودیم و هر یک غنیمت بخود داده داده راه گریز بشین نهاد و عیان خود را بشین انداخته
 بجانب کجرات روان شد چون این خبر بمابع علیه رسید مغیم خان که از کوه
 آمد و در نزد عبدالعزیز خان ستاده او را راهی که مضمینی خیریت باشد دعوت
 و مودود مغیم خان را چنانچه سخنان جواب و کلمات حق بگوشت او افتاد و مودود
 انقیاد و بیت مرگ و زندگوشش سوی بند عزیزان بسیار بدندان کرد و گفتند

عبدلله خان پادشاه که پیش از این در کابل
سپیده سروده گیرند میفرماید که این شاه
فیصل مقصود از محبت و ده حقیقت قصیده السبع شرف سایه غیرت و غضب و
دکار شد نشان جهان مطلع بعد و بر پوست که جمعی از بهادران سر
بردار کرده اند که بدو رود و خود نیز از عقب مساعت نمودند و فی الحال باقی که
از محال منتهی است بدین خبر رسید که جمعی از بهادران که بطریق مراوای و
عبدلله خان سپیده اشقیال را بدو خواندند با سماع این خبر اعلام نصرت با علم
بتحلیل در حرکت آمده کرم تر روان شدند چون چند کس مختبر از جانب
زناک افتادند و خبر قرب آیات عالی بود سپیده کوح و سبای خود را بناش که
بفتح ترین جوه بدو رفت و احوال قاهره سرد در تعاقب او نهادند و تا
آلی که در حد کجرات است میآمد و همایون او را جدا کردند و عبدلله خان
زوجه خان کجرات و این خیر خان علامه سلطان محمد کجرات
او در آن وای کجرات کردید و احوال قاهره که اسبابان
جدا کرده از محبت نمودند و احوال و لایه آلی که سر حد است شرف خاکبوسی
سرخوار اند و بنوار شهنشاهان به شمول گشتند و آیات عالی از زمین منزل در
حرکت آمده و بنای رخ سحر فزی حجه سینه حدی و سینه سینه و سینه
و زمین آیان آن احوال و علی طاعت بدو گاه آورده شرف خاکبوسی
چون مبارک شاه که ابا عنجه حاکم و لایه بنای سینه و سینه
با بنو لایه منسوب است بدین و بدو در کجرات و در کجرات

یافته فرمان اعلیٰ بنام میران مبارک شاه صادر گشت که از صیهای خود هر کدام مناسب خدمت حضرت داند بدرگاه فرستند و اعتماد خان را نیز بمحبوب اچیان روانه فرمودند و متی که این مژده بموش میران رسید اظهار افتخار و مباهاست نموده چنانچه خود را با سامان و سرانجامی که سابق بود بدرگاه کتی پناه فرستاده این معنی را از غمینهها بزرگداشتند و رایام استقرار بمند و خان قلی نام نوکر عبید الله خان که در هندیه بود - قریب خان را زامراء دکن بموجب فرمان اشرف جمعیتی که داشتند آمده بشرف خاک بوسه ستودند و دیدند و میغم خان که درین پوشش رز او تردد داشت مردانه بظهور آمده بود شجاع خان خطاب یافت و آیات عالی در محرم سنه اثنی و سبعین و تسع مائه از شهر مستند و در حرکت آمده ظاهر قصبه نالجه عم شکرهایون گشت و قزاقها در خان که بحکومت مستند و تعیین یافته حکم اشرف بنفادیهست که جمعی از ملازمان درگاه در مستند توقف کرده اند همراه قزاقها در خان بواسطه خدمت قیام نموده بخاطر جمع دان صوبه باشند بعد و روز ازین منزل انتقال فرموده عنان غیر مست بجانب اکره معطوف داشته چون با چمن رسیدند چهار روز بکوتاه کثرت برسات انجا توقف افتاد و از انجا بچهار منزل در سارکنپور و از سارکنپور در کیمهفته به پراکنه که راه رسیدند ظاهر آن محل نزول آیات اعلیٰ گردید و از انجا کموج متواتر چون بحد و سپری رسیدند قراولان لشکار جو یک کلاه نیل آوردند بعضی را بپندند که یک نیل مست کلان دان که میکردند و بندگان حضرت در همان ساعت سوار شده بشکار توجه

شد و او بر سلاکی و سفالکی خواجه اطلاع داشت بجهت بدخواجه را اخراج نمود بمقتضا
 این بیت که : بد طینتان نیک خوی کن . با نفعی و عقرب نیکوی کن . و بعد
 از اخراج چند گاه در کجرات بوده باز روی امید بدرگاه کیتی پناه آورد و این مرتبه
 بهرم خان بر بنجی که تحریر یافت بر هم خورد حضرت خلیفه المعنی عنایات خسروانه و باره
 او سبذول فرموده محال چند بجاکیر او مقرر فرمودند چون بی اعتدالی و طبیعت
 و طینت خواجه مخمر و مذکور بود بی اختیار حرکاتی از او سرزد که سر در پی ان کار
 کرد از جده بی بی فاطمه نام عورتی بود که بخدمت حرم سرائی حضرت جنت
 استیانی قیام مینمود و خواجه معظم دختر زهره اغا نام او را در جاله خود در آورده
 بود چون چندی بران گذشت بی موجب قصد کشتن ان بچاره کرد
 و چون والد ه برین معنی اطلاع کردید بملازمت حضرت شانه حقیقت
 حال خود را بعنوان استغاثه بسمع اشرف رسانید اتفاقا درین انما حضرت
 میخواستند که بشکار متوجه شوند فرمودند که جهت رستخدا صی دختر تو از راه
 خانه خواجه معظم عبور نموده او را بصحبتی چند خواهم نمود و ظاهر محمد خان یزدر^غ
 و دستم خان اربابی هم فرستادند تا خواجه را از آمدن حضرت اعلام دهند
 و نتی که ظاهر محمد خان بخانه او رسید از روی ستیزان عورت بکینه و بغض
 رسانید و چون حضرت انجا رسیدند خواجه معظم حرکات نامالیم بظهور آورده
 مستحق سیاست کشته حسب الحکم جهان مطاع جمعی که در خدمت بودند
 خواجه را در تالکد و جوب گرفته درشتی انداخته از آب کدشته و غوطه چند
 نیز دادند و آخر بقلعه کوایا فرستادند و بموجب ساختن و بدران^{در کشت}

از آمدن مرزا سلیمان متبسمه بجا آمدند و شش که مرزا سلیمان باشند
 مرزا محمد حکیم کابل آمده دفع شاه ابوالمعالی نموده در وقت مراجعت اکثر ولایت
 را بجا گیر نوکران خود نخواه نمود چون عابر مرزا محمد حکیم و مردم او تنگ نشد
 بدخشان را از کابل بیرون کرد و مرزا سلیمان با لشکر کران بجهت انتقام
 متوجه کابل شد مرزا محمد حکیم باقی قاتل را با جمعی از مردم اعتباری خود و کابل
 گذاشته بجانب جلالات باد و برشا و رفت وقتی که مرزا سلیمان کنار آب باران
 رسیدند که مرزا محمد حکیم بطرف جلالات باد رفته راه کابل گذاشته از راه
 السای و بخر او متوجه جلالات باد گشت و چون مرزا محمد حکیم به پرشاور رسید
 او نیز خود را به پرشاور رسانید تا اینکه مرزای ندکو کبکبار بیلاب سید عرض داشت
 مشتمل بر کیفیت حال بدرگاه بستی پناه ارسال نمود و مرزا سلیمان چون دانست
 که مرزا حکیم التاج بدرگاه انجم سپاه آورده از برشا و برگشته قنبر نام نوکر
 خود را با سید کس و جلالات باد گذاشته متوجه کابل گردید و وقتی که عرضه داشت
 مرزا محمد حکیم بدرگاه رسید حکم جهان مطاع بعد در پوست که امرای بجا گیر دار
 پنجاب و آن حدود مثل محمد علی خان برلاس و خان کلان قلع الدین
 محمد خان و کمال خان گکهر و دیگر عساکر نصرت ماثر بمکمل مرزا برفند عظام
 فرمان را کار جمعیت تمام کنار آب بیلاب بمرزا پیوسته روی تسخیر
 بجانب کابل آوردند چون بکوالی جلالات باد رسیدند مرزا کسان را
 نزد قنبر که حکم مرزا سلیمان محافظت جلالات باد مینمود فرستاده او را
 با طاعت و انقیاد خواند چون آن خون گرفته سر از اطاعت بچیده

افواج قاهره روی توجه به شیران حصار آورده در ساعت مفتوح ساخته
 قنبر را با مجموع سیمصد کس که در آن قسعه بود از تنگ انتقام گذاریندند
 بتاراج خود ترک تازی کنی که کنجک بشی و بازی کنی بکلوخی که با کوه ساز و نبرد
 بسکی توان زویر آورد کرد و کوس را از ایشان سرداوند ناخبر بزرگاسیلیمان ^{سینه}
 و قنبر را با خبر فتح زو باقی قاناقال بجابل فرستادند چون جدا الابداد رسیدن
 افواج قاهره بسمع مرزا سیلیمان رسید تاب نیاورده روی انهرام بجانب ^{خین}
 نهاد و مرزا محمد حکیم با یساق امراء عظام بجابل در آمده بر مسند حکومت دستوار نمود
 و امراء بنوعی که حکم جهان مطاع بعد و ریوسته بود هر یک بجای خود ^{دست}
 نموده خان کلان که بمنصب اتالیقی مرزا مقرر شده بود انجا ماندند
 مرزا محمد حکیم همیشه خود را که سابقا در سلک از دواج شاه ابوالعالی ^{منتظم}
 بود بی استصواب خان کلان در عقد خود خواجه حسن نقشبندی از اولاد
 حضرت خواجه بها و الدین قدس الله تعالی سره و روضه در آورد و خواجه
 حسن چون باین نسبتی تقویت یافت مهمات در خانه مرزا را از پیش
 خود گرفته مسابی از خان کلان نمیکرفت و خان کلان از بس رخصت
 در طبع داشت تاب نیاورد و بی رخصت مرزا از کابل برآمده
 بلاهور رسیده حقیقت حال اعوضه داشت نمود ^{و قنبر را}
 در این ابتدا این سال روز یکشنبه نهم شعبان سنه انبی
 و سبعین و تسمایه بود چون داعیه شکار نیل بخاطر اشرف راه یافته
 بود حکم جهان مطاع بعد و ریوسته که قراولان شکار پیش گرفته

هرگاه نیل بپند خبر رسانند و خود بدولت در غزه ماه رجب سینه افشانی
 و سبعین و تسعیه جانب کرهم و نزد نهضت فرمودند چون بخوا
 لی نزول اتفاق نزول افتاد قراولان معروض داشتند که در جنگل
 نزور کلمه نیل میگرد و حضرت خلیفه الهی جریده سوار شده در آن
 جنگل درآمدند و تمامی فیسلان را در قید اصطیاد در آورده معاودت
 فرمودند و روز دیگر متوجه معسكر ظفر اثر بودند که قراولان در راه خبر
 آوردند که در پشت کروی صحرائست که نیل بسیار در آن میگرد
 بندگان حضرت رز را به برگشته در آخران روز به فیسلان رسیدند
 و افواج قاهره تمامی فیسلان را در میان گرفته بطرف قلعه پانوه رانده
 و نصف شب بقلعه مذکور در آوردند و سیصد و پنجاه نیل در آن
 روز شکار شد و از آنجا بار دوی ظفر قرین که در حد و کرهم نبود
 فرموده قریب بهست روز در آن منزل توقف نمودند چون
 ایام گرمی هوا و اوقات وزیدن باد مخالف بود بدین جهت
 اکثر اهل اردو ضعیف و بیمار گشتند و از آنجا کوچ فرموده حکم جهان
 مطاع بعد و ریوست که افواج قاهره در آن جنگل درآمده هر کس از
 مردم اعیان تا فیسل بگیرد بدرگاه نباید و نتی که کوایار محل نزول است
 اعلی کردید بعد از چند روز که آثار صحت در مردم طوطه ظهور آنجا
 رزان مقام جانب دار الخلافت اگر نهضت فرمودند و رجب
 اگره درین سال حکم اثر فرستاد شد که بجای سلمه آرک اگره که از پشت بخته بود

درین دالاکنه شده در یخنه قسعه از سنگ تراشیده بسازند و بحکم
 بنیاد قسعه شد و در حصار سل با تمام رسید و امروز در ربع سکون
 عدیل ندارد و عرض دیوار دروازه کز است که از سنگ و گچ و ریخته
 ساخته و از هر دو طرف سنگ تراشیده را بهم اتصال داده و رعایت
 پرداخته اند و ارتفاع قسعه از چهل کز زیاده است و خندق عمیق
 برد در آن کنده که هر دو طرف آن را سنگ و گچ برآورده اند که عرض
 آن بست کز و عمیق ده کز است و از دریای جون آب در آن خند
 می در آید صورت تمام پذیرفته و قریب سه کز و نیمه خرج این عمارت علی
 اساس آنکنده و تاریخ بنای بدر و از قسعه را بنای در بهشت یافته
 از عبد الله خان اوزبک حرکات نمایم که در صدر تحریر یافت شده
 بود ازین ره که در حضرت حلیفه الهی راسبت بطایفه اوزبکه فی الجملة سوء
 نطن پیدا شد و قتی که رایات اعلی بغیر میت شکار فیل بجانب نرور
 در حرکت آمد حکم جهان مطاع بعد و ریوست که اشرف خان میرنشی
 نزد اسکندر خان رفته او را بجو اطف خسروانه رستالت نموده
 بدرگاه حاضر سازد اشرف خان بکوالی او ده که جاکیر اسکندر خان
 بود رسیده اسکندر خان باستقبال او برآمده با احترام تمام او را بمنزل خود
 برده و حکم جهان مطاع را انقیاد نموده بطاهر در مقام آن شد که روی
 امید بدرگاه کتی نامه آورده و بعد از چند روز با اشرف گفت که چون الهم

مرخان بن ازماکلانست و در همین همسایه کیت بهترانست که تزد
اورفته او را با خود متفق ساخته بجای بدرگاه برویم باین قرار داد بقصه
سردار که جاکیر ابراهیم خان بود رفتند چون رسکندر خان و ابراهیم
خان یکجا شدند و مصلحتها بران قرار گرفت که با علی قلی خان زمان که هم از طایفه ماست
و دین سرحد دار الملک است دین باب نکاش کردن باو لازم است جهت
قرار این کار با اتفاق اشرف خان بخونپور که جاکیر خان زمان بود رفتند
و بعد از اجتماع رایهای کل ایشان بر مخالفت و مرام نمکی قرار گرفته و اشرف
خان را بطریق کنسایه کاران نگاه داشتند و بودی عصیان درآمده ابراهیم
خان و رسکندر خان روی عداوت بجانب لکنو آوردند و خان زمان
با برادر خود بجانب کرده ما کنپور آمده شروع در بغی و فساد نمودند و شایم
خان جلایر و شاه بداع خان و امیر خان و محمد امین دیوانه و سلطان
قلی خانداد و جمله جاکیر داران ان نواحی و شاه طاهر بخشی و برادر او
خیسل اند و دیگر امر از مخالفت ایشان خبردار شده با اتفاق بر سر راه
مخالفتان رفته شروع در مقاتله و مجادله نمودند و از طریقین زد و کید کردند
محمد امین از اسپ بر زمین آمده دستگیر معاندان کردید شایم خان و شاه
بداع خان کوششهای مردانه بجا آوردند و چون لشکر اهل خلایق
اصفاغ مضاعف بود پشت بمعمر که داده بقسمه نکهار درآمده تحصین
بستند و حقیقت حال را نوشته بدرگاه عالم پناه فرستادند خان زمان
و برادرش هادرخان خیره شده دست تعدی بتاراج پرکانت آن حدود

کشانند

کشادند مجنون خان قاتلش را که جاکیر داران ندود و در قلعہ ماکینور درآمد و محض گشت
و اصفهان خواجہ عبد المجید را که حکومت کریم داشت از حقیقت واقعه گردانیده
نزد خود طلبیدند اصف خان جسی را بجز است ولایت کریم گذاشته خود با جمیع تمام
در کریمه که جاکیر او درآمد و خزاین جورا که بدست آورده بودند دست بقتسمت
ان گذاشته تسلی سپاه نمود و سبغی کریمه جهت مجنون خان نیز فرستاد
که در زبانه کلید کارشکل مجنون خان و اصف خان ثبات قدم و رزیده در
مقابل مخالفان نشسته حقیقت حال را بدرگاه محلی معروض داشتند و بگویند
هرگز دایره خلافت محل نزول ریاست نصرت سمات کردید و غرض امر استوار
رسید غنیمت انتقام تقیم یافته فرمان قضا جریان بعد و بر پیوست که منم خان
خان خانان با نواج قاهره بطریق منقولای پیش رفته از سبب فتوح گذشته بدفاعه اعدا
قیام نماید و خود بدولت بجیت ترتیب و تنظیم احوال سپاه نصرت پناه
چند روز توقف فرموده در ماه شوال سمنند کوره از آب چون عبور
فرموده روی انتقام بدفاعه ابل بنی و فساد آوردند چون ظاهر فتوح مورد
اعلام نصرت انجام کردید منم خان خان خانان با استقبال شناسانه قبا
خان گنگ را که بمخالفان پیوسته بود همراه آورده درخواست کنه
او نموده حضرت خلیفہ الہی از تفصیلات او در گذشته مرتبه و حالت
او بدستور سابق مقرر داشتند و ده روز جهت عبور توقف شد چون
آن روی آب منم سرادفات جلال کردید بعرض اشرف رسید که
اسکندر خان لی عاقبت هنوز در کنبه نشسته است بمجد و استماع این

خبر خواجه جهان و مظفر خان و معین خان را در اردو گذاشته خود با جوآنان
 جان سپار بطریق بخار و نصف شب روان شده ان شب و دو
 روز دیگر از قطره و تر و دنیا سوده وقت صبح بر سر اسکندر در لکهنو^{سید}
 اسکندر خبر یافته با اضطراب تمام از لکهنو برآمده فرار نموده چون اسپان
 افواج قاهره ماند کی تمام داشتند اسکندر خان سلامت برده خود را
 بنجان زمان و بهادر خان رسانید و ایشان نیز سرانگه شده از مقابله بجنون
 خان و اصفهان برخاسته بچونپور رفتند و از انجا کوچ کرده متعلقان خود را
 بش انداخته از گذر نهرین عبور نموده بان طرف آب رفته فرود آمدند
 و حضرت از لکهنو یوسف محمد خان را پیشتر فرستادند و خود نیز متعاقب^{قب}
 ان نهفت فرمودند و چون بجوالی جوینور اتفاق نزول افتاد ا^{صفهان}
 و مجنون خان آمده بشرف بساط بوسی سرافراز گشته اصفهان شکسته^{شکسته}
 نفیس گذرانیده بنظر قبول ممتاز گردید و روز دیگر لشکری که از قوت
 خزاین کرهم بهم رسانیده بود و عددان پنج هزار سوار میرسیدار^{است}
 در صحرای وسیع صفهای ترتیب داده بنظر اشرف در آورد و بشرف
 تحسین اختصاص یافته بعنایات باد شامانه ممتاز گردید و در جمعه و دوازدهم
 ذی الحجه سال مذکور دولت خانهای درون ارک جوینور نزول مایون^{شک}
 فردوس برین گردید و حکم اشرف بعد و بر پوست که اصفهان باجمعی از امرا و کبار
 بر گذر نهرین از دریای گنگ که علی قلی خان زمان باجمعی از انجا گذارشته بود
 رفته روی و بروی مخالفان بکشید و انظار فرمان قضا جریان برده

با پنجه ماسور کرد و بعمل آورد و اصفهان فرمان را کار بند شده کنار یکت را مورد
 و عا کر منصوره گردانید چون میان علیقلی خان زمان و سلیمان کر را فی افغان
 حاکم بکال را بطل تمام و اتحادی قوی بود رای ممالک ارای مقتضی آن کرد
 که ایچی وانا نزد سلیمان فرستاده او را از اعانت علیقلی خان زمان منع
 نمایند باینکه حاجی محمد خان سبستانی را که با صابت رای معروف بود
 بر ساله تعیین فرمودند چون حاجی محمد سلسله رهناس رسید بعضی از سرداران
 افغانان که بعلیقلی خان رابطه داشتند حاجی محمد خان را گرفته نزد علیقلی
 فرستادند چون میان او و علیقلی خان اساس دوستی محکم بود آمدن
 او را غنیمت دانسته در اعزاز و احترام او مبالغه نمود و او را وسیله در خوا
 تقیرات خود پنداشته خواست که والده خود جهت شفاعت همراه
 او بدرگاه فرستند چنانچه این فیضه عنقریب بزبان فم خوابد رفت انشاء الله
 چون در آن ایام راجه او و نیه که در اقصی ولایت بکال است اقتدار تمام است
 و دست تصرف او در آن حدود بهم جای رسد حسن خان خراخی و مهاباد
 که در فن موسیقی بندوی سرآمد روزگار بود بعنوان رسالت نزد او فرستاده
 بغایت خسر وانه امیدوار ساخته و در زمره دولت خوانان درگاه
 در آورده بران داشته که سلیمان افغان در مقام امداد علی خان شود
 و لو لازم خدمتکاری بجا آورده سلیمان را انچنان در مانده کار خود سازد
 که دیگر هوای امداد علیقلی خان در میخندد و کند و بعد از آن که سه چهار ماه
 حسن خان مهاباد را با عزاز و احترام تمام نگاهداشت چندی بخیر بقیل

که با دیگر بخشیهایی نفیس همراه ایشان بدرگاه فرستاد و این او دیسه ولایت
 که وسیع بای تخت آن شهر کجاست است و کجاست بجای است که این شهر باو
 منسوب و موصوم نیست و از این سخن آن بزرگواران که بعد از آن که صفی
 بدرگاه در مایه آمده عرض شکر خود نمود و مظفر خان با او در مقام غنا و شادمانی
 داشت که در باب خزاین حوراکره بروی تفرک کنند و خود نیز سخنان کنایه اینر طر
 او را ارزوده می ساخت و او ازین ممر خان متفکر می بود و مادی که او را سه دار
 شکر ساخته در برابر علی نلی خان فرستاد و فرصت یافته نیم سبب با اتفاق برادر
 خود وزیر خان با جمعی که داشت راه فرار گرفته روی بجانب کره نهاد و روز
 دیگر که امر اعظام از فرار او اطلاع یافتند در ساعت حقیقت حال را عرصه
 داشت نموده بدرگاه فرستاد و چون این خبر بمسجد علیه رسید ششم خان را
 سرداران شکر ساخته بجای او فرستادند و شجاعت خان را حکم شده
 تا جمعی از افواج قاهره تعاقب او نموده او را بمقامات عمل خود رسانند شجاع
 خان بموجب حکم تعاقب او شناخته چون ماکینور رسید معلوم کرد که اصف
 کبره رفته است و آمده متوجه آن روی آب کردید و اصف خان از
 استماع این خبر کشته بنار آمده بود که کشتهها شجاع خان رسیدند
 مردانه از طرفین بظهور آمد و در آخر اصف خان کشته شد که شجاع خان
 عبور نماید چون شب درآمد بود شجاع خان بر کشته باین طرف آمد و اصف
 خان فرصت یافته با تمام لشکر خود وادی فرار بخش گرفت و صبح
 آن شجاع خان از آب کشته شده تعاقب او پرداخت و چون پاره

راه رفت معلوم نمود که رسیدن باو مستوریت بغزورت برکشید و چون
 بشرف ملازمت ستود گردید ذکر فرستادن بیعت با او را به دست
 این قسعه در حدود ولایت بهار برغت و تسانت از جمیع قلاع هندوستان
 ممتاز و مستنی است سطح کوهی که قسعه محیط آنست که طولش زیاده از
 چهارده کرده است و عرض سه کرده و ارتفاع از زمین تا بکنه مقدار
 نیم کرده از زمان شیرخان افغان در تصرف افغانان بود تا زمانی
 که سیمان کرانی حاکم بهکا که گشت و فتح خان بنی بران قسعه دست
 یافته سر باطاعت سیمان فروعی آورد و تا در سال اثنی و سبعین و
 تسعایه سیمان جمعیت نموده با سیداعانت علی قلی خان بر سر فتح
 خان رفته قسعه را محاصره نموده چون آیات عالی بقصه بقصد استیصال
 خان زمان بان حد و نهضت فرمود فتح خان ایعنی را فوز عظیم دانسته
 برادر خود حسن خان را با بیشکشیهای نفیس بدرگاه فرستاده عرض
 داشت که قسعه را بتاس تعقیب بنندگان حضرت دارد همین که
 اعلام حضرت انجام بر تو نزول بچونپور اندازند مفالید قسعه بدرگاه آورد
 خواهم سپرد و دنتی که اخبار نهضت بنندگان حضرت بسمع سیمان که
 بمحاصره قسعه مشغول بود رسید دست از محاصره باز داشت و فتح
 خان از مراجعت او خلص شده ان قدر که کنجایش داشت
 ذخیره کشید و از فرستادن برادر خود بدرگاه بشیمان شده باو
 نوشت که بهر حیل و سبیل که توانی خود را بقسم رسان و نقیصر

کمن که رزم و خیزه خاطر جمع کرده ایم در بنو لاکه جو پور محل نزول اجداد گشته بود
 حسن خان بعرض داشت اشرف رسانید که کس همراه بنده کیند تا رفته
 کیند ای بابا و سپاریم حکم جهان مطاع بصدور به پوست که تیغ خان همراه حسن
 رفته تیغ خان را با مقایده تسلیم بدرگاه آر و چون تیغ خان بقسمه رسانید
 تیغ خان بظهور انقیاد نموده چند روز تیغ خان را نگاه داشت و در آخر تیغ
 بر نفاق او آگاه گشته بی نیل مقصود بدرگاه معاودت نمود و در آن
 در آن زمان و سایر ارباب بخی و طغیان و تنی که علی قلی خان درگذر
 نرین روبروی افواج قاهره نشست برادر خود بهادر خان را با تفاق
 سکنده خان بولایت سردار فرستاد تا از آن راه بمیان ولایت
 درآمده غبار فتنه و نساد برانگیزند چون این خبر بمباح عیبه رسید حکم
 جهان مطاع بصدور به پوست که امراء عظام مثل شاه بدائع و پسرش
 عبدالمطلب خان و تبا خان کنگ و سعید خان و حسن خان و طه
 خان و محمد امین دیوانه و بیک نورین خان و محمد باقی خان و فتوافغان
 و محمد معصوم خان بسرداری میر معز الملک که از سادات مشهده بصفت
 مردانگی معروف و مشهور بود بر سر سکنده و بهادر رفته بمقابله و
 مدافعه قیام نمایند نبل ازین مذکور شده بود که خان خانان بجای
 بجای اصف خان بسرداری شکر تعین یافته در مقابل خان زمان مکر
 نرین رفت چون میان خان زمان و خان خانان رابطه محبت و
 مودت مستحکم بود در بنو لاکه بموجب ربط سابقا ابواب کما بات

از طرفین مفتوح قرار بر آن یافت که خان زمان بنجان خانان ملاقات
نماید و بحضور مقدمات صلح قرار یابد چون امتداد این بکالمه چهار ماه
پنجم ماه کشید و کار جنگ تاخیر افتاد حکم شد که خواجه جهان و دربار خان
در آن لشکر رفته تحقیق نمایند که اگر اهل مال در جنگ متضمن مصلحت و دولت
خواهی باشد حقیقت را عرض داشت نمایند و الا تا کیست کنند که افولج
فاهره از آب گذشته خرا اهل بنگی در دامن روزگار ایشان بپند
و قتی که خواجه جهان و دربار خان بشکر رسیدند خان زمان آمدن ایشان
را غنیمت دانسته بعد از تهنیت قدم مقدمات صلح بایشان نیز
در میان آورد و بعد از آمدن شد رسل و رسائل قرار یافتن را بهایر مصالحه
خان زمان با ابراهیم خان از آن طرف و خان خانان و خواجه جهان
و دربار خان با چندی ازین طرف در گشتی نشسته در میان آب و گل
ملاقات نمودند و بعد از گفت و گوی بسیار قرار بر آن یافت
که خان خانان و خواجه جهان و والده علی قلی خان زمان و ابراهیم خان
که بمنزل عم او بود بدرگاه برده درخواست او نمایند و بعد
از آن که گناه او معفو کرد و او همراه والده خود فرستد باین
قرار و او خان زمان رخصت یافته بار دوی خود رفت خان خانان
و خواجه جهان صورت حال را نوشته مصحوب دربار خان بدرگاه
فرستاد و روز دیگر علی قلی خان و والده خود را و ابراهیم خان را
بافیلان کار آمدنی بهمراهی میردوی صدر خود و نظام اتا که محل

اعتماد او بود فرستاد خان خانان و خواجه جهان ایشان را
بانیسلان همراه گرفته بدرگاه آندند و میخواستند که شفاعت
کنند که خان زمان نمایند و در همین ایام خبر جنگ میر معز الملک
و دیگر امراء با بهادر خان و اسکندر خان رسید بغض این
اجمال آنکه اسکندر خان و بهادر خان که از خان زمان فرصت
یافته جانب سرکار سرار آمده بنیاد نشسته و فساد نهاده بودند
و چون وصول عساکر فیروزی ماثر ایشان رسید هماغجا که رسیده
بودند توقف نموده کسان نزد میر معز الملک فرستاده از دروازه
خجندیغام کردند که ما اصلا با فوج قاهره و بادشاهی محکم
بخش نخواهیم آمد مطلب ما اینست که شما در میان آمده نقیضات
ما از درگاه آسمان جاه درخواست نمایند و نیلانی که پست
آورده ایم نیز بر رسم بخش بدرگاه میفرستیم بعد از آن که نقیضات
ما بعفو مقرون گردد ما نیز بملازمت بر رسم معز الملک جواب
فرستاد که پاک شدن از نقیضات جزیه مع ممکن نیست بهادر
خان باز کس نزد میر معز الملک فرستاده این ملتش نمود
که خود بخدمت آمده آنچه فیروزی باشد فیه مذکور سازد
میر معز الملک این ملتش قبول نموده با چند کس یکبار آورد و رفت
و بهادر خان نیز آمده مقدمات صلح در میان آورد میر معز الملک
غیر از مقدمات جنگ چیز دیگر بر زبان نراند تا آنکه بهادر خان

۱۲۴۲
مایوس گشته دل بر جنب نهاده مستعد مفاتحه گشت درین
اثنائش که خان میر بخش و راجه تو در مل از درگاه مرخص شده
بانوایح قاهره ملحق گشتند که اگر مصلحت جنگ داند بانوایح منصوب
بگماشته و مار از روزگار مخالفان بر آرند و الا اسکندر خان
و بهادر خان را استمالت داده بدرگاه آرند چون بهادر
خان و اسکندر خان از آمدن ایشان اطلاع یافتند
تجدید در مصالحه زده التماس نمودند که چون خان زمان و الله خود
و ابراهیم خان را بدرگاه فرستاده شما چندان صبر کنید که جواب
آید اما چون میر معز الملک در کار جنگ شدت تمام داشت
سبحان ایشان التفات نکرده عاقبت داغ هر نیت برین
خود نهادند جو دشمن بجز اندر آید زور نشاید که بزخاش
جوی دیگر کنه کار چون عذرخواست بودی کنه از نخ کنه است
القصد میر معز الملک بنویس و ترتیب صفوف پرداخت و هر
شکر الحمد این دیوانه و سیمان و عبد اللطیف خان و بیک
نورین خان و دیگر جوانان کار از سوده ار استه حواله نموده خود
در قلب جای گرفت و از آن طرف اسکندر خان بهراولی
تعیین یافته بهادر خان در غول اسناد و باین ترتیب طریقین
روی برهم بیکدیگر آورده معرکه تنال و جدال کرم ساخته هر اول
شکر بادشاهی بر هر اول بهادر که سکندر بود تاخته سکندر را برداشت

و محمد یار داماد اسکندر بقتل رسید و کندر خود را بآب بهایی
 که در پشت او بود زده بیرون رفت و شکریان او کثر در آب
 غرق گشتند و بقیه که بدر آمدند غلبه تنغ کردند و افواج منصوره
 هر طرف در پی تاراج متفرق شدند و بر سر مغز الملک باندک
 مردم در جای خود ایستاده ماند بهادر خان که تا این زمان از جای
 خود بجنبیده بود در یوقت بآنکه بر سر مغز الملک آورده از جا
 برداشت و از امر احمد بافتح خان و غیره به بهانه محافطت اموال
 و بعضی دیگر از روی نفاق خود را بکنار کشیده شیوه حرام مکی
 بر خود ثابت کردند شاه بدایع خان که این حال دید بمیدان
 شتافته را دم داد و دانی داد و در عین تردد از اسب جدا شده بر زمین
 آمده بشرش عبدالمطلب خان بر سر او رسیده خواست که بدر را بآورد
 در بین وقت جمعی از مخالفان رو را آورده شاه بدایع خان را بشکر
 ساختند و عبدالمطلب خان بکوشش مردانه خود بدر رفت بر سر مغز الملک
 ناچار پشت بمر که داده برگشت و راجه تو در مل و شکر خان که بعنوان طرح
 در گوشه بودند آن روز تا شب ترددات مردانه بظهور آورده
 بجای خود ثابت بودند اما چون قلب بخانمانده بود سعی ایشان نتیجه
 نداد و روز دیگر هم یکجا شده روی بجانب شیر کرد تنوع آورده حقیقت
 حالات را بدرگاه معروض داشتند سابقا مذکور شد که خان خانان آمده
 خان زمان و ابراهیم خان را بمیراوی صدر و نظام ناکه بدرگاه آورد

و چون ابراهیم خان خان زمان سر بر نه کرده و تنگ و کفن در گردن
 انداخته در مقام شجاعت ایستاده معروض داشت که
 نسبت خدمتکاری خان زمان ویراد را و باین دو دمان ^{نشان} علان
 بر کس طاهر است و بسیاری از خدمات پسندیده از ایشان بظهور آمده
 اگر در بنو لا حسب تغذیر از ایشان تقصیری واقع شده عنایت و الطاف
 بادشاهی از ان وسع ترست که نظر بحکم ایشان انداخته
 اینچنین بند و کار آمدنی را ضایع سازد و تجبیه چون بپر عذم را
 وسیله درخواست کنان خود ساخته بامید داری تمام روی
 امید بدرگاه آورده اند حضرت خلیفه الهی از کلام مرحتی که نسبت
 بنحان خانان داشتند فرمودند که بواسطه خاطر شما از جرایم ایشان
 درگذشتیم اما معلوم نیست که این جهل بر جاده انقیاد ثبات تواند
 ورزید خان خانان دیگر باره عرض داشت نمود که در باب جاکیر
 ایشان چه حکم است حضرت فرمودند که هرگاه مال از نقصرات
 ایشان گذشتیم در جاکیر چه مضایقه است اما باید که تا اعلا حضرت
 انجام درین حدود است ایشان از آب گذرند وقتی که ما بمنقر خدمت نرزان
 فرمانم و کلدی ایشان اینجا آمده فرا این جاکیر درخت سازند و بموجب
 آن فراین جاکیرای خود تصرف نمایند خان خانان سربایان پشاهان سوده و زده عفو
 داده خان زمان در رسید بموجب حکم اشرف تنگ و کفن از گردن ابراهیم خان
 برداشت و داده خان زمان در ساعت کسان بشمار و سکنه فرستاده

مژده غنوکوش ایشان رسانید پیغام داد که فیسلان نامدار که همراه دارند در
 روانه درگاه نمایند بهادر و سگداز از استماع این مژده مسرور و مستبج گردیدند
 و قبل کوه باره و قبل صف شکن را با تحفه های دیگر فرستادند و در آن اثنا
 عرض داشت راجه تودرمل و لشکر خان مشتمل بر جناب و نفاق بعضی
 امرا بتفصیل که مذکور شده رسید حضرت خیفه الهی چون از جرایم ایشان
 درگذشته بودند جهت رعایت عهد فرمودند که چون ما بشفاعت
 خان خانان از تقصیرات ایشان درگذشته ایم امرای عظام باید که
 متوجه درگاه شوند و در همین آیام میر مغر الملک و راجه تودرمل و لشکر خان
 بدرگاه آمدند و جمعی که نفاق ورزیده بودند مدتی بمنع کورش معاینه شدند
 بعد از آن بندگان حضرت بغریت تماشای قلع خیار که بر فعت و متا
 نت مشهور است از جوینور به منزل بیده نیاسر شریف بردند و چند روز
 در آنجا گذرانیدند و از آنجا بقلعه خیار رسیده اطراف قلعه را در نظر آورده و تغییر و
 استحکام امر فرمودند درین وقت بمسح عید رسید که در جنگهای خایسار
 نیل میکرد جمعی از مقربان را همراه گرفته بقصد شکار روان شده بده کروی از آنجا
 بکله نیل رسیدند و ده بخیر قبل بقصد اصطبار آورده بقلعه خیار عادت نمودند
 و از آنجا بکوه متواتر بار دو ماه بول پیوستند از آنجا بهان حضرت بر خانان
 قبل ازین مذکور شد که عنایت شدن جایگزینی خانان و تصرف در آن
 شروط بان شده بود که پیش از حکم از آب عبور نکنند خانان هم در پنجم توبه رایت
 بجانب خیار از آب عبور نموده بمجد آباد از اعلم موده آمدند

آمد و جمعی را ضبط عازمی بود و جانپور در ستاد وقتی که حضرت میبورد رسیدند
 به عرض اشراف رسید که علی قلیخان چنین جراتی نموده است حضرت بخان خانها
 از زوی غایب برمودند که رایات علی ازین صدد و هفتت نموده که ملک
 شرط از علی قلیخان بطلبیده خان خانان بر حبلش انداخته بان بکتاب کشید
 بعد از آن حکم شد که اشراف خان میرمنشی بخونور رفته الیه علی قلیخان را که
 حسب الحکم انجامی باشد که در دست جانپور نگاها در دوازل بنی نیز مر کس که با
 بدست آورد و خواججهان و مطهر خان در اردو بودند منزل منزل اردو را بیاوردند
 با کمر سیاه نصر سیاه بطریق انبار بقصد علی قلیخان روان شدند جعفر خان تفرج
 از کان که در آن ایام از عراق برگاه رسید بود خود را بدست غازی پور رسانید
 خواست که دست بر مردانه نماید درین اثناء مردم علی قلی که انجا بودند از عاذه خبر
 گشتند به مطاب راه و از پیش کوفتند چون بخیار آب سرور رسیدند کشتیهای او
 که بر آب سباب و اموال بود بدست و لختوانان فدا و جمعی را حکم شد که از آب
 نموده تا علی قلیخان را بدست نیارند از پاره نشینند و موکب طالبیون کنار آب
 گرفته تمام جنگها را طی نموده محسوم کردند که علی قلی از راه حبل خود را بجانب
 سواک کشید درین اثناء خبر رسید که بهادر خان جانپور رفته الیه خود را خلاص
 کرده اشراف خان را گرفته غنیمت آن دارد که بر سر اردو تی طهر اثر رده و سبب
 نماید خسران لیل الهی را استماع این خبر ترک تعاقب خان زمان نموده بجانب
 مهاودت و مودند و جمعی که تعاقب خان زمان رفته بودند با کشتی بدوی علی پور
 سکونت و بهادر خان خبر محبت اعلام نصرت انجام شینند و دیوار کنگره

ورده از آن یک کسک عبور نمودند و در ماه رجب سال جون طاهر رسیده
نظام آباد محل نزول احباب مال کردید مجلسی زن آنحضرت که در مسال منعقد
صورت یافت و کیفیت این مجلس بنیج است که نندگان حضرت سال
روز ولادت با سعادت در سال دو با بر موافق تاریخ ششمی قمری
از کانی دولت و اعیان مملکت بطلب و نقره و دیگر کانیات خود را میسجند و
ان میوزی را برباب قزو استیاج افغان می و مانند نندگان حضرت
از نظام آباد کوچ سرموده بانی بوی را غیرت از ای هشت کرد ایند و فرمود
که جهت محل عالی جای خوب انتخاب نموده بنای عالی اسایش نمود
میر و اخو رستمد و خود منازله و طاهاسازند و فرامایت که مادام که از
طاعت سلیمان برادرش استی در عالم باشد و بلده بانی بوی پای تحسین و
محتاج به تقابل ایشان حقین با دیگران ساری کرد کار بد بامین و در کار
نهند از یانه نشینند علی قلیان که بامین کو سهوا لک کر تخیه بود استماع این
خود را کنیا را بکسارینه و میرزا میرک صنوی که محل اعتماد او بوده بدگاه
در ستاده و خان خانم بچشم کردیت راستان توام در جهان بنای بی نیست
سر مرانجر این در جوار کاهی نیست و او با تقی الدخان مان بخدمت خان خانان
رقه بنجام خان مان ساینده خان خانان با تقی میر عبد اللطیف و ملا عبد
و محمد و ملاک که شیخ الاسلام منند بود و شیخ عبد البنی صدر در مقام تنقا
ایشان آتیاده دیگر بار درخواست کنایان مان نموده حضرت از رو
شعوبت قلم عبور بحر ارم او کشید و زبان ابهام بیان شازنی با من

که آنم محرم کران قیوم باد که دم بمدم: ماری زنت است بعمو کناه کار کشته
 پیوسته از کتاب جرم کید بعد: دایم برزد کانه اردو باغدار: و کناهان آتش
 بعمو مقرون ششم عالی تصدیر پیوست که خواجہ محبان میر مرتضی میر تقی محمد دوم
 الملک نزد خان مان قد اورا توبه داده مشورہ عمو بکوشش رسانیدند چون این
 حاجت قریب بار دوی خان مان رسیدند خان مان بتبعیان رسیده با حرم تمام
 در منزل خود بر دو چند گاه نگاهداشتند و از غنیمت کرم و تیا م نموده توبه و سوز
 بنوعی که حکم بود یاد کرده اعزہ را وداع نموده قتی که مخالفان از احسان نداشتند خود
 توبه نموده سر بر خط فرمان داری نهادند رایات کار چون بود و اوایل سال
 یازدهم مطابق شنبه بیست و سهین تسعایه را محبت نموده متوجه دارالخلافه
 اگر شده ذکر قانع سال یازدهم ایابتدای این سال و زود و شنبه
 شعبان شنبه بیست و سهین تسعایه بود و بعد کان حضرت در اوایل این سال بدر کلاه
 اگر رسید در نور جمعه ششم رمضان سنه کوره آن طبعه طبعه غیرت افرا
 طبعه رین داسیندند خیزد روز یازدهم عیش و دخت نگر چنین که عمارت عالی انجام
 نماده بودند تشریف برده در اینجا شغل و جان بازی بشتند است و کبریا لب آید
 و در شب تاریک کوی آتشین از قیوم داده سر کرم این بازی می بودند و
 شرارهای که هنگام زد و جد جان کوی بیحیبت و شنی پیدای شد که آن کوی
 میکشت این اختراع عام این حضرت بود و گاه بودی که کوی در هیامی پدید
 از حریان آن کوی ادر هوا کرد و از میان جان بکاه میکشد این کشتن بجای محسوب
 حکما چنین انعام می افتاد که حرمان بکر مدعو شش این نمیکشدند که این

که شش بجای مال محسوب شده و گاه چنین اتفاق می افتاد که حریجان کریم در مباحث آمده و میگفت
که این شخص از جایگاه بگذرد و در میان مجلس است و بخواهد که شش کشتی می کشید تا شای
روی میاید و در میان محمد یوسف خان بن اعظم خان آمده که گفت شش آنحضرت بود
و در وقت عزت از تمام نزدیکان امتیاز تمام داشت و سجاد و شجاعیت
بود و در عنفوان شباب بواسطه شرب مدام در کدشت بیت درین مباح
درختی است که ماند از جای تبریز در است: نه بکان حضرت نجابت
سند مجلس شش او را بنده خود را است تمام مراد خوانین بخلجهای حاضر بود
مرمودند از رقص هفتی ستم خان درین مایم که خاطر اشرف از سر انجام
علی آقای خان مانده غیاث خان تمام حاصل کشت مهدی فاسم خان که از امر
قدیم این دو دمان بود بر داری سه چهار کس ابولایت کرده یقین فرموده
مهمات آن ولایت آن ولایت بر داخته معین انیر بدست آرد و صفیان
بیش از آنکه مهدی فاسم خان انجار سه قلع جو را که است خود را بکلی
و عرضه است شمل بر عجز و ندامت برگاه دست داده حضرت حج طلبی مهدی
ابولایت کرده در آمده تمام آن جد و در در ضبط در آورده سر در تقاب امعین نه
و امعین خان خطا نجان زمان نوشت ایراده رقص پیش او کرده و او مرعبات
امعین خان را پیش خود طلب داشت امعین مرتب خود با تقای را در خود و وزیر
رزد خان زمان بگویند آمد و در مجلس آن بکر خان زمان را مجایزه نموده از آمدن شبان کشت
بیت پس گریزند از بلا سوی بلایت پس چنانکه از راه سوی از دمان: و مهدی فاسم
از تقاب او را پیش کشته ابولایت کرده معاودت نمود و مردمی را که ملک او

نمود و امر اعظام هر یک بر خست مرزا محمد حکیم هندوستان آمدند مرزا سیمان چون از معاودت
 امر اخبار یافت با شکری بهیشان را یکجا کرده بانفاق مکتوبه خود خرم کم روی تشکر کابل
 آورد مرزا محمد حکیم کابل بعصوم کو که محل اعتماد او بود و بنظر شجاعت انصاف داشت
 گذاشته خود مع خواجه حسن نقشبندی بشکریه غور بندرت و مرزا سیمان کابل رسیدند بیکمته خرم کم
 سکونم خود را بجد و غور بند فرستاد تا اظهار اخلاص و اتحاد بمرزا نمود و خواست که مرزا را در ام
 زیر دست آورده و بانه منعمون این مقال بر زبان حال در شان مرزا سیمان ادا می نمود
 حسابی که با خود در انداختی چنین نیست باری غلط بختی غمان باز کنی زین تمنای خام
 که سیمرخ را کسی نیارد و دام به موجب این قرار واد خرم کم مرزا سیمان را بر کرد کابل گذاشته خود
 بجانب غور بند روان شد و کسان نزد مرزا محمد حکیم فرستاده پیغام کرد که چون شمار از جان
 عزیز تر و بجای فرزند میدانم تخصیص دین وقت که نسبت فرزند بی نسبت وصلت مولد و حکم
 گشته میخواهم که هرگز فریده پس اتحاد و یک جتی را بهود و سوائق مولد سایم و مقصود از آن
 نادین مرتبه همین است مرزا از استماع این کلمات از راه رفته ملاقات خرم کم را
 در مواضع قریب باغ که از اینجا تا کابل و کرده راه است بخود قدرا داد و کسان را بشته
 نزد خرم کم فرستاد تا از عهد گرفته تسلی خود نموده بیابند و خرم کم در ملاقات
 مرزا اظهار رغبت و شوق نموده سوگند ان غلاط یاد کرده که بمرزا در مقام
 عذر و مکر نیستیم بلکه مدعا استحکام اساس محبت و یگانگی است کسان
 مرزا سخنان او را شنیده رخصت معاودت یافتند
 و هنوز دور نرفته بودند که آن ناقص عقل کسان
 را بتعمیل نزد مرزا سیمان

مرست ما که فردا میرزا محمد حکیم در قریب باغ ملاقات خواهد آمد مصلحت نیست که با
 خود را بدین جانب رسانند و کمین فرصت باشد میرزا سلیمان محمد قلی شکار که از همرا
 همتر او بود شبانته بهر یو و نه بر کس محافظت فخران حج که در آن اردو داشت
 نواحی کامل گذاشت باقیه سیاه در شب الیغار کرده خود را بجای فریاد رسانید
 و کمین فرصت میداده که آنرا که انیش هم حکیم رکت مضمون عجب و دو میو
 را خاطر نشان میرزا کرده بودند در رفتن میرزا ملاقات این عورت تر عیب نمودند
 و خواجہ حسن نقشبند میرزای ماکب ششش می نمود و ماکبانی فاشال که او و میرزا
 را صنی نبود و می گفت که این عورت در مقام خلع و مکر است اما چون میرزا ملاقات
 حرم حکیم را قرار داده بود بمنع باقی فاشال ممنوع نشد با حیدری ارجمندان خود و با
 بجانب در باغ روان شد چون بوجه گاه رسید چندی از لاسکیان میرزا سلیمان
 که در شب ایشان جدا شده بودند مردم میرزا رسید حقیقت آمدن میرزا با
 بالکرا بنوه و استادن او و کمین خاطر نشان نمودند میرزا بجزو شنیدن
 این خبر معاودت نمود و میرزا سلیمان که بر معاودت میرزا محمد حکیم اطلاع یافت
 او نیز سر در تعاقب نهاده و در کول سنجیده به بعضی از مردم میرزا رسید و شکم
 ساخت و اسباب شوای میرزا که در عقب مانده بود همرا را راج کرده و در کول
 سنجیده و به توقف کرد و میرزا محمد حکیم با بقای باقی فاشال مغرور بنده و از آنجا
 بکلان آباد و از حلال آباد بکنار نیلاب رسید از آنجا که شت و عرضه داشت
 نوشت مصحوب البجیان بهر گاه در ستاده قتی مکر چنین محل استمرار از محبوب
 طهر بود و البجیان میرزا محمد حکیم بعینه بوسی او را زنده عرضه داشت میرزا که

[illegible]

ضرب توب و لعنت که استنند که کاری سازد و عاقبت چون به دست
 اعلام نصرت انجام بجایب بنجایشینده تاب توقف نیاورده راه گزینش
 انستمی را که توانی از جای بد به بخار او بی جبه باید شمرده به بهلوی شیران
 دست بدیده که داری بشیر افکنی دست خوش ذرا خست رایات بلغم سست
 بجایب لاسو چون خبر مخالفت میرزا محمد حکیم منابع علیه رسید امارت
 بر رخسار مرخنده امارت مختصرت ظاهر شد با حضارت کرمانشاه و منعم خان و
 خان خانان راجراست دارا خللا داده و مظفر خان امهات یوانی انجام داده
 بتاریخ سیوم جادی الاول سنه اربع و سبعین و تسعایه نهضت و مودنه و دود
 و ده روز بدلی رسید بایرت و لیائی که در آن بقعه اسوده اند بر داخته قرا و مساجد
 به نفقات پادشاهانه نوازش نمودند و از انجا که کج و چون ببلده سینه
 از شاهه رونق بارهای آن شهر خورشید شد که عاقل رخنه را که شقد از انجا بود
 تخینها و مودده سرکار داری انجا رهیده او گردانیدند و چون آب ببلده مود را
 اعلی کردید خبر در میرزا محمد حکیم رسید و از انجا بنحو ششک تمام متوجه لاهور شد
 بجای شهر رسید امرای عظام که انار و دولتی جان سپاری از ایشان
 بپوسته بود با استقبال شادمانه نوازش پادشاهانه سر و ارگشته در ماه
 رجب سال مذکور دار السلطنت لاهور محل نزول گشته منازل مدتی سنم خان که در
 درون ارک طوعه واقع است تسکین ملاقات کردید و قطب الدین محمد خان و کان خان
 که بموجب حکم جهان مطلع سر در تعاقب میرزا نهاد و از برکنه بهره که شنند چون
 خلوص نمودند که میرزا از نیلاب که شیه وی معاودت بدرگاه آوردند و

محمد حکیم حجت میرزا سیلمان کاتب خسان شیند خود را بمحفل کابل رسانید
در اوان پیش مردم کشت که میرزا سیلمان را دوی خود را که دختران او نیز در آن
از دوی بودند کابل کند اش خود بریده بقصد که میرزا محمد حکیم نزد یک
تقریباً آنکه محمد معصوم کو که میرزا محمد حکیم او را در کابل کند اش بود و دیگر
جمعی را بر سر دوی میرزا سیلمان ستاد که محمد متلی شغالی را که سردار آن
اردو بود شکست دادند محمد متلی تمام اسباب بسیار تباراج داده خود را
دیوار باغی که در آن نواحی بود رسانید دختران میرزا سیلمان در آن باغ
آورده متحصن گردید کابلان محصله را در محاصره محبذ خواستند که او را
مع دختران میرزا دستگیر کنند معصوم کو که دستگیر گردید دختران میرزا سیلمان
احلاف بستند مردم خود را و اسب طلبید میرزا سیلمان از قراباغ بی
مقصود برگشت چون کابل رسید آن فتله را بجا صره کرد و معصوم
و لیر و جیره کشید بود سر روز موحی را بیرون ستاده کار بر بدخشان نهاد
درس اشما را زور آورده کار بجای رسید که میرزا سیلمان بصلح راضی
و معصوم چون پیشانی لک میرزا سیلمان را معلوم کرد و در مقام ریاض
آنکه بصلح راضی شد آخر میرزا سیلمان قاضی خان بدخشی را که استامد معصوم
بود نزد او و ستاده قرار داد که اندک شکیستی که فی الجمله دست او نرود
میرزا سیلمان ستاد و باین بنام مصالح قرار یافت میرزا سیلمان به اول حرم
بدخشان و آن که دو خود غیر متعاقب او را می شد القعه دقعی که دار السلطنت
لا سور محل نزول حاکمان کرد بدین زمین داران اطراف طوع اطاعت کردند آن

اکثری بشرف نیاکبوس سرور گشتند و جمعی که سعادت ملازمت نتوانستند
 العجیان با بیشکش و هدا یا دوست ما و الهما رنبدکی نمودند از جمله محسبه بازرگان
 عیسی که عالم ولایت نند بود و العجیان در گاه در ستاده عرضه داشت نمود که پیر
 که در زمره سبک کان در گاه استقام داشت از عالم رفته من بنده نیرت دم صدق
 بر جاده اعلان استوار داشت خود را در زمره سبک کان گاه می شمارم در نیولا
 سلطان محمود و الی قتل و کرب و معاد و نت و نلباش که در قند تاریک است
 ولایت بنده را مراحم میسانند از الطاف و تدبیر تو قیام آن دارم که نیرت
 او این ولایت دور شود چون عرضه داشت محمد باقی موعود من سید عالم
 محمود عاصه را یث که من بعد قدم از نه و خود بیرون نهاده بحد ولایت محمد باقی
 رساند و مدین ایام استقرار لا هور عرضه داشت منعم خان خانان از دارالخلافه
 رسید که پیران محمد سلطان میرزا و ان میرزا که ابراهیم حسین میرزا باشند در
 سر کار سنبل ماکیر داشته در آن نواحی درستی کشاده لوای محالعت را و احتیاج
 و چون به بقعه نبشایشان باده بی رفته مطلع شده بجا بمنت و بدرت نه این محمد
 میرزا سلطان بن میرزا بن بقرابن منصور بن بقرابن شمشیر بن امیر متویر مجاور
 و مادر او دختر سلطان حسین میرزا بوده بعد و ما سلطان حسین مغفور بخدمت
 و دوستان بابر بادشاه آمده رعایت یافت حضرت اشیا فی محمد باقی
 او شاه نیر در ایام جهان بانی خود در مقام رعایت او شده و پیران او
 مرزا و دیگری شاه میرزا در خدمت حضرت بوده چند مرتبه از ایشان
 حشود و ظهور بجامه و مرتبه عصیان ایشان معفو او ان یافت که

الخ میرزا در تاخت نزاره کشته شد شاه میرزا در کوتل معبره که در دو عرض قله کاه
 است در شب از آنجا میگذشت و نیر در آن کشته شد از الخ میرزا دو بر سر ماند
 یکی سلطان محمد میرزا و دیگر اسکندر میرزا و آنحضرت در مقام رعایت ایشان به واسطه
 میرزا الخ میرزا و سلطان محمد میرزا را شاه میرزا خطاب کردند چون دولت
 بجزرت غلبه الهی محسوسه سلطان میرزا را که عمر بود از خدمت داشتند
 اعظم یوزباشی کازینل در وجه و محاشش فرمودند و او را ایام بی خدیو بر
 حاصل شد ابراهیم میرزا و محمد حسین عامل حسین میرزا آن حضرت سر واحد ایشان را
 بجا کیرهای لایق را در ساختمانی بمراسی رسانید و در وقت در رکاب طعم استیلا
 حاضر بوده و ایام بودتایم می نمودند چون حضرت سلطه الطهی از یورش جوینو معاد
 فرمودند ایشان بجا کیرهای در قد در حد و سبیل می دند و در نیو لاکه اعلام طعم انجم
 حبتنغ نسا و میرزا محمد حکیم کاتب لا یوز در حرکت آمد الخ میرزا و شاه میرزا با اتفاق
 اعلام خود ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا در مقام نفی شده به بعضی کلمات محبت
 رسانیدند چون بجا کیر داران آن نواهی اتفاق کرده بر ایشان قندوی در کباب بود
 نهادند و خیانتی تمام ازین قضیه غریب که در خواهد شد انشاء الله تعالی ذکر تبارع
 و باز در اتم طهی است ای این سال در شنبه دوم رمضان سید ربع و سخن
 بود و اوایل این سال که ایام نوروز بود و داعیه شکاقر غوازه خاطر خطیر زد و حکم جبار
 بصدر پیوست که امری عظام از اطراف لاهوریت در جبل کروه راه از طرف
 ساخته و خوشی رانده و در صحرای کینج کروی لاهور واقع است و امرای عظم
 بموجب حکم صاحب اتمام محمد خان لکنه موازی بارزده نزار جاندار بود و نیکو کار

شغال و روباه و غیره را در آن صحرای گرد آورده و در وسط آن صیدگاه که وسعت آن
 از هر طرف پنج کوه بود قصری بادشاهی در یورشها تمام شده باشد نصب نمودند
 هر روز حضرت طایفه الهی رهنمودت سوار شده شکار میکردند و امرای کباب و خوانین عالم
 را روز بروز موعظها پیش رده دایره رانک میساختند چون چند روز برین منوال گذشت
 بعد کان حضرت بر توالتقات کابل زدیکان انداخته ایشان را از حبش شکار کرد
 گردانیدند بعد از آن حضرت عام و مودند خیابانچه سبکپاس سپاهی در جاده ماند که قسام
 صید بهره و نکشت و بعد از فراغ شکار عنان عریت بجایست شهر شاقه چون بکنار دریا
 لا سوره رسید همچنان سواره اسب در آب انداخته شامداری نموده که شتند
 از بندهای درگاه که خود را بطبیعت انحضرت دریا انداخته بودند خوش خضر جان سپار
 و نور محمد پسر شیر محمد تور داعن رقی شدند و در ایام شکار حمید کبری از سیاه و لا
 نظر بفرید قرب اختصاص یافت ارتکاب شراب نمر نموده یکی از ملازمان درگاه
 تیر در گمان نهاده بود وقت که حضرت بشکار افکنی مشغول بودند آن شخص در صفت
 استغاثه نمود حضرت کلم بطایع خان سر مودند که او را گردن نید طمع جان بود
 شمشیر گردن او زد که شمشیر بکشت و گردن او را آیینی سید مشاهده این حال
 سرخون او در که نشتم کلم نشیر مودند و مدیرین امام منظم خان که در اکره خیمه هما
 دیوانی مانده بود با وزیر خان را در صفهان به برگاه معلی آمده در شکار تفرقه ملازمت
 نمودید و مولف تاریخ که حسب حکم در اکره خیمه با دستگا مانده بود و بر مظهر
 درین هم بود منیر همراه بودم القی حضرت طایفه الهی از کناه صفهان وزیر خان که
 وزیر خان را کوشش دادند و حکم شد که آصف خان با بقا و محنون خان قاتل در کرد

ما یکسور بوده محافظت اسعد و نماینده مدین ایام خبر رسید که علی قلیخان بهادر
سکنه نقض عهد کرده دیگر یار بغی در زیدند حضرت بهایع این خبر میرزا میرک
که وکیل آنها بود بجان باقی خان سپرد و همت و لایت پنجاب بعد میر محمد خان
سایرانکه کرده دوازدهم رمضان سنه اربع و سبعین شمایه بجانب اکره
توجه نمودند چون ایالت بقیات بقصبة نیر رسید جمعی از جوکیان و سنایان
بنجار حوضی که او را گزیت گویند و معبد به است و اهل مندر اطراف و اکانت
در روزه کسوف و خسوف حبت غسل با نوحض می آیند مجمع عظیم می شود و آن
طلای و نقره و جواهر و زر و پارچه بر بمان می دهند و بعضی در آن آب می اندازند
و جوکیان سنایان خیران خیرات بهره مند می شوند و اجتماع داشتند و سب
راعی که این ورقه با هم داشتند و بعضی با ستغاثه آمده حضرت اعلیٰ طلبیده طاهر
سنگ از دوست نهر زایده و از سیصدکم بودند و جوکیان که خرقه پوش می شدند
از بایضه نهر بشنر بودند و چون طریق مقابله آید و نه حاکم حیدری از سیاهان
نیز خاکستر خود را بید بکوباک سنایان که قلیل بودند دستند از طریق حاکم عظیم
ببوست و جمعیت میشدند و خاطر اشرف از تماشای این حال ارباب عظیم رو
منو و آخر جوکیان شکست پیدا و سنایان غالب آمدند و چون دارالملک و محکم
سرد قاضی بال شد میرزا میرک صنوی را که بجان باقی خان سپرده بودند از
کر بخت جان باقی خان تاجب و ورقه چون او را سایه از سر سایست باز
و تا مار خان حاکم دلی معروض داشت که محمد امین یوانه که از لامور کر بخت بود در بر
هوج بویخا به شهاب خان ترکان قه چیه روز در خانه او بوده است و خرجی از و

با قه زو مخالفان مت از نشیند ان حکایت آنرا غضب اخیرین مبین آنحضرت
 شاه فخرالدین شمس را حکم شد که ماشهاب خان حاضر سازند روزی موضع بلول محل
 بصب را بایت کردید شاه فخرالدین شهاب خان ابو قف سیاست حاضر است
 و در مانج ل قبول رسید چون ایت همان شای را در کرده زو واقع شد
 رسیده خان مان متلیر که را که در چهار کرو می قنوج است محاصره دارد و میز را
 متحسن شده حضرت خلیفه الطیفی نوزده روز در کرده بود خان خانان بجز استیجاب
 اگر که اندیشه روز سه شنبه تاریخ بیست و ششم شوال سنه ۷۸۷ و سبعین و تسعین
 جو بنو متوجه شدند چون بر کینه سکدر رسیدند علی قلیخان از کرد شیر که بزجات
 ماکان پور که برادرش سها در خانانجا بود که کتایت چون طاهر مقبیه بروج پور
 معسکر مایون گشت محمد طلیخان را با سن و مظفر خان راجه تو در دل و شاه
 پور پسرش عبدالمطلب خان و حسین خان و عادل محمد خواجه عیال الدین علی بخشی و دیگر
 جوانان در راه قریب شش فرسوار سوار جریده ربر بر اسکن در نقین شدند و خود بنفس
 کرده مانکیو گشت چون بر کینه ای بی رسید خبر رسید علی تپه و بهادر از
 عبور نموده بقتل آن دارند که بجانب کاپلی و ند حکم شد که اردوی علی بهرام
 خواجه حسان تعلو کرده رود و خود تحویل مرجه تمامه نگار کند مانکیو رسید و
 از آب کنک عبور نموده در بنوقت نهایت از ده پانزده کس زاده
 همراه آنحضرت بنودند بخون خان و آصف خان که در پیش بودند ساعتی
 مخالفان میسایند تا اتفاقا علی تپه خان بهادر خان در آن شب تمام
 بصیحت باز بازی مشغول بوده بعبادت گذرانید بودند و مقدما خاک و جلال را

بر دلیر محسنون جان جل نموده آمدن آن حضرت را با ورمیکردند با بجمه حضرت
روز و شب غره قوی محب سینه کوره مستقیال شده موج غول را بوجود
شرف خود استند در بر انظار صف خان و در جوانان محنون خان و زود کرام
توار کردند حضرت درین فزیر میل سینه نام سوار شده میرزا کوکه ملقب بن خان
را در جوب کندی نشاند سر مبارکات او را از حسیج گذارند و مخالفان را
آن حضرت را یقین دانت دل برکت دهند و معصوف را ترتیب دادند
از دلیران لشکر خود را بروی مراول منصور دست اندازد بابای قاتل که سردار
امجی بود آن جامع را از جا برداشته علی قلیخان و دایند دین محل اسپ
از کریمیکان را بسپار علی قلیخان خورده دست مار از سرش بقیاد و بهادر خان را
مشاهده این حال رک تهو در حرکت آمده حله مردانه بر جا بوفتی آورد و بانجا
که سردار او قبی بود که در تحیه نصیب بنون خان سو پاسبان در خان از عصب سید و در
میان آن افواج در آمده ترددات مردانه نمود درین اثنا تیری اسب او رسید
جراخ یافته بهادر خان را اسب بر زمین آید که قمارش بدست کلیه طعنه
نباشد بدست بیابو در فتح توان شکست بی و چون معرکه دستاں کرم بنده حضرت
ای میل مردانده را اسب سوار شدند و سرمودند تا میدان را بر صفت علی قلیخان و بان
نظم به کل میدان زمین خم کنند زلزله در عرصه عالم بکند زبان سرزنش
که بلا سنج بود بی رویی برین صراطی بود اتقا مایل میرانند نام چون در
بصفت مخالفان سیدشان فرمیل او دینان نام را بر میرانند دو اینده میرانند انجا
که بران میل شد که در میدان قیاد و درین وقت تیری علی قلیخان رسید

در مقام برآوردن آن نیز بود که نیز دیگر براسپش خورد اسپ چراغ باشد و علی قلی خان
 بزمین افتاد و نیل بر سکنه نام رسیده قصد علی قلی خان کرد علی قلی خان بغلیبانها
 گفت من مرد بزرگم اگر مرا زنده پیش پادشاه حواصی برو نوازشها
 حواصی یافت فیلبان کوش سخن او کرده نیل داد و ایند تا علی قلی خان در نزد
 و پانیل نجاک برابر شد چون قضاء معرکه از غبار وجود مخالفان مصفاست
 بنظر بهادر خان را در عقب خود بر اسپ سوار کرده بخدمت آورد و بسی
 امر را بقتل رسید و بعد از لحظه سر خان زمان نیز آوردند بنندگان حضرت از
 اسپ فرود آمد سجده شکر این فتح غیبی نمودند و این فتح در موضع
 سکر که الحال بفتحپور موسوم است اول از اعمال حوسی پاک که الحال
 الهاباد مشهور است و موسوم است در روز دوشنبه غره دی الحجه
 سنه اربع و سبعین و شصت به موافق سال دوازدهم الهی واقع شد
 و از غرایب اتفاقات آنکه در آن ایام که حضرت خلیفه الهی بر سر علی
 قلی خان رفته بودند بر مولف بخدمات پادشاهی و راکره مانده بود
 مولف این تاریخ نیز در راکره بود هر روز در باب فتنه و واقعه
 خاری موخش شهرت میدادند و روزی یکی از مصاحبان خود گفتیم که چه شود
 که ما نیز خبری دل خواه خود شهرت دهیم گفت چه خبر گفتیم خبر رسید که سر خان
 زمان و بهادر خان رامی آورند این خبر را با چند کس گفتیم اتفاق روزیوم
 ازین خبر سر خان زمان و بهادر خان عبدالمد ولد مراد بیک آورد
 همان روز که این خبر در راکره مذکور گشته بقتل رسیده بوده اند

بسا فالی که از پای چه برخاست : جواختر در گذشت آن فال شد راست : القصه
 چون خاطر شرف را از تفرقه خلاف این عناد فراغ تمام حاصل گشت عنان عزمت
 بطرف جوسی و پیکانته دوروز در آن مقام توقف فرمودند و کسانی را که از درگاه
 کریمه بجلی قلی خان در آمده بودند انجا به دست آورده بموکلان سپردند و از انجا به طرف
 بنارس هفت فرمودند و در آن منزل هر که از مردم علی قلی خان از راه انکار بملازمت
 آمد از گناه او در گذشتند و از بنارس به جوینور شریف آورده سه روز در
 آن بده اقامت فرمودند و اکثر مردم علی قلی خان که خجسته کریمه در انجا جمع آمده بودند
 و همه را در سایه امن و امان در آورده انواع النفات بجالایشان مبذول فرمود
 و از جوینور میخار نموده در عرض سه روز بجهاد پنج کس کینار آب گلف در گذرند
 و مانک پور که اردو انجا بود رسیدند و بکشتی از آن آب عبور نمودند و در
 قلع کره بغرنزول بمایون با علی عسین رسید و فرمان بطلب منعم خان خانان
 از دار الخلافت اکره بصدور انجا مید و اکثر جاگیر داران صوبه شرف
 برخصت سرافراز گشته بجاکیرهای خود رفتند و جمعی از اسیران لشکر
 علی قلی خان که همیشه ماده فساد بودند مثل خان قلی اوزبک و ماد علی و مرزا
 بیک قاقشال از خوششان مجنون خان و خوشحال بیک در قورجان
 حضرت جنت استیانی و میر شاه بدخشی و دیگر مغتسان گشته
 بخت را به بار رسانیدند و مرزا میرک رضوی مشبه و کس علی قلی خان
 که از درگاه کریمه نزد او فتنه بود در روز جنگ گرفتار گشته در سیا
 سگاه آورده در تهم قیل انداختند و ارجند مرتبه بخرطوم بشهادت داده

آخر بواسطه نسبت سیادت کنه او را بخشیدند درین اثنا خان خانان
 از دوار الخلافت اکره بشرف زمین بوس سرافراز کردید و بخواست
 و حکومت محال جاگیرهای عبقخان و بهادر خان از جوپور و بارس
 غازی پور و نلوه خیار و زمانیه تا کدر آب جو سا امتیاز یافته بجلعت
 فاخره و اسپ نوارش یافت رایات غالی در عین برسات در ماه
 ذی الحجه سنه اربع و سبعین و تسعیه در حرکت آمده در محرم سنه
 خمس و سبعین و تسعیه بدوار الخلافت اکره رسیده سابقا سمت
 کذارش یافت که محمد قلی خان برلاس و مطفر خان و سایر افواج
 نصرت شعار بر سر اسکندر نعین یافته جانب اوده رو آوردند
 اسکندر خان ازین معنی خبردار گشته متحصین گشت و افواج پیروز
 نشان چون در پای حصار رسیدند قلع را بمحاصره گرفته کار بر اسکندر
 نمک ساختند درین اثنا خبر انهرام و قتل علی قلی خان و بهادر رسید
 دوازده یکان بیدل گشتند و کشان را از راه مصالحه نزد محمد علی قلی خان
 و مطفر خان فرستاده طلب امان نمودند و افواج طفر انتساب
 بحکایت مصالحه مشغول داشتند شب از دوازده که جانب دریا
 بود بشتی نشسته بدر رفتند چون کشتیها آن طرف آب هم
 در طرف اسکندر خان بود امر از آب نتوانستند گذشت اسکندر
 خان با مراد پیغام کرد که من بر همان قول و عهدی که قرار یافته ام
 قدم و بکن مردمی که همراه بنده اند ملاحظه میکنند اگر دشمنان کشتی

نشسته بمیان آب در آیند و بنده هم باد و سه کس ازین طرف بیایم
 و قول عهد بنجید و استحکام باید باعث تسلی این مردم میکرد و بیا
 نفاق ستوجه درگاه میشویم محمد قلی خان برلاس و مظفر خان و راجه
 تو در مل التماس کنندر خان را مبدول داشته بکشتی نشسته
 در میان آب در آیدند و اسکندر نیز از آن طرف باد و کس
 رسیده در میان آب ملاقات واقع شد و امراء کبار متعهد
 و خواست کناره اسکندر خان شده سوگند یاد کردند که قصد
 مال و جان او و مردم او نکنند و باین قرار از هم جدا شده هر کس
 بجای خود رفته اسکندر از اینجا که بود کوچ کرده رفت و بامراء
 نوشت که بواسطه طغیان آب در کنار دریای نتوانستم بود امراء
 عظام القدر از خدای او واقف شده سردر تعاقب او نهاده
 چون بکمر کبوتر رسیدند معلوم شد که اسکندر بید اسکندر نامی
 از طایفه اوزبک که از جانب افغانان حاکم آن کذب بود از
 آب گذشته بدر رفت چون بشته ولایت افغانان بود
 امراء بی حکم عالی بآن ولایت نتوانستند در آمد و حقیقت احوال
 نوشته بدرگاه معروض داشتند حکم اشرف بنغاز بیوست که
 چون اسکندر از ممالک محروسه بدر رفته دیگر احتیاج تعاقب
 او نیست بیت غریبی که پیرفته باشد سرش میازار بیرون کن از کشور
 تو اگر خشم بردی بگریزد است که خود خوی دشمنش اندر قفاست

و محال صابرا و راو محمد قلی خان را بر لاس تفویض فرمودند اما کبار
 بر مصنون فرمان اطلاع یافته محمد قلی خان را انجا گذاشته متوجه
 درگاه عرش اشتباه گشتند و در دار الخلافت آکره شرف
 ملازمت سر فرزند در بقلعه ریوین رسیدند و
 راجهای هندوستان داخل بندهای درگاه شده بودند و رانا ادیب
 راجه مار و ارباعتماد قلعهای متین و کثرت جمعیت و قبل بسیار
 مغرور گشته کردن کشتی میکرد و درین و لاکه خاطر اشرف از بهشت
 علی قلی خان و سایر اهل بغی و فساد جمع گردید و دار الخلافت
 آکره متفرق سریر خلافت مصر و محل نزول اجلال شد تبصر قسم
 چطور پیش نهاد هست و الا بهت گشت بنا بران شروع در لوازم
 این بورش نموده بیانه از تغیر حاجی محمد خان سیستانی بجای کیر اصف
 خان فرار یافته حکم اشرف بصدور بیوست که اصف خان بیشتر
 بان پرکنه رفته سامان و سرانجام شکر نماید و متعاقب ان ولایات
 عالیات نیز با وازه شکار بقصیه باری رفته چند روز انجا بوده
 شکار قمر غه طرح انداخته سه هزار جانور شکار کردند و از انجا
 در حرکت آمده حکم با حصار شکر فرمودند و بر ولایت مویدانه
 عبور نموده چون بقلعه سومی سوایر نمودند که کسان رای صر
 والی قسطنطنیه که در ان قسطنطنیه بودند و اوزه نهفت رایات
 عالی شنیده ان قسطنطنیه گذاشته بجانب رنیه پور گریختند و حکومت

و حراست آن قلعه بنظر بهادر که کمی از بند های دولت خوان بود حواله
 شد و از انجا بکوته که کمی از پرنکات آن ولایت است رسیدند
 و شاه محمد خان قندهاری را بکومت آن ولایت سرافراز خسته
 از انجا هفت فرموده چون بقسمه کا کردن که سرحد ولایت مالوه
 است رسیدند و دفع پسران محمد سلطان مرزا انغ و مرزا و شاه مرزا
 که از سرکار سبیل که خسته بان نواحی آمده دست ترمود و تعدی کشاده
 بودند ابراهیم دانسته شهاب الدین احمد خان و شاه بدائع خان و محمد
 خان و حاجی محمد سیستانی را در سرکار مند و جایگز کرده باین سمت
 سرافراز ساختند و فتی که امراء عظام بجویی اجین که از بلاد معتبران
 و لائمت رسیدند معلوم نمودند که مرزایان خبر بهمت رایات عا
 سیده همه یکجا شده قرار نموده کجرات نزد حبیر خان حاکم
 آن ولایت که یکی از خان زادان سلطان محمود کجراتی
 بودند امراء عظام که بدفع مرزایان تعیین یافته بود بی جنگ
 و نزاع ولایت مند و راسته رفتند حضرت خلیفه الهی چون
 از کا کردن کوچ فرمودند را نا اودیسنگه مقدار هفت هشت
 هزار کس را بسرداری جمل نام رجوتی که بشجاعت و شهنشاهی
 داشت و در قلمه میرته بامرزا شرف الدین حسین محاریب نموده بود
 چنانچه مذکور گشته بمحافظت قلمه چنور که بر نفعت و شانت از سایر
 قلع هندوستان ممتاز است گذاشته خود با جمعی از اقارب و اقوام

پناه بکوههای و پشتههای بردخت بردقعه جتور برکوهی واقع است که
 بلندی آن مقدار یک کوه است و با دیگر کوه اتصال ندارد و طول قلع
 سر کرده و عرض نیم کوه است و آبهای روان بسیار دارد حسب الحکم جهان
 مطاع اطراف قلع را با مر تقسیم نموده مرکز وار در میان گرفتند بیت بمرش
 و در لشکر شد میا چون در ربع سکون دور دریا و افواج فیروزی نشان خست
 و تاراج ولایت را نماند شده اصف خان را بر اسپور که از بلاد معمران
 ولایت تعیین فرمودند اصف خان بقهر و جبر آن قلع را گرفته تمامی آن را
 بهرب و تاراج داد و حسین علی خان با جمعی از افواج نصرت پناه بطرف
 ادپور و کوه پلم که از اعظم حدود قاع آن ولایت و دار الحکومت را
 است تعیین یافته اکثر قصبات و مواضع آن حدود را بتاراج داده چون
 از راناشری یافته نشد بفتح و نصرت بدرگاه معاودت نمودند
 و چون مدت می صره جتور طول انجامید حکم جهان مطاع بساختن سا
 طها و کندن بقیها صادر شده مقدار پنج هزار استاد بنا و بنارس
 تراش جمع آورده از دو طرف قلع شروع در ساختن سا با طها نمودند
 سا با طها عبارت از دو دیوار است که از فاصله یک تفنگ انداز
 بنیاد کرده در پناه تختها که برم حام گرفته مستحکم ساخته اند مثل کوه ساخته
 بدیوار قلع رسانیده دیوار قلع را بفرب توپ می اندازند و جوا
 نمان مردانه مردانه از آن رخنه و قلع می درایند و سا با طی که از موجل
 باد شاهی برداشته بودند و سعت آن بمرتبه بود که ده سوار برابر هم

از نه ان میگذشتند و ارتفاع آن قدر که نبل سوار نیزه بدست میخواست
در نه آن رفته و در وقت ساختن سبابا طها مردم قلعه آن قدر توب
و تغلب می انداختند از نیابان و مزدوران یا آنکه سپهرهای جرم کاد
میش پیش خود میداشتند هر روز زیاده از صد کس هلاک میشدند و مردگان
میان دیوار بجای خشت بکار می بردند تا در اندک مدت سبابا تمام
شده بجای رسید که متصل قلعه گردید و تغلبیان نیز تغلبها کنده بیای
حصار رسانیدند و دوجرح را که بهم قریب بود و مجوف ساخته از دارو
تغلب پر کردند و جمعی از بندهای بسیار که بجلادت و مردانگی مشهور
بودند مکمل و مسلح نزدیک مرجهها آمده انتظار آن میکشیدند که هرگاه آتش
بان تغلبها بدند و رخنه در قلعه واقع شود ایشان خود را بقلعه اندازند
اتفاقا هر دو نقب را یکبار آتش دادند فسیله کمی کوتاه تر بود و از بی
در از تر گرفت و آن برج را از بنج برکنده در هوا برد و رخنه عظیم
در حصار راه یافت جوانانیکه با خود را بان رخنه رسانیده خواستند
که در آیند درین وقت آتش بان نقب دیگر رسیده آن برج دوم را
با آتشنا و بیگانه که بر بالای آن تردد میکردند از جا برداشته در هوا
برد هر که در نه آن سستگاه درآمد او نیز برجه شهادت رسید مشهور است
که در سه چهار گروهی سنگهای صد شتی و دویست منی که از قلعه جدا شده افتاده
بود و اجساد آدمی سوخته یافته بودند و از ملذمان درگاه سید جمال الدین
از سادات باره و محمد صالح پسر میرک خان کولابی و برادران علی شاه علی

اتا و حیات سلطان و محمد امین پسر میر عبد الله بخشی و مرزا بلوچ بیک و جان
 بیک و یار بیک برادران شیر بیک یساوول باشی و جماعه کثیره در جه شهادت
 رسیدند و قریب پانصد سپاهی انتخابی بحرب سنگ هلاک شدند
 و از کفار نیز جمعی بغارتند و بعد از وقوع این قضیه غیرت و اهتمام آن حضرت
 در گرفتن قلعہ بیشتر شد و مساباطی که در مورجل شجاع خان بنیاد شده بود
 بانمام رسیده در شب سه شنبه بست و پنجم شعبان سن خمس و سبعین
 و تسعایه افواج قاهره از اطراف قلعہ هجوم نموده در دیوار شکاف نموده
 جنک سلطانی انداختند جمیل که سردار اهل قلعہ بود برادران شکاف
 آمده مردم را بیکجای تخریص میکرد حضرت خلیفه الهی در بالای خانه که هست
 نشیمن ایشان بر مساباط مورجل ترتیب یافته بود و تفنگ که بدین
 جانب می انداختند محسوس میکشت درینوقت حضرت تفنگ را حواله
 جمل نمود ان چنان برایشانی آوردند که هماغه سر دگشته بجهنم رفت
 چون اهل قلعہ سردار خود را کشته دیدند دل از جنک برداشته
 هم نجاهنهای خود دویدند و عیال و اطفال و اسباب و اشیای
 خود را بکجا کرده با تش بسوختند این عمل را در اصطلاح کفار هند جوهر میگویند
 و افواج فیروزی نشان از اطراف هجوم نموده چند جا رخنه در دیوار
 قلعہ انداختند بعضی از کفار پیش آمده در مدافع و مقابلہ شرایط تهویر بجاء
 میکوشیدند و آنحضرت بر بالای مساباط نشسته ترددات بند بای
 جان سپاری را بنظر تحسین مدحظم می فرمودند و از مقربان حضرت عادل

محمد قندهاری و جمله خان که بنجان عالم می طلب بود و پاینده مغول و جبار قلی
 دیوانه و دیگر جوانان دلاور ترودات مردانه بظهور آمده به تحسین و ازین
 سرافراز گشتند و آن شب تمام بیک و جدال گذشته و وقت صبح که
 صبح دولت روز افزون بود قلعہ مفتوح گشت آن حضرت بر
 نیل سوار شده و تمام بندای جانباری در رکاب ظفر انتساب
 پیاده بقلعہ درآمد بیت همه ساز غرا کرده بسیار روان شد کوه این سوئی
 درآمد باو این لشکر دران خاک، که سنگش هم کریران شد چو خاشاک
 و حکم قتل عام از مکن انتقام صادر گشته زیاده از هشت هزار رجبوت کُرد
 قلعہ جمع آمده بودند بسرای کردار خود رسیدند و بعد از نیم روز دست
 از قتل باز داشته عیان معاودت بجانب اردوی ظفر ^{معتوف} فرین
 فرمودند و سه روز دران منزل توقف فرموده اصف خان را بدار
 آن ولایت سرافراز ساخته روز سه شنبه بمبت و پنجم شعبان
 سال مذکور رایات مراجعت بجانب دارالخلافه افتراختند
 از غرایب امور که دران معرکه دیده شد یکی آن بود که شخصی قریب
 مورجل مولف این کتاب در پناه درختی نشسته دست راست خود
 بر زانوهای خود نهاده بود و شست نیز اندازی بحسب اتفاق در گشت
 ارباب سر باله کرده مانده بود درین وقت توبی از بالا قلعہ رسیده
 مقدار یک جواز کناره آن شست زده گشت و ایسی بان شخص
 و چون حضرت در هنگام توجه تسخیر قلعہ جو پوزند ز کرده بودند که بعد از ^{حصول}

ابن مرام بنرباره مرقد منور خواجہ معین الدین جشتی سجری که در خطہ اجمیر واقع
 توجہ فرمایند جهت و فاین نذر از همان راه بجانب اجمیر توجہ نموده تمام
 آن راه را پیاده طی فرمودند و بتاریخ یکشنبه بیستم رمضان باجمیر رسیدہ
 شرایط طواف و زیارت بجا آورده فقرائے مسکین آن قسم بصلوات
 و صدقات شاو ساختند و در روز دران مقام متبرک اقامت فرمودہ
 بچشتہای نوروزی اشتغال نمودند و بلوازم نشاط و انبساط برداشتند
 عنان غرمت بجانب مستقر سریر خلافت معطوف فرمودند و در واقع
 سال سی و نہم ابتدای این سال روز پنجشنبه چہارم ماہ رمضان
 سنہ خمس و سبعین و تسعایہ بود بجا در ابتدا این سال اعلام نصرت
 انجام از خطہ اجمیر در حرکت آمدہ از راه میوات بجانب دارالخلافہ
 اگرہ متوجہ گردیدند در اثنا این راه جنگل کہ سکن شیر نیز بود پیش آمدہ
 شیریں سہمناک از نیستان برآمدندگان جان سپار کہ ہمیشہ ملازم
 رکاب ظفر انتاب بودند دست بہ نیر کشادہ آن جانور را خبر
 ہلاک نشاندند و حضرت فرمودند کہ این خود گذشت اما اگر دیگر
 بار اینجن قبضہ رو دہد تا حکم جهان مطاع صادر نکرد و بکس بقتل سیاح
 جرات نماید در اثنا این حال شیر دیگر بعد تنزی و صلابت شیر
 از جنگل برآمدہ و بجانب الحفرت آورد و از ملازمان در گاہ بی حکم
 بکس نتوانست از تکاب قتل نمود درین وقت شیر یا شیر شکار
 از اسپ پیادہ شدہ تفکی بجانب آن سبع انداختند اتفاق آنکہ

از خمر بکوشه دمان آن سبع رسیده دو سال گذشت غیر بصولت تمام
 از جابر حسته متوجه آن حضرت شد و آن حضرت در مقام آن بودند
 که تفکی دیگر انداخته او را از پادرا آوردند درین اثنا عادل محمد قندهاری
 جرات نمود تیری در خانه کمان نهاده متوجه شیر شد و شیر را از جانب
 حضرت تافته جلد بر عادل محمد آورد و عادل محمد را از باز انداخته خواست
 که سر او را در دهن گیرد آن مرد پیر شور درین حالت ارج یک دست
 خود را در دهن شیر نهاده خواست که خنجر از غلاف کشیده بر شکم او بزند اتفاقاً
 دسته خنجر بغلاف بنده شده بود تا کشیدن گوشت و پوست دست
 او را در هم خابند با وجود این حالت خنجر از بند غلاف هلد ص کرده
 زخمهای عینف بر شکم شیر زد و جوانان دیگر هم از هر طرف درآمده
 آن شیر را کشتند و عادل محمد چون بر زخمهای شیر محروم شده این زخم
 زخم شمشیر نیز از دست یکی باور رسیده بود چند گاه بر بستر دراز می
 افتاده آخر بهمان درد در گذشت بعد از فراغ شکار شیر دفتی که آرد می
 بمایون بجد و دالور رسید حکم اشرف نفاذ بیوست که آرد و بجانب
 الور رود و خود بنفس نفیس از راه نار نول نهست نموده ملاقات
 شیخ نظام ناد نولی کرده بار دو رسیدند و از اینجا کوچ فرموده بکر
 وایره خلافت شرف نزول از زانی داشتند و بعد از چند گاه از
 تسخیر قلعه رنهبور که از امهات قلعه هندوستان است و نفع
 و استحکام مشهور بخاطر اشرف راه یافته فرمان با حصار عاکری که در

یورش جتور همراه بودند صادر شده و اشرف خان بیرنشی و صادق خان^{را}
 یا بسیاری از افواج قاهره باین خدمت فرستادند چون امراء عظام چند منزل
 بجانب رننهپور رفتند خبر فساد و طغیان مرزایان و لاد محمد سلطان مرزا
 که از کجرات از پیش جنکیز خان فرار نموده بآلوه آمده قلعه اچین را محاصره
 نموده بودند بمسامع علیه رسید حکم جهان مطاع بنفاذ پوست که قلع
 خان با جمعی از امراء و لشکری که بر رننهپور تعین شده بودند متوجه شد
 شد تا در رفع فساد مرزایان سعی جمیده بظهور آورد و هر دو لشکر مقتضا
 فرمان قضا جریان یکجا شده چون بحد و سر و پنج رسیدند شهاب
 الدین احمد خان حاکم سرکار باستقبال پیش آمده ملحق گشت و باتفاق
 روان شدند چون سارنگ پور محل نزول امراء کردید شاه بدافع خان
 حاکم انجا با جمعی که داشت بامراء پوسته جمعیت عظیم در لشکر منصور بهم رسید
 مرزایان از توجه لشکری فیروزی اثر خبردار شده دست از محاصره
 باز داشته رو بجانب سندو آوردند محمد مراد خان و مرزا غیر نالند
 که در قلعه اچین متحصین بودند از تعب محاصره خلاص یافته بامراء پیوستند
 و همه باتفاق سردر تعاقب مخالفان نهادند مرزایان ازین معنی خبردار گشتند
 از سندو بکنار آب مرزیده گریختند و انجنان سرسیمه از آن دریا رگدشتند
 که اکثر مردم ایشان در آن آب غرق گشته اند اتفاقاً در آن ایام چهار
 خان حبشی جنکیز خان حاکم کجرات را که در میدان تربو لیمه عامل میر
 بقتل رسانید مرزایان ازین معنی خبر یافته فترات کجرات را نیت

دانسته روی فرار بان دیار آوردند و امرا و نامداران را از کنار آب مرده
 برگشته جاکیرداران مند و بجاگیرهای خود رفتند و صادق خان و فتح
 خان و دیگر امرا و بدرگاه کبکی پناه آمده با لطاف خسروانه سرانوار
 گشتند و مرزایان که بهجرات رفتند و در دهکده اول قلعہ جنبه را
 در تصرف آورده بجانب بروج رو آوردند و آن قلعہ را محاصره
 و در جمیعہ بعد مدتی از رستم خان رومی در آن قلعہ متحصین بودند
 او را نیز بعد از مدتی به صلح گشتند و بقیہ این دستان در محل نزول
 خود برد خواہد یافت درین سال فرمان بطلب میر محمد خان کلان
 و قطب الدین محمد خان و کمال خان گکھر کہ در سرکار پنجاب جاگیر داشتند
 صادر شد و امرا مذکور بدرگاه معلی شتافتہ در ماه ربیع الاول سنہ
 ست و سبعین و تسعایہ بشکستہای لایق گذاریدند و بعوض ایشان
 حسین قلی خان و برادرش اسمعیل قلی خان را از ناگور طلبیدہ
 بکومت و ولایت پنجاب نامزد کردہ و جاکیر میر محمد خان کلان
 در سرکار سنبل تمخواہ شد و حسین قلی خان در نہکامی کہ رایات
 جلال بعزیمت تسخیر نہ پیور نہضت میفرمود بشرف مدنت
 سرافراز گشتہ در آن یورش ملذم رکاب ظفر انشاب کردید
 بعد از آن کہ فتح رتھپور روی دادہ در اخلدفت اگرہ محل نزول
 ا جلال کردید حسین قلی خان با برادرش رخصت بانستہ متوجہ
 پنجاب گشت و ہم در عزمہ رجب این سال رایات اعلی

بعزیمت

بعزمت فتح رنپیور از مرکز دایره خلافت در حرکت آمده دارالملک دہلی مورد کسب
 جلال گردید بیت روان شد شکری بانج همراه که از دریا برآرد که در ماه چند روز
 در آن شهر توقف فرموده در نواحی بام شکا قمر خمر طرح انداختند قریب چهار هزار جالدار
 صید گردید و بعد از آن غنائ غیر مت بجانب مالوہ و رنپیور معطوف شدہ و از خواہش جان
 پای آن قلعہ رسیدند و رای بر جن ضابطہ ان قلعہ متحصین گشتہ قلعہ را بر روی موکاب ظفر انتر
 و آخرت قلعہ را مرکز در میان گرفته محافہ فرمودند و در قیام آن قلعہ ای ابتدا این سال
 روز جمعیت پنجم رمضان سنہ سبعین و شصت بود و در ابتدا این سال قلعہ رنپیور محوط
 دشتہ در آنکسبت پای قلعہ رسیدہ مرکز و در میان گشت و بر پیش برده باطلہ موجودتہ نصیب
 توپ چند جا خنہ کردند رای بر جن و الی قوم چون حال برین سوال شد ہر نمود از او غرور و سرخی شخص
 گشت آمدہ پسر او خود دودہ و ہوج نام را از قلعہ برد فرستادہ اما آن خواست آن حضرت پسر بر جن را
 کہ بجز وزاری ریویدگارہ اسما جاہ آوردہ بودہ مشغول مراحم فرمودہ از جرم او گذشتند حسین قلی خان
 کہ بملازمت حجاب خان جہاد شہ فرستادند کہ در قلعہ تسلی او نمودہ او را بملزمت حضرت
 آورد و او از راہ اخلاص و خدمتکاری دآمدہ و سلک بندہ انتظام یافت و در روز چہارم شنبہ سوم
 شوال سنہ مذکور فتح گشتہ و دیگر حضرت خلیفہ الہی ہماشا و کونہ شرف بردند حکومت و حرارت
 قلعہ بہتر خاتمی فیض فرمودہ علم معاودہ مستقر خلا برافراشتند و خواہمین الدین محمود محاطت
 جہا و مظفر خان فرمودند کہ اردو صحایو را از راہ راست بدارالخلاہ اگرہ بہرند و خود محتاج
 تعبیل متوجہ طلوس فرافایض الا نوار خواہمین الدین جہشتی گشتہ یکفتہ اینجا توقف فرمودہ ہر روز
 میرزا تشریف فرمودہ فقر استحقاق را غنی و مستغنیہ مکر و آیندہ بعد از آن متوجہ دارالخلاہ
 اگرہ گردیدند و در چہار شنبہ بیست و چہارم دی القعدہ سنہ سبعین و شصت اگرہ مستقر

جلال شد چون در بارگاه از نمای مجلس بود و بخت بیماری همراه آورد و بدینش از وصول
مکوب میایدون باکره فوت یافته بود حضرت خلیفه الهی در مجلس طعام او شریف برده و رفته او را
نوازشهای بسیار نمود و نزد او رسید و بدین جهت چون چند مرتبه حضرت را فرزندان
متولد شده نماز بود در حضرت ولایت پناه حقایق آگاه عارف الشیخ سلیم حشمتی که در قصبه بزرگ
که در دروازه کرده ای است کن بود از آنجای که حضرت خلیفه الهی را این طایفه حسن ظن بسیار
بملاقات حضرت شیخ رفته و روز چند و منزل شیخ بودند و حضرت شیخ مرده قدم فرزندان سعادت
مندسایند آن حضرت را معاش شده هر مرتبه که بملاقات شیخ میرفتند در هر مرتبه ده روز دست روزانجا
سعادت عالی بر آلاکوه قریب لقا شیخ طرح انداخته و هست شیخ نیز خانقاه جدید و سجای که امر و درج
مسکون عیدل خود ندارد و قریب سبیل بادشاهی طرح انداخت که کس از امر امانه و منزلت است خود
بنیاد کرد و چون کمی از هر مها علم شد حضرت او را در منزل شیخ آورده گذارند و خود گاه در آکره
و گاه در بکری می بودند و بکری را فتح و نامیده عمارت از باراد و حمام طرح فرمودند و در آن قلع
و در آن قلع است بغایت متین سلاطین سابق و ایم در هوای شیرین بوده اند و
خان افغان بعد از محاصره بیک سال در آن هوای شیرین قلع سوخته چنانچه در احوال
شیرخان مذکور شد و این قلع را و فترات افغانان راجه رام چند راجه تبه از یکی جای خنده
بها در خان افغانان بسنی کلی خریده بود و در همین ایام خبر فتح قلع چتور و رنهی پور در طرف
عالم انشایافت افواج مضوره که در حوالی قلع کالنجر جایگزین شدند و ایم در تیر شیرخان
قلع می بودند و خود کنند که سلسله جنگ و جدال را تحریک دهند راجه رام چند که مردی
و انا و کار کرده بود و خود را از حد شکاران این رستان بی شمرد و تقایید قلع را
با دیگر پشتهای لایق محبوب و کلای خود بهشت فتوحات بدرگاه دستاد

و همان روز محفلت و حراست کوه کابینجر را بجنون خان قانشال که از جایداران
 آن نواحی بود تفویض فرمودند و فرمان استمالت بر اجداد چند فرستادند این قلم و ده
 و سینه سبع و سبعین تسبیح موافق سال چهارم ابراهیم الحی تبرکات الباء دولت قاهره درآمد ذکر
 ولادت شاهزاده علی محمد در سیلیم نزار روز چهارشنبه هفتم ماه ربیع الاول سنه
 سبع و سبعین تسبیح موافق سال چهارم ابراهیم الحی هفت کری از روز گذشته بود که کویت
 با سعادت شاهزاده عالمقدار سلطان سلیم خیم خیمتی در بلده فتح پور از افق جاه و جلال طالع
 کنت کرامی دری از دریای شاهی چراغ روشن از نوالی گرفته در حیرش و ایم چون
 مشک جوهر و اید تر از بنیه خشک در آن وقت حضرت خلیفه الهی در آنکه تشریف
 در آن وقت حضرت خلیفه الهی در آنکه تشریف داشتند شیخ بدالدین پسر خورشید
 ابراهیم داماد شیخ سلیم بن مرده را رسانیده از مزاجم خسروانه سرافراز بهایانت
 و بشکرانه این نعمت غلظت و کسوت بگری خلیفه را از انعام عام بهره ور کرد و اندیشه
 زندانیان را خلاص فرمودند و جشنهای بادشاهانه ترتیب داده روز صلاهی
 عیش و نشاط در دادند و تاریخ این ولایت ولادت با سعادت شاه ال
 تمیز یافته بودند و خواجه حسین مردی قصیده گفته بود که مصراع اول تاریخ
 جلوس حضرت خلیفه الهی و مصراع ثانی تاریخ ولادت شاهزاده جهانیا
 باشد و این مطلع از آن قصیده است الحمد للهِ مد الحمد از بی جایه و جلال
 شهریار که کوهر محمد از محیط عدل آمد بر کناره ببلغ و ولک تنگ در صله این
 قصیده انعام خواجه حسین فرمودند و اکثر شعرای وقت تاریخ و قصیده
 و بانعام و صلوات و نوازش یافتند و بیشتر اوقات بودن حضرت خلیفه الهی

در فتح پور قرار یافته و حضرت فتح پور را پای تخت قرار داده تسعه سکنین
بر دور شهر عمارت فرمودند و عمارات عالی بنیافته شهر عظیم شد
بخش از تولد مبارک شاه زاده فرخنده مولد حضرت در باطن فیض موطن
خود کد زاینده بودند که اگر حق سبحانه و تعالی دری از دریای بادشاهی
و کوهری از درج نامناهی کرامت فرماید پیاده بزیارت فرار مورد
الا نوار حضرت قطب الواصلین و خواجه سعین الدین جشتی قدس الله
سره تشریف فرماید حضرت با نفار نذر پرداخته روز جمعه دوازدهم
شعبان سنه سبع و سبعین و تسعایه از دار الخلافت اکره پیاده متوجه
اجمیر گشتند و هر روز شش کرده دهفت کرده طی می فرمودند و هم از کرده
بمزار خرامیده بشرایط زیارت و مراسم طواف پرداخته بعد از
چند روز از اجمیر معاودت فرموده متوجه دهلی گشتند و در رمضان
سنه سبع و سبعین و تسعایه ظاهر دهلی محکم عساکر جاه و جلال گردید
و کرد قایم سال بانزدیم از بهر سبب این ابتداء این سال روز
شنبه ششم شوال سنه سبع و سبعین و تسعایه بود و طلوع کوبه بهادر
در آن زمان که از نزول اردو در شک روضه رضوان می نمود در کار
بقدم نور و سلطانی عالم و عالمیان را نوید سال بانزدیم از جلوس
خلیفه الهی داده اساس نشاط و انبساط بنیانها و بیت رفت جو خورشید
به برج حمل نور شرف کرد بیتی عمل دور جهان دور نواز سر گرفت
موسم نور در جهان در گرفت حضرت خلیفه الهی بعد از مراسم در

میل سیر و تماشا عمارات سلاطین سابق فرموده اکثر بقیع عظیم الارفع را بنظر اعتبار ملاحظه
 بر سر مر از حضرت حجت اشیا امارتد بر مانه تشریف فرمودند و از بمانجا عثمان غنیمت
 بمرکنر دایره خلافت منعطف ساخته از آب چون عبور فرموده و کجوج متواتر شکار کنان
 و صید انگنان تا دار الخلافت اگره عمان باز کشیدند و در حلال نعم الهی که قریب حال
 فرخنده مال حضرت خلیفه الهی است در روز پنجشنبه اوایل این سال بود حضرت شا
 هشاجی در مدعی تشریف داشتند و بعد از طواف مزارات متوجه دار الخلافت
 گردیدند و دست با سعادت شاهزاده . . . مراد در روز پنجشنبه سوم
 محرم سنه ثمان و سبعین و شمایه موافق سال پانزدهم الهی طلوع اختر سلطنت و اقبال
 شاهزاده شاه مراد در منزل شیخ سلیم دست داد حضرت خلیفه الهی بحبت
 اداء شکر این عطیه کیری دست بذل و سخا از استین جود و عطا بر آورده خشنی عظیم تر
 دادند و طبقات انام از انعام عالم ان حضرت کامیاب شدند و امرای مقربان و کاه علی
 حسب اختلاف بهم بخشای لایق گذارند و بخلعتهای فاخره شرف شدند و الحمد لله
 علی تواتر الایه و تکاثر نعمایه . . . بزم بیارت و شد نرم سازد بابت
 رین را بجوای طراز جشن فریدون و طرب جای جم، آمازه شد از مجلس شاه عجم مولانا
 قاسم ارسلان برای ولادت شاهزاده مراد تاریخی کفنه که از مصرع اول تاریخ تولد شاه
 زاده عالی تنرا و شاه سلطانی سلیم بنجهد الی غایت تمناه و از مصرع ثانی تاریخ ولادت
 شاهزاده شاه مراد مفهوم میشود . . . ز تو پاک جو سلطان سلیم شد نازل نوای شاه
 مراد این اکبر عادل ذکر نموده است . . . بیا میرزا بیچون حضرت خلیفه الهی
 سال یکینست از هر جا که می بودند خود را بطواف مزار قطب الواصلین

معین الدین حسن شجرى قدس سره بخط اجمیر میسایند و دین سال فرخنده فال بخت شکرانه
 این مواب بتاریخ نیشتم ریح الاخر سنه ثمان و سبعین و تسعایه پای دولت درگاه
 سعادت نهاده عازم اجمیر گشتند و دوازدهم روز بواسطه سامان بعضی ضرورت در نیت
 پوز توقف نموده کبوج شواتر خط اجمیر را رشک ریاض جان کردانیدند و
 آن روضه رضیه را از افضال عام کامیاب و مخطوط ساختند و بخت
 ترنیه حال بر ایا که در سجون طینت آن بادشاه عالی نرا و تخیر یافته حکم فر
 مودند که بر دور خط اجمیر حصار محکم و مضبوط طرح انداختند بخت نیشتم
 قصر عالی بر زمین نهادند و امرا و خوانین و سایر مقربان درگاه در تعمیر منازل
 بر یکدیگر سبقت جستند و حضرت اعلی مواضع و قریات حویلی
 اجمیر را میان امر اقامت فرمودند تا محصول آن را صرف عمارت
 نمایند و روز جمعه چهاردهم جمادی الاخره مذکور در کتف صحت و عافیت
 از اجمیر کوچ نموده شانزدهم ماه مذکور ظاهر قضیه ناکور پنجم عا کر
 جاه و جلال گردید و حوص را تقسیم نموده کنده باب بستند
 و خود بسعادت پیران کول فرمودند و شکر تدا نام فرمودند
 و همدین ایام که ظاهر ناکور مقرب خیام فلک احتشام
 بود چند رسین پسر ای مالدیو آمده در سلک بندگان
 درگاه انتظام یافته شکشهای لایق گذرانیدند و همچنین
 راجه کلیان مل راجه بیکانیر و پسرش رای شک رو
 بندک بدرگاه شریا حباه نهاده

تقدیر غلام را با پیشکش آوردند چون تا رسیدن صبح احوال بد بود
 واضح و واضح بود و صبحی کلیان داخل اهل محرم گشت قریب بچاه روزافزا
 عدالت را جوان زردستان ناگوار داشت و از آنجا بقصد یار شیخ ^{الدین} و شیخ
 مسعود که گنج که در قصبه جودین مشهور بود و تین دولت و دولت و دولت
 و رای کلیان را که از غایت زبیدی اسب سواری توانست شد رخصت بکنان
 رای سکه سپرد و اعظم شد که غلام را بکام باشد و او بدوام خدمت برآید
 و تعالی به خیر باشد و احوال او در موضع خود مردم تسلیم خواهد کرد و چون
 در آن محاری و باری کوره ضربیاری باشد و آن حضرت آشکارا بر رخ کرد
 بودند و غایت شده در اشای راه روزی شب نیم روز و اولان صراحت
 که کله کور و خونی تیب اردوی طهر آردیده اند حضرت در میان مان را سبب
 که بر باد صباست و کتی سوار شده چهار پنج کرده راه طی کرده بآن کله
 از اسب پیاده شده حکم نمودند که جمع مردم توقف نمایند و خود بنفس
 چهار پنج بلوچ که اسما آن صحرابو و دنگ تفتک بست کرده متوجه کله شدند و در
 ضرب اول کای کور زدند و باقی کله از آواز تفتک مردم خورده متفرق شدند و آن
 حضرت با تکی خود را رسانیده دیگر یار زدند و همچنین سیرده کور خرد بست خود
 و آن روز قریب بازده کرده راه بشوش کار پیاده طی نموده بودند و از آنجا
 توجه بصوب اردوی مایون مصروف نمودند و حکم شد که آن سیرده کور خرد
 بر آیها مابگردد و او را آوردند و در پیش در آنجا گشت آنها را بر او متفرق
 نمودند و از آنجا کوچ متواتر متوجه جودین گشتند چون طایفه جودین معسکرهای

دید انحضرت بصدر نیت و صفای طوبیت از کرد راه زیارت فرمود
الاوار در موده لوازم طواف و شرایط زیارت بجا آورده و رسم قرا و تهیج
از خدام آن تبعه بر طرف فرمودند و بحسب القادری دولت خانه عالی را نصب نمودند
بودند که بطایعت سبزه و ریاحین شک جبین های حله برین بود و از خرمی
گلشن حکم اشرف نهاد یافت بود که سجاد کفش با پی این سبزه دانه
روزی را جوتی کرسی نام که مزید قرب اختصاص داشت بای بنده میرفت خاک
بای او خلیه که از شدت الم آن بی طاقت گشت و بعد از ده روز بهان الم در
کند نشاء بمغنی موجب تنفر خاطر اشرف گردید حکم فرمودند که من بعد یکس با پی
وران مغرار نکرد و بعد از چند روز غنائ نیت بصوب لاهور عطف گردید
و در اوان توج چون ایات مایه بیان پور رسید میرزا عزیز کو گلشن مقبالت
اعظم و مشهور میرزا کو که جایگزین دار آن بکند بود در مقام ضیاء شد و الهام
منمود که موکب عالی جنبه روز و آنچند دارتعب راه را ساید حضرت بنده لوازم
کرده منزل او را شرف ساخته و جنبه و لوازم جشن و پاخنه روز آخر ضیاء
بنیکشهای لایق سپاه بی و عراقی باز منهای طلا نقره و فیلان کوه بیک
باز بنجرهای طلا و نقره و جواهر زینت و نعل و در و جواهر دلالی و یاقوت کرا
و بلبلک و چو کی طلا و ظروف و ادانی مرصع و اقمشه و رنگ و رومی خطائی
و بر دی دیگر نعل اسلخا بس و چون از حیطه قیاس از نظر اشرف کند رانده و همچنین
شماره دمای کامکار و مخدرات تن عصمت های کرا ان شکبش کرد و بعد از آن
بنیکشهای سایر ارکان دولت و زوکیان بایه تخت علامت و تمام را بایه

و اصل مصلحت که ملازم رکاب بودند از مایه انسانیست خود مخطوط و بهره ور گردا
 و شیخ محمد غزنوی را رخ حشمت این مصراع یافته رخ بهمان عزیزند شیره
 و در قیام سال شازده هجری اولی ابتدای این سال روز دوشنبه
 شوال سنه ۸۰۰ سبعمش و تسعایه بود در اوایل این سال از دیال بوی منبج
 لا مور کردیدند و حسین قلچیان که حاکم لا مور بود باستقبال شاد شرف زین
 دریافت حضرت اردوی سماویون از نوای ملک بوی که اشهر بریدند
 شریف آوردند و آن روز و شب با منشا و نشاط در منازل خان گذرانیدند
 روز دیگر خان شاد را لیل نقد جان و ابر خوان اخلاص داده با شکیبها لایق
 اشرف گذرانید و از آنجا عازم اردو گشته خید و زی که در فوجی لا مور بودند
 اوقات بسیار صرف نموده از آنجا از راه حصار میروزمه متوجه وضه خیمه
 معین الدین گردیدند چون با درنا میبیکم منکره محبت علی خان میر خلیفه
 عیسی خان که حاکم تته بود و میرزا عیسی و بیعت جای سپرده بود و ما میبیکم
 بدین باره آوردن دختر میرزا عیسی حبت خدمتکاری حضرت کمال منیر
 بود و محمد باقر خان که به عیسی خان با شد درین وقت قایم مقام بدین شد
 با ما میبیکم بر نیاید و یکم بخندید بر کاظم پناه رسید و حقیقت علم و سم محمد
 و بی ادبی که نسبت به بندهای درگاه نموده بود بعضی ساینده گفت که اگر محبت
 به میر خلیفه که شومر است فی انجمله رعایت نموده خصت نمایند فتح تیره
 دست خواهد داد و چون ما میبیکم و فت آمدن از تیره در بکر سلطان محمود
 که از نوکران میرزا شاه حسین ارغون بود که او بود و بعد از آن شاه حسین با

نصرت او بود ملاقات نمود و سلطان محمود سلامی بفرستد و یانه نزد کت کرد
که محب علی خان متخیر توبه باید که کما دیکر حاجت من همراه شده این مهم را با ما
میرسانم و ازین جهت باید یکم در رقتن سید بیدتر شده بود چون حضرت
محب علی خان را که مدت ها ترک سپاسا گری کرده بود و علم و تقاره داده و مبلغ پنج
کاشت که از سر کار ملتان جهت مد و خرج عاکیر داوند و مجاهد سیر و محب علی خان که
جوان دانه و شبجاع بود او را همراه ساخته و سید خان حاکم ملتان پنج شش کلوک او
باشد درین وقت که حضرت از جانب پنجاب متوجه مستقیم شدند و او را
رضعت کرده روانه ساختند چون محب علی خان بجاگیر ملتان رسید در مقام
اجتماع مردم شد قریب چهار صد سوار با و جمع گشتند و با اعتماد سلطان محمود متوجه
شد و با و خطها نوشتند سلطان محمود در آمدن شکر بادشاهی او و ولایت خود و بوی
نمود و سنجی که در وقت رقتن یکم را تکرار داده بود و امانت انکاشت بخام
کرد که ازین راه نمیکند ام که بر وید اگر راه حلی متوجه توشه شکر خود را که با
شمار ستاده انواع امداد خواهم نمود محب علی خان مجاهد بنیر او توکل کرد
متوجه بگشتند و سلطان محمود تمام شکر خود را بر سر راه ایشان رساند
مردم او خواب کرده شکست با قوه در قلعه تا تیلد متحصن شدند و شش ماه قلعه را
را محب علی خان محاصره داشتند آخر بصلح گشت درین وقت مبارک خان نام عالم
سلطان محمود که وکیل او بود از ورنجیده پیش خان آمد محب علی خان قوت گرفته
قلعه را محاصره کرد سلطان محمود تمام شکر خود را که قریب دویست سوار و چهار
بیاده سیر اندازد و بوی بود از دست سیر و من ستاد و این طایفه خواب کرده

بایقته تعلو درآمدند تا مدتی سال سلطان محمود گاه سرور گاه بعد از دوسه و شش سال
 و عرا بهای خود را آت یا تحه بخاک و مستاد و مرتبه تمام لشکر خود را بجای
 مستاد و دور مرتبه محبت لجان طفر مایت چون سلطان محمود خلی کنه را
 در قتل و آورده بود از کثرت از دحام مردم عفو نیت بیماری در میان خلیان پیدا
 و مرگی افتاد و سرور با نفع کسی می مردند تا در ستیلاست و نمانند تسعاید سلطان
 محمود بیروت کرد و قلعو مکر تصرف اولیای دولت در آمد و بعضی اهل غنم و کور
 با بکام چون حضرت از اینجای معاودت نمودند در ستیلاست پور قرار گرفتند منع
 خان خانان از جوینور سکه خانان امرا و آورده شرف طاعت در مایت و کنایا
 اسکند خان بعمو مقرون کشید کار لکنو بکیر و مر حمت و خان خانان از برود
 بحبت ضبط و ربط سر حد بکار خست و نمودند از کمال فزیه بروری سکه خانان
 نیز مراده خان بکیرش خست کردند و هر کدام که شمشیر مرغ چهار قب و اسیر
 طالع بشید و او را ساختند سکه خانان چون بخله لکنو رسید بعد از خیزد و سر بای
 بیماری بکساده و در دهم حادی الاول سنه تسع و سبعین و تسعاید فوت کرده از د
 انتقال نمودند از قانع سال هجری است ای این سال روز شنبه
 بیست و نهم شهر شوال سنه تسع و سبعین و تسعاید بود که در مایت
 کجرات چون معموره در مجلس سرد و س این تعریف و لایت کجرات کور می
 و اکثر اوقات از ظلم حکام انجا و نو و ساری آن طایفه که ملوک طوالت شده بهم
 افتاده در تحالی بلاد و عباد و میکشیدند از گوشه و کنایه عرض اقدس رسید
 درین ایام طاعنه سلسله از قندهار لغی و تسخیر طلاع ریح البیان با کلیه جمع شده